



سیری در معارف اسلام

جایگاه عقل در اسلام

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد الرضا علیه السلام - محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



www.erfan.ir

جایگاه عقل در اسلام

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: محمد ارشاد
- ❑ صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: عقل گرایی.....
۱۳	عقل و حق مداری.....
۱۴	فضاسازی علیه پیامبر ﷺ در مکه.....
۱۵	سفارش پیامبر به مبلغ دین.....
۱۵	مطابقت دستورات شرع با عقل.....
۱۶	اسلام و زمان شمولی.....
۱۷	شفای مریض با عمل صالح.....
۱۸	پیمان پیامبر ﷺ بر ترک دروغ.....
۱۸	پیمان پیامبر ﷺ بر ترک خیانت.....
۱۹	نرفتن به دیدار پاپ برای عمل به دستور پیامبر ﷺ.....
۲۰	عقل چراغ هدایت.....
۲۲	حقیقت عقل.....
۲۴	روضه حضرت زینب ﷺ.....
۲۴	دعا.....
۲۵	جلسه دوم: رابطه عقل، حس و وحی.....
۲۷	تاکید ویژه اسلام بر عقل.....
۲۷	حس گرایی.....
۲۸	لذت گرایی از اصول حس گرایی.....



۲۹	تفسیر حس‌گرایی از اسلام.....
۲۹	محدودیت عقل.....
۳۱	عقل و وحی دو حجت الهی.....
۳۲	نتیجۀ عقل بدون وحی.....
۳۲	تاویل امام مبین.....
۳۵	بو علی و انسان گاو نما.....
۳۶	روضه.....
۳۷	جلسه سوم: زندگی عاقلانه در پرتو وحی.....
۳۹	مقدمه.....
۳۹	اصحاب نوح.....
۴۰	آسیه، همسر فرعون.....
۴۱	عقل آسیه و وحی موسی <small>علیه السلام</small>
۴۲	طلبۀ وهابی که شیعه شد.....
۴۳	ملاقات علی بن مهزیار با امام زمان.....
۴۴	شیخ محمد بهاری و اتصال به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۶	روضۀ تدفین.....
۴۷	دعا.....
۴۹	جلسه چهارم: انبیای الهی و اصحاب القرية.....
۵۱	وابستگی وسعت سرزمین‌ها به فرهنگ ملت‌ها در قرآن.....
۵۱	شرافت مکه وابسته به وجود پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۲	اصحاب القرية.....
۵۳	ارسال سه نبی برای اصحاب القرية.....
۵۴	انکار نبوت.....
۵۵	ارتجاع.....
۵۶	رسالت انبیا.....



فهرست مطالب

۵۷	انبیا از دید کافران، منشأ نحوست.....
۵۷	شیخ عباس قمی و ملا عباس تربتی.....
۵۸	نحوست آخوندها.....
۵۹	تهدید شدن انبیا.....
۵۹	پاسخ انبیا.....
۶۰	روضه.....
۶۰	دعا.....
۶۱	جلسه پنجم: عقل، بهترین نعمت الهی.....
۶۳	عقل، عامل محبوبیت انسان نزد خداوند.....
۶۳	بعضی از صفات عاقلان.....
۶۴	مساوات بین زنان و مردان در مقامات الهی.....
۶۵	سفارش به جوانان هنگام عقد.....
۶۶	الف) کم توقعی.....
۶۶	ب) گذشت.....
۶۶	ازدواج تلخی‌ها با هم و تولید بدی.....
۶۷	معرفی کتاب کافی.....
۶۸	ترجمه اصول کافی توسط استاد انصاریان.....
۶۸	تجسم عبادت در کنار بد خلقی.....
۷۰	ج) احترام به خانواده همسر.....
۷۱	روضه.....
۷۲	دعا.....
۷۳	جلسه ششم: آسیب‌شناسی عقل.....
۷۵	مقدمه.....
۷۵	حس‌گرایی، خطای عقل.....
۷۶	حس‌گرایی و نقصان عقل بنی اسرائیل.....
۷۷	تلاش غرب در ترویج حس‌گرایی.....





- ۷۷.....حس گرایی و داروین.....
- ۷۹.....حس گرایی و فروید.....
- ۷۹.....حس گرایی و دورکین.....
- ۸۰.....برداشت و قرائت‌های مختلف از دین.....
- ۸۲.....نقصان عقل.....
- ۸۳.....رشد عقل در کنار باور به معاد.....
- ۸۴.....روضه.....
- ۸۵.....دعا.....
- جلسه هفتم: هویت متکلم، آسیب‌شناسی عقل، داستان اصحاب القرية..... ۸۷**
- ۸۹.....کلام، نشان‌دهنده هویت متکلم.....
- ۹۰.....قیمت انسان وابسته است به آن چه ارزش می‌داند.....
- ۹۱.....کیفیت فعالیت‌های حوزه علمی قم.....
- ۹۳.....مناظره استاد انصاریان با شبکه‌های وهابی.....
- ۹۴.....آسیب‌های عقل.....
- ۹۵.....ادامه داستان اصحاب القرية.....
- ۹۶.....مومن دل‌سوز انتاکیه.....
- ۹۷.....دل‌سوزی برای نزدیکان از طریق غیر زبانی.....
- ۹۸.....روضه.....
- ۹۹.....دعا.....
- جلسه هشتم: تکبر مانع از عقلانیت..... ۱۰۱**
- ۱۰۳.....تکبر مانع از پذیرش حق.....
- ۱۰۳.....چگونگی ایجاد تکبر در قلب.....
- ۱۰۴.....نمرود و فرعون و ادعای ربوبیت.....
- ۱۰۴.....انبیا و دوری از تکبر.....
- ۱۰۵.....عاقبت پادشاه متکبر.....
- ۱۰۶.....رابطه عقل و دوری از تکبر.....



فهرست مطالب

- ۱۰۷.....تواضع امام حسین در گودی قتل‌گاه در برابر خداوند
- ۱۰۷.....تکبر ابلیس در برابر خداوند
- ۱۰۸.....تواضع آدم و حوا در برابر خداوند
- ۱۱۰.....عاقبت آدم و ابلیس
- ۱۱۱.....کبر، علت نابودی اصحاب القرية
- ۱۱۲.....تکبر مانع از رشد
- ۱۱۳.....روضه گودی قتل‌گاه
- ۱۱۴.....دعا
- ۱۱۵.....**جلسه نهم: رابطه عقل با دین و دنیا**
- ۱۱۷.....وسعت مطالب دینی درباره عقل
- ۱۱۷.....انسان عاقل، دین‌دار است
- ۱۱۸.....تفاوت بین تعقل و علم
- ۱۱۸.....معنای علم به زندگی دنیوی
- ۱۱۹.....عبادت ابوذر با تفکر
- ۱۲۰.....ثمره دین‌داری
- ۱۲۱.....چگونگی پاداش دین‌داری
- ۱۲۲.....عقل و دستیابی به دنیا و آخرت
- ۱۲۳.....معنای خیر دنیا و آخرت
- ۱۲۳.....پیشمانی عمرو عاص در لحظه مرگ
- ۱۲۴.....تعریف غربی‌ها از عقل
- ۱۲۵.....علم مادی حیوانات
- ۱۲۶.....روضه امام حسین علیه السلام
- ۱۲۸.....دعا



جلسہ اول

عقل گرایی

عقل و حق مداری

تاریخ از جامعه انسانی دو شکل زندگی نشان می‌دهد. یک زندگی‌ای که براساس حق بوده است و حق هم همیشه از جانب خداوند مهربان، انبیاء علیهم‌السلام، ائمه طاهرين علیهم‌السلام و کتابهای آسمانی ارائه شده است، یعنی زندگی‌ای که درست، ریشه‌دار، با منفعت، همراه با برکات، همراه با زیبایی‌های معنوی، همراه با آثار مثبت بوده است. قرآن مجید در سوره مبارکه رعد می‌فرماید درک حق کار اولوالالباب است. اولوالالباب یعنی کسانی که عقلشان انحراف ندارد، کجی ندارد، جهت‌گیری خلاف ندارد، آشفته با وسوسه‌ها و سفسطه‌ها نیست. اینان مردمی بودند که وقتی به محضر انبیای خدا می‌رسیدند درخواست معجزه نمی‌کردند، چرا؟ چون با آن عقل سالمشان، فکر و اندیشه درستشان، حق را اگر به صورت کتاب آسمانی، فرمایش‌های پیغمبری یا فرهنگ الهی امامی بوده است، درک می‌کردند. اگر حق برای انسان ثابت باشد چرا معجزه بخواهد؟! معجزه را برای این می‌خواهند که کمک کند تا انسان، صدق کلام انبیا و نبوتشان را باور کند، آنان این کمک را هم نمی‌خواستند. بسیاری از انسان‌ها و به تعبیر قرآن مجید ربانیون، یعنی آنهایی که فکر الهی داشتند، رفتار الهی داشتند، در اولین برخورد با انبیای خدا یا ائمه طاهرين حق را درک می‌کردند، می‌پذیرفتند، عمل می‌کردند و به سعادت می‌رسیدند. قرآن کریم، خداوند متعال را حق معرفی کرده است، پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، انبیای علیهم‌السلام گذشته و اهل بیت علیهم‌السلام را حق معرفی کرده است. وجود، گفتار و کردارشان واقعیت دارد، حقیقت است، پوچ نیست،



تکیه‌گاه فروریختنی نیستند. این جمعیتی که خداوند متعال از آنها تعبیر به اولوالالباب می‌کند انسان‌های فوق‌العاده باارزشی هستند که کمکی هم برای قبول حق نمی‌خواستند.

فضاسازی علیه پیامبر ﷺ در مکه

نمونه‌ای برای تان بگویم و ببینید حق بودن کسی که حق را درک کرده، در اوضاعی بوده است که از همه اطراف، انواع تهمت‌ها و دروغ‌ها را بر پیغمبر اکرم ﷺ می‌بستند و پخش می‌کردند. به مردم می‌گفتند که این شخص ساحر است، کسانی که کلیددار جامعه بودند این حرف‌ها را می‌زدند نه مردم کوچه و بازار، افرادی که خودشان و پدرانشان در مردم اثرگذار بودند. داستان عجیبی است که شریب‌ترین مردم و بدترین مردم در طول تاریخ می‌آمدند اعتماد توده مردم را به خودشان جلب می‌کردند که ما یار شما هستیم، پشتیبان شما هستیم، بدون ما زندگی تان لنگ است، ما خیر شما را می‌خواهیم. همه مردم هم که اهل فکر و اندیشه و تعقل نیستند، بخشی از مردم دنبال نان و آب هستند و فکر می‌کردند تکیه بر آن‌ها و حرف‌های‌شان و جهت‌گیری‌های‌شان برای نان و آبشان خوب است فضای بسیار سنگینی بر ضد پیغمبر ﷺ در مکه حاکم بود، شما فکر می‌کنید این انسان که عقل کل بود، محبت کل بود، مهر کل بود، احسان بود، لطف بود، علم بود، اندیشه بود، ایمان بود، اخلاق بود، در سیزده سال چه تعدادی آمدند به او ایمان آوردند، چه تعدادی؟ آن تعدادی هم که ایمان آوردند که بخشی را کشتند، بخشی را هم پراکنده کردند، از مکه فرار کردند و رفتند به آفریقا، عده‌ای هم جرأت ملاقات با وجود مقدس او را نداشتند، خیلی جو سنگینی بود. آنان به مردم تحمیل کرده بودند که این مرد جادوگر است و جادو می‌کند. مردم از قدیم از جادو می‌ترسیدند و جادو را باور داشتند، هنوز هم این جریان ترس از جادو و باور به جادو ادامه دارد. مثلاً شخصی فراهم شدن اسباب ازدواجش طولانی می‌شود، می‌آیند نزد ما و می‌گویند آقا ما را طلسم نکردند؟! ما جادو نشدیم؟! سحرمان نکردند؟! میلیون‌ها سال است مردم از لغت جادو وحشت دارند و می‌ترسند، در این دنیای علم و تکنیک و دانش و تمدن هنوز باور دارند و هنوز می‌ترسند، در اروپا هم این جو



حاکم است، در همه اروپا. آنان به مردم مکه و به مسافرهایی که می آمدند، تحمیل کرده بودند که حضرت جادوگر است، با او تماس نگیرید، چون تماس با او کل زندگی تان را مختل می کند. به این سادگی نبود که فقط بگویند جادوگر است، کنار این تهمت، برای مردم حرف می زدند و یک چهره ای هم از خودشان نشان می دادند که حرفشان را قبول کنند. این اعتماد کاذبی که سران ظلم و کفر ایجاد کردند، در تاریخ، یکی از بالاترین جنایاتشان بوده است.

سفارش پیامبر به مبلغ دین

پیغمبر اکرم ﷺ برای تبلیغ دین تصمیم داشتند کسی را به یمن بفرستند. سفارشات بسیار پرمغزی به او کردند که امروز برای ما مفید است. یکی از آن سفارشات این بود «إِيَّاكَ أَنْ تُكْذِبَ صَادِقًا»؛ قوه تشخیص که خدا به تو داده معاذ، می توانی خیلی زود بفهمی انسان روراست، صادق، بی توقع، با منفعت و بزرگواری کیست، درکش مشکل نیست، مواظب باش، بپرهیز از این که انسان وارسته، درست کار و شناخته شده ای را تکذیب کنی، بگویی به من دروغ می گویی، به دروغ من را راهنمایی می کنی، سر من کلاه داری می گذاری. ولی این جو را به ضرر پیغمبر ﷺ ساخته بودند، یعنی تکذیب می کردند.

مطابقت دستورات شرع با عقل

شما کم به کتاب مراجعه می کنید نمی دانید آن مردم چه بلاهایی بر قرآن مجید آوردند تا مردم دنبال این کتاب را نگیرند. درباره قرآن به مردم می گفتند هر چه او به عنوان قرآن ارائه می کند افسانه های ساختگی پیشینیان است که تمامش پوچ است و او به عربی برمی گرداند و به عنوان سخن خدا به شما ارائه می دهد. شما عقل دارید، فکر دارید، چرا با تمام وجود تسلیم آدم شرّ و آدم بد هستی، وقتی به تو می گوید این کتاب افسانه پیشینیان

۱. «إِيَّاكَ أَنْ تَشْتِمَ مُسْلِمًا أَوْ تُطِيعَ آثِمًا أَوْ تُعْصِيَ إِمَامًا عَادِلًا أَوْ تُكْذِبَ صَادِقًا أَوْ تُصَدِّقَ كَاذِبًا».

(تحف العقول ج ۱ ص ۲۵).

است، تماشای بی‌ریشه است قبول نکن، نمی‌توانی یک بار جایی از این کتاب را باز کنی و بخوانی، بینی پروردگار مهربان عالم چه چیزهایی در این کتاب گفته است. مثلاً یک حرف خدا در این کتاب این است ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾؛ همه دست به دست هم دهید برای تحقق همه نیکوکاری‌ها. مثلاً در منطقه‌ای همه دست به دست هم دهید و درمانگاه درست کنید، همه دست به دست هم دهید و دویست یتیم را زیر حمایت بگیرید، خرجشان را بدهید، خرج تحصیلشان را بدهید، بروند دکتر و مهندس و عالم ربانی شوند، برگردند به مردم خدمت کنند. همه دست به دست هم دهید مسجد ناتمامی را تمام کنید، همه دست به دست هم دهید جلسات علم برپا کنید، مردم بیابند نسبت به حقایق عالم بشوند، همه دست به دست هم دهید به پاکی و به پرهیزکاری و به تقوا کمک کنید، این افسانه ساختگی پیشینیان است؟!

اسلام و زمان شمولی

آن گروه در جامعه ما هم هنوز هستند، بودند و بعداً هم خواهند بود. شما بروید و یکی از آنان را دعوت کنید و بگویید یک شب بیاید به خانه‌ای که اسمش خانه خداست. در آن مورد احترام قرار می‌گیرید، پذیرایی می‌کنند، روی فرش تمیز می‌نشانند، چراغ روشن می‌کنند، هوای مطبوعی دارد، نیم ساعت بیا ببین از چه صحبت می‌شود. می‌گوید برو بابا! این‌ها حرف‌هایی که می‌زنند برای همان هزار و چهارصد سال پیش عرب‌هاست. مگر عقل نداری! یک صفحه از قرآن مجید را باز کن ببین خداوند متعال این حرف‌ها را با انسان دارد یا با عرب هزار و چهارصد سال پیش؟! مثلاً خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید از اضافه‌ی مالتان برای حل مشکل تهیدست، افتاده، مسکین، زمین‌گیر، ورشکسته، استفاده کنید. این حرف برای عرب‌های هزار و چهارصد سال پیش است؟! یعنی ما هر چه فقیر در جامعه دیدیم بگذاریم بمیرد؟ هر چه مشکل‌دار دیدیم بگذاریم نابود شود؟ هر کسی جانش به لب



آمد بگذاریم خودکشی کند؟ جوانی آخرین زمان خواندن و امتحانش است، فقط یک بخش دیگر مانده و معطل یک میلیون است که بدهد به دانشگاه، آن هم رشته بسیار عالی، رهایش کنیم؟ کمکش نکنیم؟ این مقدار درس را نخواند؟ دکترایش را نگیرد؟ برود سربازی همه خوانده‌ها فراموش شود، بعد هم کم کم افسردگی بگیرد و بعد هم یک عضو معطل شود و بعد هم هر شب و هر روز پدر و مادر این عضو معطل را نگاه کنند، اشک بریزند. کمک دادن به این آدم برای عرب‌های هزار و چهارصد سال پیش است؟! واقعا خوش به حال صاحبان عقل، واقعا خوش به حال اولوالالباب که انسان‌های وزین، با تربیت، معقول، با کرامت، و بزرگوار هستند، حق را می‌پذیرند انجام هم می‌دهند و در برابر حق هم تا آخر عمرشان موضع‌گیری نمی‌کنند.

شفای مریض با عمل صالح

امام عسکری علیه السلام می‌فرماید، فکر می‌کنم من در نوشته‌های شیخ بهائی دیدم، ایشان کتابی دارد که در مصر چاپ شده است، چاپ خوبی هم هست، مطالب زیادی در این کتاب وجود دارد، البته دسته‌بندی نیست، هر حرف خوب و مطلب خوبی، شعر خوبی، به دستش رسیده است آن را نوشته. اسمش را هم گذاشته مخلا، به معنای توبره که هر چی دل‌تان می‌خواهد از جنس خوب در این توبره پیدا می‌شود. از قول حضرت عسکری علیه السلام نقل می‌کند که فرموده‌اند اگر آدم‌های مومن حق‌بین حق‌شناس حق‌عمل‌کنی را ببینم، از آنان به خاطر پاکی وجودشان و عقلشان و پولشان یک دانه تافتون می‌گیرم، سپس این نان را می‌گذارم کاملا خشک شود، بعد این نان خشک را می‌آورم در هاونگ می‌کوبیم و گرد می‌کنم، این گرد را می‌ریزم در ظرف مریضی، اگر رفت دکتر خوب نشد و آمد نزد من، از این گرد آن نان پاک ذره‌ای به او می‌دهم و می‌گوییم به مریضت بده تا شفا پیدا می‌کند. چرا انسان نابجا حرف بزند؟! چرا نابجا رد بکند؟! چرا نابجا قبول کند؟! چرا صادق را تکذیب کند؟! چرا کاذب را تصدیق کند؟!

پیمان پیامبر ﷺ بر ترک دروغ

می‌گفتند او جادوگر است، می‌گفتند اگر نزدیکش بشوید دو کلمه با شما حرف بزند، اختلال روانی پیدا می‌کنید. می‌گفتند این آدم کمپانی دروغ است و هر چی می‌گوید دروغ است. مقداری از آن حرف‌هایی که به او گفتند را من برای شما بگویم، ببینید آن‌ها چه چیزی را می‌گفتند دروغ است. مثلاً یک حرفش این بود که با من پیمان ببندید. خیلی جالب است، علت هم دارد که می‌گوید با من پیمان ببندید. با من پیمان ببندید که این کارها را رعایت کنید، پیمان با شما می‌بندم که قیامت وارد بهشت شوید، اول «إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا»^۱، زبانتان را به دروغ نچرخانید، دروغ خوب نیست و به هیچ کس دروغ نگویند. قبلاً می‌گفتند به خانمت دروغ بگویی عیبی ندارد، نه عیب دارد. امیرالمومنین عنه السلام می‌فرماید دروغ شوخی بد است، جدی هم بد است. اما ملزم نیستی هر حرف راستی را به هر کسی بزنی، واجب نیست. چه نیازی است هر حرف راستی را ببری به خانه، ببری نزد رفیقت، ولی دروغ نگو، دروغ یعنی خدعه، دروغ یعنی دوز و کلک، دروغ یعنی حيله، دروغ یعنی ظلم، دروغ یعنی خیانت، دروغ یعنی غیرواقع را واقع نشان دادن، دروغ یعنی سراب‌سازی این کار را نکن.

پیمان پیامبر ﷺ بر ترک خیانت

دوم، وقتی مورد اطمینان مردم شدید و مردم پولی، زمینی، چک و سفته و سندی نزدتان گذاشتند، خیانت نکنید. بارها آمدند نزد من و گفتند کسی نوشته و گفته است که بعد از مرگ من سند این مغازه، سند این خانه به این دلیل که بعد از من به هم خوردگی پیش نیاید به نام برادرم است - می‌داند برای او نیست - که بعد از مرگ من مطابق قرآن بین

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقَبَّلُوا إِلَيَّ بِسِتِّ خِصَالٍ أُتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْحَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا ائْتَمَنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ اِحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ». (الخصال ج ۱ ص ۳۲۱).



ورثه من تقسیم کند تا دعوا نشود. بارها آمدند نزد من و گفتند که این سندهای امانتی را ندادند، خوردند، بردند. آن مقدار فشاری که دین روی پول و حق مردم آورده است روی هیچ چیز دیگر نیاورده. حرامی در قرآن و روایات سنگین تر از حرام مالی نیست. ای مردم شب عاشورا ابی عبدالله علیه السلام یکی از حرفهایش به این هفتاد و دو نفر این بود، اگر بدهی دارید بیان کنید، بنویسید، با داشتن بدهی فردا شهید نشوید، متوقف می شوید در قیامت. اگر امین مردم شدید برای چه خیانت می کنید؟ چرا حق دیگران را در فضای امین بودن می خورید؟! اگر به مردم وعده دادید وعده مثبت البته، وعده بد نه، مثلا به کسی وعده بدهم بعد از محرم من یک خمره مشروب ناب برایت می آورم، این وعده که وعده ابلیسی است، اصل این وعده نجس است، قابل وفا نیست. اما اگر به مردم وعده دادید عمل کنید.

نرفتن به دیدار پاپ برای عمل به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله

من پاپ واتیکان را مثل مهره شطرنج مات کردم و تعجب کرده بود. در ایتالیا به من گفتند ملاقاتی با پاپ داشته باش، گفتم قرار بگذارید می آیم. از دفترش سوال کردند گفتند که سه ماه دیگر، چون تمام وقت های ملاقات پر است. شرح حال، تالیفاتم و کتابهایم را همه را نوشتند روی یکی دو صفحه و فرستادند برای دفتر پاپ که ایشان نمی تواند تا سه ماه دیگر بماند، باید برود، اگر می توانید وقت بدهید. پاپ وقتی گزارش وضع من را دیده بود گفته بود چهارشنبه ساعت ده صبح. یکشنبه به ما گفتند که چهارشنبه ساعت ده صبح وقت ملاقات است. سفیرمان می گفت ما تا به حال برایمان این اتفاق نیفتاده آدمی که تا سه ماه دیگر از کل دنیا ملاقات دارد در دو روز وقت بگذارد، ایشان خیلی به شما احترام کرد. من دوشنبه ساعت ده صبح پرواز داشتم به ایران. سفیر به من گفت بلیت را عوض می کنیم و چهارشنبه بعد از ظهر برو. گفتم فردا دوشنبه باید بروم، ساعت یک بعد از نیمه شب می رسم به فرودگاه امام، گفته ام ماشین بیاید به دنبالم تا بروم استان فارس، روز سه شنبه بعد از ظهر منبر وعده داده ام. گفت آقا خیلی این ملاقات مهم است، گفتم پیغمبر صلی الله علیه و آله ما به ما فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ؛^۱ اگر خدا را قبول دارید، قیامت را قبول دارید، وقتی وعده می‌دهید عمل کنید. من اگر بمانم از نظر پیغمبر ﷺ بی‌دین هستم و نمی‌مانم، به پاپ هم فکس کنید که این آدم گفته پیغمبر ﷺ ما راجع به عمل به وعده این را گفته است و رفتیم. خوشحال هم بودم نماندم، چون در این لباس در واتیکان حرف پیغمبر ﷺ را گوش دادم. پیغمبر ﷺ فرمود این چند کار را با من پیمان ببندید عمل کنید، من با شما پیمان می‌بندم قیامت بروید بهشت. این حرف‌ها از این انسان دروغ است؟! یعنی پیغمبر ﷺ کمپانی دروغ است؟! امین مردم می‌شوید خیانت نکنید، جزو دروغ‌های دنیا است؟! به وعده عمل کنید، جزو دروغ‌های دنیا است؟! شما عقل ندارید مردم مکه؟! سه دقیقه فکر کنید. ای گونه سران شرک و سران کفر و سران تمدن روزگار ما به دین حمله می‌کنند، به قرآن حمله می‌کنند، به نبوت حمله می‌کنند. عده‌ای داخل این مملکت با این همه مسجد و حسینیه و منبرهای خوب حرف آنها را باور می‌کنند. می‌گویند آنها راست می‌گویند، سران بت‌پرست کثیف پلید خائن و مشرک مکه راستگو بودند و پیغمبر کمپانی دروغ بود؟! و بدتر از این، به تمام مردم مکه تحمیل کرده بودند که این آدم اختلال روانی دارد. قرآن می‌گوید: ﴿يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾؛^۲ او به هم خوردگی فکری و اختلال روانی دارد. قرآن به مردم می‌گوید: ﴿مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾؛^۳ کمترین اختلال روانی در پیغمبر وجود ندارد، شما دروغ می‌گویید.

عقل چراغ هدایت

در این جوّ مردی از مدینه می‌آید به مکه. این مطلب را خیلی عنایت بفرمایید که عقل چه کمک عظیمی برای ما است، برای ارتباط با حق، یعنی با واقعیات، با حقایقی که کل این

۱. کافی ج ۲ ص ۳۶۴.

۲. ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْفُؤُنَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾. (قلم: ۵۱).

۳. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بَوَاحِدَةً أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مَشَىٰ وَقُرْآدَىٰ تُرْسَفَكْرًا وَمَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا تَنْذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ

شَدِيدٍ﴾. (سبأ: ۴۶).



حقایق برکت‌زا، سودزا، و منفعت‌زا برای دنیا و آخرت است. او می‌آید به مکه، با یکی از همین بت‌پرستها که از سران مکه بود رفیق بود. می‌آید به خانه او. می‌گوید من از مدینه آمده‌ام، به ما کمک مالی بدهید، وقت شب کنار هم که نشسته بودند مطرح شد، صاحبخانه گفت که کمک مالی نمی‌توانیم به تو بدهیم، چون خودمان در این شهر دچار گرفتاری سختی شدیم. گفت گرفتاری سخت‌تان چیست؟ گفت شخصی از طایفه بنی‌هاشم، ادعای پیغمبری و آوردن کتاب کرده و اوضاع شهر را به هم ریخته است. بت‌های ما را قبول ندارد، فرهنگ ما را قبول ندارد، به کارهای ما ایراد می‌گیرد، می‌گوید زنا حرام است، ربا حرام است، ما سال‌هاست خودمان و پدرهایمان شغل‌مان این بوده است. دختران و زنان خودمان را در معرض فروش قرار می‌دهیم، پول درمی‌آوریم، حرام یعنی چی؟! این هم نوعی درآمد است. آن‌ها به پیغمبر ﷺ می‌گفتند مجنون و ساحر. گفت ما گرفتار او هستیم، هر چند روزی که دلت می‌خواهد پیش ما بمان، پذیرایی می‌کنیم، بعد هم می‌خواهی برو. صبح که شد، وقتی صبحانه را خورد به این مرد مدینه‌ای گفت می‌روی به مدینه؟ گفت بله می‌روم، ولی در راه که می‌روم، به مسجد الحرام هم می‌روم تا زیارتی کنم و کعبه را ببینم. گفت اگر بخواهی به مسجد الحرام بروی باید قانون شهر را رعایت کنی. من دو پنبه می‌گذارم در گوشت و امتحانت می‌کنم، اگر صدا نمی‌شنوی برو به کعبه و مسجد الحرام، چون اگر پنبه در گوشت نگذاریم، این آدم جادوگر است و با دو کلمه حرف، اختلال در زندگی ایجاد می‌کند. گفت پنبه بیاور بگذار در گوشت. اما او آدم معقولی بود، آدم درستی بود، آدم خوش فکری بود، پنبه را صاحب‌خانه گذاشت در گوشت، امتحان کرد و دید صدایی نمی‌شنود. گفت الآن می‌توانی از خانه بروی. بیرون که آمد گفت هر کسی این گوش را برای من ساخته است، برایش در نساخته، پنبه‌ها را درآورد. این عقل است، چرا می‌بندی گوشت را، گوش را باز آفریدند، برای چه گوش‌تان را بعضی‌ها در این مملکت برمی‌دارید و فرار می‌کنید که سخنان مسجد را نشنوید، سخنان خدا را نشنوید، سخنان انبیاء و اهل بیت علیهم‌السلام را نشنوید، چرا؟! گوش را که خدا باز آفریده است، برای چشم‌مان در گذاشته که شب می‌خواهیم بسته باشد حشرات حمله نکنند. اما گوش‌مان

را در خواب هم باز گذاشته که اگر خطری متوجه بشود، صدایش را بشنویم و جلوی خطر را بگیریم. با گوش باز آمد مسجد الحرام، نگاه کرد و دید یک نفر در مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل نشسته است. قیافه نشان می‌دهد دنیای ادب و وقار و محبت و کرامت است. گفت خودش است، آن کس که به من گفتند ساحر و مجنون و دروغگوست، همان است. عقل چه تاثیری دارد!

حقیقت عقل

کسی به امام صادق علیه السلام گفت کارکرد عقل چیست، ما العقل؟ امام علیه السلام فرمودند: «العقل ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»؛ عقل است که تو را وادار به عبادت می‌کند، به خدا متصلت می‌کند و با این عقل است که بهشت را به دست می‌آوری، یعنی خدا و بهشت کنار عقل ما است. خیلی سرمایه ما سنگین است، با عقل خداوند متعال عبادت می‌شود چگونه؟ کسی در زمان تشنگی ما یک لیوان آب می‌دهد به ما و می‌خوریم، بالاخره یک کلمه می‌گوییم آقا ممنون هستیم، آقا متشکر هستیم. از رحم مادر تا به حال، اگر فکر کنم چی به من داده و چه قدر داده است و چگونه من را اداره کرده است، اقتضا می‌کند شکر کنم، شکرش به عبادتش است، کل سود عبادت هم برای خودم است، چیزی برای او نیست، خیلی خدای خوبی است. چه فایده خیلی‌ها او را نمی‌شناسند.

نشست جلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و به رسم جاهلیت گفت انعم صباحا. همین سلام برای غربی‌ها هم هست، صبح عالی بخیر. صبح عالی بخیر یعنی چی؟! سلام کن، سلام پیمان است. امام صادق علیه السلام می‌گوید سلام یعنی برادر دینی، خواهر دینی من از هر شری که از یک آدم توقع می‌رود، تو از من در امان باش، من شرّ به تو نمی‌زنم، این معنی سلام است. گفت صبح‌تان

۱. «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عُبدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. قَالَ قُلْتُ: فَأَلَدِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ». (کافی ج ۱ ص ۱۶).



بخیر، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند متعال، برادر عرب به من یاد داده است اگر با کسی مواجه شدی بگو سلام علیکم و من به جای صبح بخیر به تو می گویم سلام علیکم، تو هم همین را به من جواب بده و بگو علیکم السلام، تو از من در امان باش و من از تو. فدایت شوم که چه بودی و چه معرفیت می کردند! بعد این مرد مدینه ای گفت آقا حرف شما چیست؟ این عقل است، حرفتان چیست که این قدر مردم با تو درگیر هستند، چه می گویی؟ حضرت فرمودند به مردم می گویم: قل تعالوا در سوره انعام است، ﴿قُلْ تَعَالُوا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُفْرًا عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِأُولِ الدِّينِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَارَ جَهَنَّمَ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَ بِمَنْ كَفَرَ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَلَا تَقْرُبُوا مَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا مَبْطُنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ بَيْنَ يَدَيْنَا لَكَلْفٌ نَفْسًا إِلَّا سَعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَا تَوَكَّنْ دَا فَرْبِي وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ﴾؛ این مطالب را من به مردم می گویم که پروردگار بعد از این حرفها - ای مردم مدینه ای - می گوید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ﴾؛ گفت آقا من را به دین خودت مومن می کنی؟ فرمود بله، شهادتین را به او تعلیم داد، گفت آقا به من اجازه می دهید بروم و مدینه را آماده کنم، از این شهر پر از گرگ بیابید به مدینه، آنجا ما اطرافتان را می گیریم و تا شما تبلیغ کنید، فرمودند این کار را انجام بده. خدا حافظی کرد و آمد به مدینه و شرایط را آماده کرد. بعد آمد به مکه از پیغمبر ﷺ معلم دین گرفت و دین را به مردم مدینه یاد داد. ببینید خردمندی و عقل چه کار کرد! انسان باید حق را قبول کند. در برابر حق نباید آدم موضع بگیرد، دیدید که موضع گرفتند و هفتاد و دو نفر از حق ترین مردم عالم را جلوی چشم زن و بچه های شان سر بریدند، بدن های شان را قطعه قطعه کردند، سرهای مبارکشان را به نیزه زدند، جنگ با حق، پیروزی هم ندارد.

۱. أنعام: ۱۵۱-۱۵۲.

۲. أنعام: ۱۵۳.

روضه حضرت زینب علیها السلام

زینب چو دید پیکری اندر میان خون، چون آسمان و زخم تن از انجمش، فزون. بی حد جراحی، نتوان گفتنش که چند، پامال پیکری، نتوان دیدنش که چون. خنجر در او نشسته، چو شهپر که در هما، پیکان در او دمیده، چو مژگان که از جفون. گفت: این به خون طپیده نباشد، حسین من، این نیست، آن که در بر من بود تا کنون. یک دم فزون نرفت که رفت از کنار من، این زخم ها به پیکر او چون رسید؟ چون؟ گر این حسین قامت او، از چه بر زمین؟ و این حسین، رایت او، از چه سرنگون؟ گر این حسین من، سر او از چه بر سنان؟ و این حسین من، تن او از چه غرق خون؟ یا خواب بوده ام من و گم گشته است، راه، یا خواب بوده آنکه مرا بوده، رهنمون. می گفت و می گریست که جانسوز ناله ای، آمد ز حنجر شه لب تشنگان، برون. کای عندلیب گلشن جان! آمدی، بیا، ره گم نگشته، خوش به نشان آمدی، بیا. اولین حرفی که زد با پروردگار بود، خدایا این قربانی را از ما قبول کن. سخن بعدش هم با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود یا رسول الله صلی الله علیه و آله «هذا حسینک مرمل بالدماء مقطع الاعضاء مسلوب العمامة و الرداء.»^۱

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا»، من هر شب که این دعا را دارم شما در مرحله اول استجابت این دعا را برای داعش این حیوان بدتر از گرگ و هر حیوان وحشی در نظر بگیرید. «اللهم اهلک أعدائنا، اللهم بحق الحسین اهلک أعدائنا، اللهم انصر قائدنا اللهم و احفظ و اید امام زماننا، اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا».

۱. «وَ كَانَتْ زَيْنَبُ تَقُولُ وَ مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَخْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ». (مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۱۱۱).

جلسہ دوم

رابطہ عقل، حس و وحی

تأکید ویژه اسلام بر عقل

از نعمت‌های ویژه و با ارزش پروردگار که به انسان عنایت شده است، عقل است. اگر به آیات قرآن کریم دقت کنید می‌بینید که نزدیک به هزار بار در قرآن مسئله عقل با تعبیرات گوناگون مطرح است. مهم‌ترین کتاب شیعه بعد از قرآن کریم و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، کتاب پر ارزش کافی شریف است که در هشت جلد براساس فرهنگ پاک و سعادت‌بخش اهل بیت علیهم‌السلام نوشته شده است. اولین صفحه حقایق کتاب را که باز می‌کنیم، عنوانش کتاب عقل و جهل است. هیچ مکتبی در تاریخ عالم، هیچ مدرسه‌ای، هیچ دینی و آئینی به مانند قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم‌السلام عقل را مورد توجه قرار نداده‌اند. بعضی از مکتب‌ها و مدرسه‌ها و آئین‌ها حرفی درباره عقل ندارند، آن‌هایی هم که درباره عقل حرف دارند، انحراف سنگینی نسبت به عقل دارند و آن این است که اصالت را به عقل می‌دهند و برای عقل حقیقت و نور مافوقی قائل نیستند. چون بیشتر جاده را با عقل پیش می‌روند، خیلی از امور را با عقل درک نمی‌کنند و آن امور را فقط به خاطر این که می‌گویند عقل‌مان درک نمی‌کند رد می‌کنند. در نتیجه به خطر بسیار بزرگ حس‌گرایی دچار شدند که این دچار شدن‌شان به حس‌گرایی از حدود قرن هفدهم در غرب شروع شد.

حس‌گرایی

دوست ندارم اصل مطلب را بگذارم و مسئله حس‌گرایی را برای‌تان بحث کنم. حس‌گرایان می‌گویند هر چیزی که دیده بشود و قابل آزمایش و تجزیه باشد، این موجود است و هر



چه دیده نشود و نشود به آزمایشگاه کشید، دروغ است. این حس‌گرایی، خدا را در اروپا نفی کرد، وحی را نفی کرد، آخرت را نفی کرد، برزخ را مردود دانست، حقایق ماورای عالم را نفی کرد و تنها ترازویی را که متاسفانه برای سنجش حق و باطل قبول کرد، عقل بود. گفت هر چیزی را عقلم بفهمد و با چشم ببینم حق است، نفهمد و نبینم، نیست و باطل است. این تفکر شد نقطه شیوع فساد همه جانبه، چون با چنین مکتبی اخلاق، حرام و حلال، محرم و نامحرم، اقتصاد سالم نابود شد. گفتند هر چیزی را عقل خودمان خوب می‌داند حلال است، بد بداند حرام است. چرا ربا بد است؟! چه قدر درآمد دارد، پس خوب است. لذت بردن از هر راهی که باشد، چون انسان خوشش می‌آید، چرا بد باشد؟! پس روابط نامشروع و زنا حرام نیست. چه کسی می‌گوید باید وفادار باشیم؟! آن چه که برای ما مهم است غلبه بر دیگری است، به همین دلیل این شعار را درست کردند، به زبان خودشان گفتند «الحکم لمن غلب»؛ آن که بر مال مردم، جان مردم، کشور مردم، زندگی مردم، غالب و پیروز می‌شود، حکومت همان است و حق همان است.

لذت‌گرایی از اصول حس‌گرایی

آنان یک چیزی را نفهمیدند، به تعبیر قرآن مجید، نفهمیدند که نورافکن عقل همه زوایا را روشن نمی‌کند و پر عقل گسترده بر همه حقایق نیست. این را نفهمیدند و عقل را میدان‌دار کردند. خیلی هم سخت است که این‌ها را از این عقل‌گرایی، نجات داد. فکر نکنید ما اگر برویم اروپا دین را تبلیغ کنیم، قرآن و حقایق را تبلیغ کنیم ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾؛ این گونه نیست. من در انگلیس، در هلند، در فرانسه، در بلژیک، در سوئیس، در کشورهای اسکاندیناوی، نروژ، دانمارک و کشورهای دیگر با بسیاری از افراد صحبت کردم، اصلاً برای‌شان غیرقابل باور بود و می‌گفتند آن چه را که شما می‌گویید زندگی نیست، اسارت است، در حبس شدن است، گفتم معنی زندگی چیست؟ می‌گفتند لذت،



گفتم بسیاری از این لذت‌ها که شما می‌گویید، عامل بیماری‌های خطرناک است و بسیاری در بیمارستان‌ها به دلیل همین بیماری نعره می‌کشند. می‌گفتند ما نباید بیماری‌ها را که بعداً می‌خواهد به وجود بیاید، مانع لذت‌گرایی بدانیم، باید لذت‌مان را ببریم، در این لذت بیمار شدیم و مردیم، عیبی ندارد. دنبال لذت نباشیم که نمی‌خواهیم ایدز بگیریم، سوزاک بگیریم، سفلیس بگیریم از طرف مقابل، بیماری به ما انتقال پیدا نکند، این حرف‌ها برای شماست. خیلی سخت است بیرون آوردن حس‌گرایان از حس‌گرایی و وارد کردن‌شان در عالم معنا و در حقایق ملکوتی.

تفسیر حس‌گرایی از اسلام

بزرگترین دانشمندان‌شان چه در غرب و چه شرقی‌های پیرو آنها، من افکار همهٔ اینها را در کتاب‌ها دیده‌ام، قوی‌ترین‌شان در غرب، در شرق که بخوایم اسم ببرم مثل سیر سید احمد خان هندی آدم بسیار با سواد، موسس دانشگاه معروف جهانی علیگر^۱ که زمان زنده بودن خودش صدها دانشجو را به دنبال فکر خودش کشید و خودش هم به دنبال اروپایی‌ها بود. مثلاً وقتی به آیات فرشتگان در قرآن مجید می‌رسند این گونه معنی می‌کنند، فرشتگان یعنی انرژی‌های آزاد در عالم طبیعت، یعنی اگر چیزی محسوس باشد، می‌گویند قبول داریم، اگر حسی نباشد، می‌گویند قبول نداریم.

محدودیت عقل

عقل نعمت بزرگی است ولی باید دانست که این نعمت مثل بقیهٔ نعمت‌های وجودمان، جزئی است. همان گونه که وقتی می‌ایستیم روی پشت بام فقط جلوی چشم‌مان را می‌بینیم، اگر

۱. در سال ۱۸۷۵ سیر سید احمد خان (۱۸۹۷- ۱۸۱۷) در شهر علیگر مدرسه‌ای به نام «مدرسة العلوم» برای بالا بردن سطح دانش مسلمانان تأسیس کرد. این مدرسه بعدها توسعه یافت و در سال ۱۸۷۷ به نام محمدن انگلو اورینتل کالج، کالج اسلامی خاوری و انگلیسی با فعالیت بیشتر به کار خود ادامه داد. او در این کالج از دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج که در سفر به انگلستان از آن‌ها دیدن کرده بود الگوبرداری کرد. این کالج در سال ۱۹۲۰ به دانشگاه اسلامی علیگر تغییر نام و ارتقاء یافت.

سرمان را بلند کنیم تا حدی از فضا را هم می‌بینیم، کل فضا را که نمی‌بینیم. ما چشم داریم، سالم هم هست و با آن نگاه می‌کنیم، عوالم دور را هم می‌بینیم؟! کهکشان‌ها را هم می‌بینیم؟! سحابی‌ها را هم می‌بینیم؟! میلیاردها تودهٔ ستارگان را هم می‌بینیم؟! حرکاتشان را می‌بینیم؟! نه، نمی‌بینیم، چون چشم ما محدود است، گوش ما هم محدود است. ما بلندترین صدا را نمی‌شنویم، الان که ما اینجا نشستیم، صداها ستاره در حال انفجار است، صدای انفجارشان هر کدام از هزاران بمب اتمی که یک جا منفجر شود، بیشتر است و صدایشان در فضای زمین هم می‌آید ولی ما نمی‌شنویم. اگر قرار بود ما هر صدایی را بشنویم، اصلاً مادری نداشتیم تا ما را بزاید، چون همان ابتدای کار، پدر و مادر اول مان آدم و حوا با صدای انفجار قلبشان تکه تکه پاره می‌شد و مغزشان هم به هم می‌ریخت و می‌مردند. چرا نمی‌شنویم؟ گوش خوب، گوشی که پروردگار عالم می‌گوید: ﴿أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ﴾؛^۱ این گوش ساخت کیست؟ خود گوش عالمی است! ما گوش را یک لاله می‌بینیم در حالی که بعد از این لاله، گوش میانی وجود دارد. بعد از گوش میانی، گوش داخلی وجود دارد. در گوش داخلی، استخوان سندان شکلی است، پرده سماخ است، استخوان چکشی است، موج صدا چکش را بلند می‌کند و روی آن سندان می‌اندازد، عصب‌های گوش که به مغز وصل است، در هر ثانیه چند هزار کیلومتر سرعتش است، موج را می‌دهد به مغز و مغز برمی‌گرداند به گوش که صدا دارد می‌آید، بشنو. کل این فعل و انفعالات که صدا بیاید به چکش بخورد، بعد به سندان بخورد و بعد وارد خطوط عصبی شود و برود در مغز، مغز فرمان بدهد به گوش که صدا را بشنو، کلاً یک سی هزارم ثانیه طول می‌کشد، پس چرا هر صدایی را نمی‌شنود چون جزئی است.

عقل ما هم جزئی است، قدرت درک همهٔ حقایق را ندارد. کلیاتی را درک می‌کند که درک ساده‌ای است. معونه‌ای ندارد، یک استکان آب را وصل به برق می‌کنم، آب تجزیه می‌شود به دو گاز اکسیژن و هیدروژن، بعد عقل حکم کلی می‌دهد و می‌گوید آب این استکان که

۱. ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾. (یونس: ۳۱).



تجزیه به اکسیژن و هیدروژن شد، فقط این آب نیست، آب سد کرج هم ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، تمام قطرات باران هم ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، دریای خزر هم ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، دریای عمان، خلیج فارس، اقیانوس آرام و اطلس و هند و منجمد شمالی و جنوبی، ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، با اینکه استکانی از این آبها را تجزیه نکردند. عقل حکم کلی می‌تواند بدهد، می‌تواند احکام جزئی بدهد، اما احاطه به کل مسائل، درب به رویش بسته است، به کل بسته است.

عقل و وحی دو حجت الهی

این درب بسته با چه چیزی باز می‌شود؟ تا بتواند به کمک آن به حقایق دیگر راه پیدا کند و از حس‌گرایی و احکام حسی آزاد شود و نجات پیدا کند. این را از قول حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام بشنوید در کتاب کافی، چه قدر این روایت عالی است. از طریق عقلتان و کمک‌هایی که در کنار عقل‌تان است، شما غرق در نعمت هستید، خبر ندارید که چه عنایتی به شما شده! و چه عنایتی به شما شده است که قلب‌تان را آماده کرده‌اند به این حرفها اعتماد کنید، قلب‌تان را آماده کرده‌اند که خداوند را قبول کنید. عالم خدا دارد، خدا به حس نمی‌آید در آزمایشگاه هم تجزیه نمی‌شود اما همه کارهٔ عالم است، چرا شما خدا را قبول دارید؟ با کمک عقل بیرونی خدا را قبول کردید و با آن حال اعتمادی که خدا به شما داده است. یا هشام! چه روایتی است این روایت، آدم وقتی دل به این روایات می‌دهد و با عقل فرو می‌رود در عمق این روایات، می‌بیند چه اخبار عظیمی از مسائل الهی در این عالم است. ما باید عادت کنیم به آیات و به روایات دل بدهیم، کمک بگیریم از عقل خودمان و عقل کمکی‌مان، بفهمیم آیات چه می‌گویند، آن وقت می‌فهمیم که همه لذت انسان به این فهمیدنش است، و این را اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و عده‌ای از شرقی‌ها نمی‌فهمند. آن‌ها چون محدود فکر می‌کنند، لذت را در همین گناهان و رها بودن و روابط نامشروع و پول نامشروع و شب‌نشینی و عروسی‌های مختلط و کاباره و عرق و ورق می‌دانند، دیوانه هم نیستند، عقل هم دارند.



نتیجه عقل بدون وحی

خیلی از شرکت‌کنندگان در انواع معاصی در دنیا استاد دانشگاه هستند، دبیران با تجربه هستند، نویسندگان هستند، باسوادها هستند، دکترها هستند، مهندس‌ها هستند، اگر به اروپا بروید این چهره‌ها را کامل می‌بینید. ما گاهی می‌رفتیم به دیدن بعضی از چهره‌های معتبر علمی، در دانشگاه کمبریج انگلستان که مهم‌ترین شهر دانشگاهی انگلیس است، آدرس داده بودند که پرفسوری بسیار عالم و دانشمند، بد نیست ملاقات کنیم. رفتیم، رئیس دفترش گفت استاد وقت ندارد، چرا؟ گفتند الان زمان فلان کارش است، و دو ساعت هم طول می‌کشد. من به احترام منبر و به احترام شما نمی‌گویم که علنی به ما گفتند که چه کاری دارد، مشغول یکی از کثیف‌ترین گناهان کره زمین بود که پروردگار عالم به این گناه، قومی را شبانه هم سنگ‌باران کرد، هم کف شهر را بلند کرد آورد پایین، بالا آمد پایین، پایین رفت بالا، کسی زنده نماند. شما باید قدر نعمت‌های الهی را بدانید، قدردانی نعمت‌های الهی هم به گفتن «الهی شکر» نیست، قدردانی نعمت‌ها طبق آیات سوره احزاب و سوره بقره به این است که ما با همه وجود تسلیم خداوند متعال و پیغمبر اکرم ﷺ باشیم، این قدردانی از نعمت الهی است.

تاویل امام مبین

روایت را ببینید، یا هشام! هشام جوان عاقلی بود و سی و سه سالگی از دنیا رفت. هنوز مو در صورتش نیامده بود، وقتی که می‌آمد خدمت امام صادق علیه السلام، پیرمردهای قدیمی اصحاب امام می‌دیدند امام برای او تمام قد از جا بلند می‌شود، امام تمام قد از جا بلند شود جلوی کسی یعنی چی؟! به اعتقاد ما شیعه، چون همه عالم خلاصه در امام است، تاویل آیه سوره یس هم همین است، **﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾**؛ تاویل امام مبین امیرالمومنین علیه السلام است، امام مجتبی علیه السلام است، ابی‌عبدالله علیه السلام است، که امام می‌گوید کل

۱. **﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾** (یس: ۱۲).



شیء در او قرار داده شده. این را با یک رنجی با یک زحمتی، چند روز در دهی رفته بودم، نشستم فکر کردم این کل شیء در وجود امام و امام در وجود کل شیء چیست؟! گاهی فکر می‌کردم می‌آمدم نماز ظهر بود، نماز می‌خواندم، می‌رفتم دنبال می‌کردم، طول می‌کشید خسته می‌شدم، دوباره بعد از نماز مغرب و عشا سه باره چهار باره، نمی‌دانم چه قدر دنبال کردم، بالاخره پیدا کردم با دلیل قرآنی و با دلیل روایتی و این را به همان صورتی که زحمتش را کشیده بودم، روز عاشورا در منبر صبح برای مردم گفتم که البته خیلی‌ها بعد از آن منبر و فردایش به من می‌گفتند ما از این سخنرانی بهت‌زده بودیم، تا شب گیج بودیم. بعضی از آن‌هایی که باسواد بودند به من گفتند که هشتاد درصد مردم این منبر را نگرفتند، آن‌ها باید نوارش را بگیرند ببرند دو بار سه بار بشنوند تا روشن بشود، کل شیء در امام امام در کل شیء است یعنی چی! با دلیل، با آیات و با روایات.

امام برای کسی بلند می‌شود که هنوز مو در صورتش درنیامده است، کل شیء دارد به او احترام می‌کند. من فکر نمی‌کنم به امام اعتراض کرده باشند، چون آن‌هایی که در آن مجلس بودند و این جریان را دیدند، آدم حسابی‌های شیعه هستند، عالمان شیعه هستند، کسانی هستند که بعضی‌هایشان را امام صادق علیه السلام اعلام کرد دوست دارم در مسجد بنشینید و دریافت‌هایتان را از دین و از ما فتوا بدهید، این مقام کمی نیست. فکر نمی‌کنم آن‌ها اهل اعتراض بودند، اما نوجوان که بودم در منبرها می‌شنیدم که وقتی امام صادق علیه السلام تمام قد بلند شد، گفتند آقا ما که نزد شما ریش سفید کرده‌ایم، نزد شما تا این حد مورد احترام نیستیم. ما شیعهٔ ناب معترض نداریم، شیعیان شیعه‌های تسلیم امام هستند، هر کار امام را حق می‌دانند، این عمل را به اعتراض معنی نکنید، بگویید آن‌ها عاشق این بودند بفهمند این کیست که امام برایش تمام قد بلند می‌شود. پرسیدن که عیبی ندارد، پرسیدن خیلی خوب است. امام صادق علیه السلام فرمود: زبان این جوان برای مناظره و مباحثه و جدال حق و رساندن پیام دین، زبان خدا است، عالم است، عاقل است، می‌فهمد، فهمیدن نعمت کمی نیست، نعمت کمی نیست آدم بعد از اینکه فهمید تسلیم شود و بعد هم عمل کند، نعمت کمی نیست آدم بفهمد چیزی حق است و بعد از فهمیدن حق بودنش قبول کند و بعد از قبول کردنش هم از حق رنگ بگیرد.



موسی ابن جعفر علیه السلام به این آدم گفت البته بعد از امام کاظم علیه السلام مدت کمی زنده بود، حکومت هارون دنبالش بود تا او را بکشد. پنهان شد، پیدایش نکردند و در پنهانی از دنیا رفت. یا هشام! «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ»^۱ نه علی المومنین، علی الناس یعنی شرقی و غربی و شمالی و جنوبی، هر کسی روی دو پا راه می‌رود؛ «يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ»، هشام پروردگار عالم برای کل مردم دو چراغ در جادهٔ زندگیش گذاشته است. کسی که چراغ را بد نمی‌داند، چراغ که خیلی خوب است، اگر در مسیر چراغ باشد انسان در چاله و چاه نمی‌افتد، در جوی نمی‌افتد، پایش به سنگ گیر نمی‌کند، نمی‌افتد، سرش نمی‌شکند تا در جا بمیرد. چراغ که خوب است، آدم روشن کند جلوی راهش ماری نباشد، عقربی نباشد، گرگی نباشد، سگ هاری نباشد، چراغ که خیلی کار از دستش برمی‌آید. هشام خدا برای کل انسان‌ها دو چراغ قرار داده است، حجة ظاهره، چراغی که دیدنی است، حسی است و می‌بینیم، حجة باطنه، چراغی درونی، این هم لطف پروردگار است، عنایت حق است، محبت حضرت معبود به مردم است. «أَمَّا الظَّاهِرَةُ»، چراغ آشکار «فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام». من از شما سوال می‌کنم انسان جادهٔ زندگی را با ابراهیم علیه السلام با موسی علیه السلام، با مسیح علیه السلام، با یوسف علیه السلام، با یعقوب علیه السلام، با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، با امیرالمومنین علیه السلام با سیدالشهدا علیه السلام با موسی ابن جعفر علیه السلام برود بهتر است یا این چراغ را نداشته باشد؟! حداقل بی‌انصافی که قبول ندارید بیاید آثار انبیا و ائمه علیهم السلام را ببینید بعد قضاوت کنید. آثارشان نشان می‌دهد که آن‌ها از عقل کامل برخوردار بودند. انسان در جادهٔ زندگی با کسی که عقل کامل دارد حرکت کند که خطرها را بفهمد و نرود به درک اسفل بهتر است، یا نه در تاریکی برود؟! حداقل پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام عقل کامل که دارد، آثارش که نشان می‌دهد عقلش کامل است، جامع است. هشام! چراغ آشکار انبیا رسل و ائمه هستند، و چراغ پنهان عقل است. با بودن انبیا و ائمه، چه نیازی به عقل داریم؟ چون عقل واسطه

۱. «يَا هِشَامُ، إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ». (کافی ط-دارالحدیث ج ۱ ص ۳۵).



بین ما و آن‌هاست. اگر دیوانه بودیم که انبیا و ائمه به درد ما نمی‌خوردند، انبیا به دیوانه چه بگویند؟!

بو علی و انسان گاو نما

ابن سینا را آوردند در خانواده‌ای که جوان خوش سیما و خوش قامت‌شان دیوانه شده بود، می‌گفتند ما را بیچاره کرده است. ابن سینا جوان را معاینه کرد، دید صدای گاو می‌دهد، قشنگ هم صدای گاو درمی‌آورد، گفت در حیاط خانه‌یتان یک آخور بسازید و طناب و زنگوله هم درست کنید. زنگوله را ببندید به گردنش و طناب را هم ببندید به بازویش ولی نرم. آخور را علف بریزید، علفی که من می‌دهم. صبح به صبح صدای گاو که در آورد طناب را بگیرید بکشید، زنگوله که صدا می‌دهد خوشش می‌آید بیاورید کنار آخور علف بخورد. تمام داروهای مربوط به اختلال روانی را ریخت در آخور. پنج شش روز این داروهای گیاهی را که نرم و تازه و خوشبو بود عین گاو می‌خورد. مقداری که خوب شد به خانواده‌اش اعتراض کرد، برای چه زنگوله به من بستید؟! مگر دیوانه هستید؟! برای چه به من طناب بستید مگر مجنون هستید؟! خوب شد، حداقل همین را قبول کنید، با عاقل جاده را رفتن بهتر است یا نه؟! حداقل این را قبول کنید که عقل جزئی است، کمک می‌خواهد. اگر بگویید آنها عقل کامل هستند و برای چه به عقل نیاز است؟ اگر عقل نبود که دیوانه بودیم، دیگر چه نیازی به انبیا علیهم‌السلام بود، ائمه برای چی می‌آمدند؟ در بحث امشب که خیلی حرفها زده شد، از اروپا و امریکا و هند و شرق و غرب برایتان روشن شد که همه جا و همهٔ مدرسه‌ها و همهٔ مکتب‌ها باطلند، این مکتب یعنی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام حق است. حق را آدم فهمید باید قبول کند رنگ بگیرد.

خداوند متعال در قرآن در رابطه با دریافت حق به وسیلهٔ عقل آیه‌ای دارد و بعد از آن آیه چند آیهٔ دیگر را مطرح می‌کند، بحث بسیار پخته، الهی، ملکوتی و عالی که در سورهٔ مبارکه رعد است. ان شاء الله توفیق بدهد پروردگار، آن آیات را فردا شب که ادامهٔ همین بحث است قرائت می‌کنم.

روضه

امروز دستور دادند اهل بیت علیهم السلام را از کنار کشته‌ها سوار کنند و ببرند. این چه کاری است؟! دیروز جلوی چشمشان همه را سر بریدید و قطعه قطعه کردید. دیروز بعد از ظهر که خیمه‌هایشان را آتش زدید. دیشب معلوم نیست با چه حالی این زن و بچه به صبح رساندند. در شب شترها را می‌بردید همان‌جا کنار خیمه‌های نیم سوخته سوار می‌کردید، اینجا چرا آوردید نمی‌دانم! این‌ها پدر همین داعشی‌ها بودند، این‌ها نسل همین سفیانی‌ها و اموی‌ها هستند. به نظر بیاورید زنان، دختران و بچه‌ها را وقتی آوردند کنار این بدن‌های قطعه قطعه چشمشان به آن سرهای بریده و بدن‌ها افتاد چه حالی داشتند. نگذاشتند آن‌گونه که می‌خواستند وداع کنند، نگذاشتند. ظاهراً از کتاب‌ها استفاده می‌شود، آخرین نفری که هنوز سوار نشده بود و در حال وداع بود، دختر سیزده ساله ابی‌عبدالله در گودال گلوی بریده را بغل گرفته بود.



جلسه سوم

زندگی عاقلانه در پرتو وحی

مقدمه

از عقلای قبل از ظهور اسلام در قرآن کریم یاد شده است. عاقلانی که در پرتو نبوت انبیای زمانشان و به تعبیر موسی ابن جعفر علیه السلام با کمک عقل ظاهر فهمیدند باید در نور و روشنایی و تابش خورشید نبوت زندگی کنند، از افتادن در تاریکی و ظلمت و جهل بپرهیزند، فهمیدند که هر چه خیر است در نور و روشنایی و پرتو خورشید نبوت است، فهمیدند هر چه شرّ است در تاریکی جهل و ظلمت و شقاوت است. عالی از عقل خود بهره بردند، چرا که عقل خود را که عقل جزئی بود با عقل انبیای زمانشان پیوند دادند.

اصحاب نوح

این چیزی نیست که فقط قرآن گفته باشد، طوفان نوح علیه السلام را تاریخ بشر یقین دارد. بعد از غرق شدن مردم، مانده‌های از آن ملت حدود هشتاد نفر بودند، فقط این هشتاد نفر از عقل خود از فکر خود از اندیشه خود بهره بردند و با اتصال عقلشان به عقل حضرت نوح علیه السلام، طبق آیات قرآن هم اهل طاعت شدند و هم اهل تقوا شدند، دو حقیقتی که علت کامل نجات انسان است، علت کامل سعادت انسان است، ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾؛ اگر از خداوند متعال و پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنید اعمال شما به باد نمی‌رود،

برایتان می ماند و نتیجه اعمال تان هم سه چیز است: حیات طیبه در دنیا، بهشت در آخرت و رضایت پروردگار. اما اگر مطیع خدا و پیغمبر ﷺ نباشید چیزی برایتان نمی ماند، به تعبیر یکی از آیات سوره جن می شوید هیزم جهنم، ﴿فَكَأُولَٰئِكَ حَطَبًا﴾؛ چرا در تمام عمرتان زمینه طلوع حیات طیبه و بهشت خدا و رضایت حق را فراهم نمی سازید، مگر زندگیشان حیوانات به حیات طیبه منتهی می شود؟ یا به بهشت؟ یا به رضای خدا؟ آن انسان هایی را که می گوید «أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ» یعنی محروم از حیات طیبه و بهشت و رضایت حق هستند. حیوانات می میرند و حوششان در قیامت محشور می شوند، این انسان های کالانعام هم در قیامت می آیند که راه بهشت و رضای حق به رویشان به کل بسته است.

آسیه، همسر فرعون

قرآن از مومنان زمان نوح یاد می کند، شما ببینید از زنی یاد می کند که شخصیتش شگفت آور است، حیرت آور است، چگونه هم از او یاد می کند، به عنوان ملکه کشور متمدن و بزرگ که سلطان این مملکت نام اصلیش رامسیس دوم است و نام عمومی اش فرعون است. فرعون یک نفر نبود شاهان مصر را می گفتند فرعون، اسم عام بود، شاهان ایران را می گفتند کسری، شاهان روم شرقی را می گفتند قیصر، ولی هر کدام نام شناسنامه ای خاص داشتند. این شخص رامسیس دوم است هم روزگار موسی ابن عمران ﷺ است. چون هم عصر با موسی ﷺ بوده، در قرآن از او یاد شده است، و گر نه از فرعون های قبل از موسی ﷺ بعد از موسی ﷺ چیزی در قرآن نیست. شما از نوجوانی وضع روحی و فکری و عملی و اخلاقی فرعون را شنیدید، محورهای کارهایش را در سوره قصص ببینید. ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلًا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَ هُرَيْرٍ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱؛ دربار با عظمتی

۱. جن: ۱۵.

۲. قصص: ۴.

هم داشت مثل قبلی‌هایش، مثل بعدی‌هایش، مثل الانی‌ها، چون آن‌ها عظمت خودشان را با ساختمان و لشکر و اسلحه در چشم مردم پر می‌کنند و ملت‌های خودشان را از خودشان می‌ترسانند، در حالی که به نظر قرآن مجید آدم‌های پوکی و پوچی هستند.

در این دربار خیلی ساده نیست، خیلی آسان نیست، گاهی روی منبرها ما چیزهایی می‌گوییم و شما چیزهایی می‌شنوید، به نظر نباید معمولی بیاید یعنی عمق قضیه را آدم نگاه کند متوجه می‌شود که داستان از چه عظمتی برخوردار است چه از جهت مثبت و چه منفی. شما فکر می‌کنید فرعون سوگلی حرمش هشتاد سالش بود؟! ستمگران تاریخ به زن سی ساله هم اعتنا ندارند، قانع نمی‌شوند. زن او تمام ویژگی‌های این بود که از عقل برخوردار بود، یعنی عقل تعطیل نداشت. وقتی موسی راه پیدا کرد به دربار فرعون به امر خدا برای تبلیغ دین، تبلیغ انبیا چه بوده است؟ توحید، نفی شرک، قیامت، عبادت، خدمت به خلق، تبلیغ انبیا این بود که کلیددار عالم یکی است، همه کاره عالم یکی است، قدرت بی‌نهایت یکی است، آن‌هایی که ادعا می‌کنند ما معبود شما هستیم، مخلوق هستند نه معبود، آن‌ها هم مثل شما هستند، هیچ امتیازی ندارند. توحید و نفی شرک، این مطلب را آسیه کاملاً گرفت.

عقل آسیه و وحی موسی علیه السلام

برپا شدن قیامت برایش مسلم شد، عبادت و خدمت به خلق که از اصول تبلیغ انبیا بود، برایش مسلم شد، یعنی دید همه این‌ها خیر است و ضد این‌ها شر است، این می‌شود پیوند عقل با عقل بیرون که موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود. پریشب برای تان عرض کردم این پیوند بهترین پیوند دو چیز در این عالم است، بهترین پیوند. هزاران پیوند در این عالم داریم، شاخه درختی به درخت، پیوند ازدواج بین مرد و زن، پیوند دوستی، پیوند قوم و خویشی، اما هیچ پیوندی در این عالم با خیر و برکت‌تر از پیوند عقل به عقل انبیا نیست، چون انبیای خدا تمام فیوضات الهیه را می‌گرفتند، عقلی که به عقل آنها پیوند می‌خورد، فیوضات گرفته شده انبیا را به اندازه گنجایش خودشان می‌گرفتند. برای فرعون آشکار شد



که او از کفر بریده و به توحید وصل شده است، قیامت را قبول کرده است، خدا را عبادت می‌کند، به خلق خدا با واسطه خدمت می‌کند. به او پیشنهاد کرد پیوندت را با دین موسی علیه السلام قطع کن، گفت نمی‌کنم.

طلبه وهابی که شیعه شد

من با یک جمعیتی کار می‌کنم که در آفریقا زیاد زحمت کشیده‌اند، آن‌جا مدرسه دارند، حوزه دارند، مدرسه دخترانه دارند، پسرانه دارند. عربستان سعودی آخوندی را از جانب خودشان، فارغ التحصیل دانشگاه ام‌القری مدینه فرستاد آنجا علیه این جمعیت ما. آخوند هفتاد سالش بود، از آن وهابی‌های نمره بالا بود. بالآخره با پیوند زدن دوستان ما با او حق را فهمید و شیعه شد. به مدارس ما دعوت شد تا درس بدهد، امام جماعت بشود و منبر برود. عربستان برایش نوشت رابطلات را با این‌ها قطع کن، از شیعه بودن بیا بیرون، برای ما نامه‌اش را به تهران فکس کرد، اگر رابطلات را قطع نکنی از شیعه بودن هم نیایی بیرون می‌کشیم و ترورت می‌کنیم. این‌ها که مادر تمام تروریست‌های جهان هستند، عربستان به وجود آورنده هستند، خطرناک‌ترین مکتب کره زمین وهابیت است، بی‌رحم‌ترین مردم هستند، من به شما روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگویم آل سعود به والله العلی العظیم از اسرائیل بدتر هستند با چیزهایی که من خبر دارم، با کارهایی که از آنها من می‌دانم. اولاً آل سعود شش نسل قبلشان یهودی بودند، محمد ابن عبدالوهاب ابتدا دست پروده یهود انگلیس است. عکسی که با لباس یهودی‌ها و کلاه خاخام‌ها گرفته است را دارم، جدید توانستم کشف کنم. محمد ابن عبدالوهاب یک دینی را ساخت مخلوط از یهودیت و شرک به نام اسلام نتیجه هم این‌ها شدند که می‌بینید. این پیرمرد هفتاد ساله به عربستان نوشت و خیلی جواب جالبی است. برادران شیعه جوری زندگی نکنیم که قیامت خجالت این‌ها را بکشیم، خیلی ثابت قدم در دین است، جواب نوشت به عربستان و گفت من حقی را که پیدا کردم نمیتوانم گم کنم، دو تهدید کردید من را، شهادت در مکتب اهل بیت علیهم السلام بالاترین نوع مرگ است، بیایید ترور کنید. این کار عقل

است وقتی عقل آخوند سعودی وهابی با عقل اهل بیت علیهم السلام پیوند می خورد می شود این ثمره اش.

گفت رابطلات را با فرهنگ موسی قطع کن گفت نمی کنم. گفت می کشمت گفت بکش. فرعون از شکنجه گران فوق العاده تاریخ بود. قرآن می گوید صاحب میخها بود که البته دو نوع معنی کردند آیه را، ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾^۱؛ وقتی کسی را محکوم می کردند، می خواباندند روی دو تا سوراخ، به مچ پایش و کف دستش میخ طویل می کوبیدند، با چکش می دوختند به زمین. این خانم را دوختند به زمین، من کاری به بقیه داستان ندارم، کاری به این قسمت آیه دارم که خدا می فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ﴾^۲؛ من تا روز قیامت برای هر مرد و زن مومنی این زن را سرمشق معرفی می کنم، این عقل را، ولی نه عقل تنها، بلکه عقل پیوند خورده به عقل یک پیغمبر. ما چرا این گونه هستیم؟ چرا نماز می خوانیم؟ چرا روزه می گیریم؟ چرا در حد خودمان خدمت می کنیم؟ چرا این قدر برای اهل بیت علیهم السلام سینه چاک می دهیم؟ چرا عقب نشینی نمی کنیم؟ چرا خسته نمی شویم؟ محصول همین پیوند است، دائما در حال فیض رساندن به ما هستند.

ملاقات علی بن مهزیار با امام زمان

در ملاقاتی که علی بن مهزیار یا ابراهیم ابن مهزیار دقیق برابم ثابت نیست کدام یکی از این دو بودند با امام زمان در پایین عقبه طائف، امام زمان علیه السلام به او فرمود من به تو اجازه می دهم سه روز این جا مهمان من باشی. روز خداحافظی جانش به لب رسیده بود، پسر مهزیار باید می رفت، حضرت به او فرمود به تمام شیعیان ما سلام برسان و بگو من

۱. فجر: ۱۰.

۲. ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ

الظَّالِمِينَ﴾. (تحریم: ۱۱).

دعایتان می‌کنم، دائم به ما فیض می‌رسد که ما رها نمی‌کنیم خسته نمی‌شویم، از مسجد آمدن از پای علم نشستن، از خدمت به مردم، از عبادت‌های دیگر، برادران خواهران کافی است -خدا نیاورد و نمی‌آورد- یک پلک به هم زدن این فیض تمام شود، ما رفتیم به طرف کالانعام شدن، یک لحظه، بیشتر هم نه.

شیخ محمد بهاری و اتصال به اهل بیت علیهم‌السلام

چه قدر زیبا می‌گوید حافظ:

فیض روح القدس ار بار مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
با یکی از اولیای خدا ده سال رفیق بودم، خیلی داغدار شدم، کسل شدم، زندگی برایم تلخ شد، چیزی بود، شغلش هم فرش فروشی بود اما یکی از گوهرهای ناب بود، تهران هم نبود شهر دیگری بود. می‌رفتم نزدش فقط می‌خواستیم به من بگوید شب بمان، با یک دنیا شوق می‌ماندم. ساعت ده شب می‌خوابید هر کسی هم مهمانش بود، به من هم خیلی محبت داشت، سه ساعت می‌خوابید و ساعت یک بلند می‌شد، من که به خدا اهلش نبودم، در گوشه‌تاریک اتاق تماشاگر بودم، فقط می‌گفتم

باغبان در باز کن من مرد گلچین نیستم می‌نشینم گوشه‌ای گلها تماشا می‌کنم
من هم گریه می‌کردم آهسته که نفهمد، می‌گفتم نادیده و نشناخته‌ای قافله سالار، من نیز دلی هم‌ره این قافله کردم، من که هنوز نفهمیدم چه خبر است. عبایش را می‌انداخت، آن زمان ساعت چهار اذان صبح بود، اوایل تابستان بود. وقتی نماز شب را می‌خواند، فکر می‌کردم الآن در نماز می‌میرد. من گریه‌مادر بچه مرده را دیده‌ام. نوه خودم در یک تصادف از بین رفت، از گریه عروسم یک ماه گریه می‌کردم، نمی‌توانستم تحمل کنم. آن ناله‌ای که من می‌دیدم از این مادر بچه مرده یا تلفن می‌زدم وقتی ناله می‌کشید من تلفن را قطع می‌کردم، می‌نشستم گریه می‌کردم. ناله و گریه عروس من نزد نماز شب او خنده بود، نمی‌دانم چه اتصالی به خدا داشت، ایشان می‌فرمودند آقا شیخ محمد



بهاری^۱ که قبرش در بهار همدان زیارتگاه استان است، اگر رفتید همدان می‌آرزد بروید آن‌جا، از قبرش تا هر جا که چشم‌تان یاری دهد نور به بالا می‌رود، همیشه نور از بالا نمی‌آید پایین، از پایین هم نور می‌رود بالا، خداوند متعال ستارگانی در این کره زمین دارد چه ستارگانی! گفت از نجف پیاده می‌آمد کربلا، در قهوه‌خانه‌ای نشست برای استراحت، چیزی هم در قهوه‌خانه نمی‌خورد ولی پول آن میزی که می‌نشست را می‌داد، گفت عرب‌ها شترهایشان را در قهوه‌خانه خوابانده بودند، کبوترها هم گاهی می‌آمدند خرده نانی چیزی بخورند، داشت نگاه به این شتر و خلقتش می‌کرد و می‌گفت العظمة لله، گفت ساریان بانگ زد و شترها به عجله بلند شدند، کبوتری رفت زیر پای یک شتر و له شد. آقا شیخ محمد دلش خیلی سوخت، گفت خدایا من زائر ولی الله الاعظم امیرالمومنین علیه السلام بودم، الآن هم زائر ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام هستم، نگذار دل من برای این کبوتر آتش بگیرد، ناراحت هستم. رو کرد به کبوتر له شده و گفت من زائر ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام هستم، بلند شو برو، کبوتر بلند شد و پر کشید و رفت. اگر فیض قوی‌تر به ما برسد ما هم آن‌گونه می‌شویم، باید بخواهیم و قانع نباشیم.

این عقل اتصال پیدا کرده با عقل موسی علیه السلام، با یک زن چه کار کرده که می‌گوید سرمشق کل مردان و زنان با ایمان تا قیامت است. یعنی مردان و زنان با ایمان دیدید این زن درباری چگونه در دین من ثابت قدم ماند! شما با یک ماهواره و سایت و عکس و جوان‌ها با تلفن دختری به کل چپ می‌شوید، دیدید این زن را؟ حداقل مثل آن زن باشید. یکی دو نفر دیگر را هم فردا شب خدا بخواهد برای‌تان می‌گویم.

دکتر متخصص و دو سه نفر دیگر به من گفتند منابر این دهه را قطع کن، این ویروس بدی که به شما حمله کرده علاجش هم دوازی زیاد می‌خواهد و هم چند روز طول می‌کشد. ولی

۱. محمد بهاری (۱۲۶۵-۱۳۲۵ق)، عالم و عارف شیعه قرن سیزدهم و چهاردهم هجری و از شاگردان

ملاحسینقلی همدانی است. تنها اثر باقیمانده از او تذکرة المتقین است که در بیان آداب سیر و سلوک،

نوشته شده است.

من عاشق شما مردم هستم و نمی‌شناسم شما را، همه مردم ایران، اگر منبر را ترک کنم و نیایم دیشب که نیامدم مریض تر بودم، امشب که آمدم دیدن تان بهتر هستم. من پنجاه سال است نه منبری را دیر رفتم و نه ترک کردم. چرا، پدرم که هفتم محرم از دنیا رفت، یکی منبرم را ترک کردم، چون منبر را به خودم واجب می‌دانم، کسی هم هنوز پیدا نشده به من ثابت کند مستحب است. چه دینی داریم! چه قرآنی داریم! چه پیغمبری ﷺ داریم! چه چهارده عقلی داریم! چه امام حسینی ﷺ داریم! ما چه قدر سرمایه داریم!

روضه تدفین

همه چراغ‌ها را خاموش نکنید، همین مقدار کافی است. از اول شنیدید که شهید غسل و کفن ندارد، درست است. نمی‌دانم چرا این کلمه غسل و کفن به کربلا راه پیدا کرده است! آنجا جای غسل نبوده، خداوند فرموده شهید را غسل ندهید، شهید منت آب دنیا را نباید بکشد، شهید را کفن نکنید منت لباس دنیا را نباید بکشد. شهید خودش نجس نیست که غسلش بدهید. شهید را با لباسش خاک کنید لباس شهید کفنش است. غسلش که هیچ، اما کفنش باز محملی دارد. کفن شهید لباسش است، دیشب است امشب است نمی‌دانم دقیق، وقتی نوبت دفن ابی‌عبدالله ﷺ رسید، غسل که نداشت، اما کفن، می‌گوییم پیراهنش کفنش بود، پیراهنش را هم که برده بودند. آیا اگر بدن شهید و پیراهنش را ببرند لازم است بپوشانند نمی‌دانم. حجر ابن عدی به قاتلش گفت من را می‌خواستی در قبر بیندازی زنجیرها را باز نکن می‌خواهم قیامت با همین‌ها بیایم نزد خدا. اما آن که به نظر خودم می‌رسد این است که زین‌العابدین ﷺ فرمود بروید قطعه حصیری از خیمه‌های نیم سوخته ما بیاورید. اولا موسی ابن جعفر ﷺ می‌فرماید ما کفن بدن مان را از حلال‌ترین مال مان انتخاب می‌کنیم، کل مالشان حلال‌ترین است. آیا زین‌العابدین ﷺ بوریا و حصیر را برای کفن می‌خواست؟ نه، برای چه می‌خواست؟ چون دید هیچ گونه نمی‌تواند بدن را بلند کند. زینب کبری گفت مقطع الاعضاء، در گودال بدن را قطعه قطعه کرده بودند.



حصیر را که آوردند آرام زیر بدن کشید حصیر را. تا نزدیک قبر آورد خودش رفت در قبر، حصیر را بلند کرد و خواباند در قبر، می‌خواهد صورت میت را رو به قبله بگذارد، رگ‌های بریده را رو به قبله گذاشت، خم شد صورت روی رگ‌های بریده گذاشت، «ابتا اما الدنيا فبعدک مظلمه و اما الاخره فبنور وجهک مشرقة».

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا، اللهم اهلک أعدائنا، اللهم بحق الحسین اهلک أعدائنا و اشف مرضانا، سلم دیننا و دنیانا و اغفر لموتانا، اید و احفظ امام زماننا».

جلسہ چہارم

انبیاء الہی و اصحاب القرینہ

وابستگی و ست سرزمین ها به فرهنگ ملت ها در قرآن

قرآن مجید از ملت پرجمعیتی نام می برد که مجموع آن ملت از عقل جدا زندگی می کردند، تمام منش، رفتار، کار و اخلاقشان جاهلانه بود، در همه امور زندگی از حدود انسانیت و حدود الهی تجاوز داشتند. این ملت در منطقه بزرگ و وسیعی زندگی می کردند، اما خیلی جالب است که خداوند متعال به خاطر پست بودن و بی ارزش بودن آن ملت، از آن کشور تعبیر به ده می کند. خداوند متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید شرح حال و عمل و کار و اخلاق این ملت را برای مردم مکه بگو. این گونه داستانها پند است عبرت است، نصیحت است برای هر ملت و هر جمعیتی. این نکته را تا پایان بحث در نظر داشته باشید که از آن مملکت پهناور تعبیر به ده می کند، یعنی کشور را با مردم آن منطقه ارزیابی می کند، مملکت را با مردم آن منطقه ارزیابی می کند.

شرافت مکه وابسته به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله

نمونه این ارزیابی در قرآن کریم کم نیست، شما می دانید مکه شهری است که مسجدالحرام دارد، کعبه دارد، صفا و مروه دارد، مشعر دارد، عرفات دارد، منا دارد، اما خیلی جالب است که پروردگار عالم همه این منطقه را با وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله ارزیابی می کند. نمی دانم به این نکته در قرآن توجه فرمودید تا به حال یا نه، «لَا أُفَسِّرُ بِهَذَا الْبَلَدِ!»؛ سوگند

به این شهر، شهری که مسجدالحرام در آغوشش است، کعبه در آغوشش است، صفا و مروه و مشعر و عرفات و منا و مقام ابراهیم در آغوشش است، سوگند به این شهر ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۱؛ در حالی که تو در این شهر زندگی می‌کنی؛ اگر وجود تو در این شهر نبود من به این شهر قسم نمی‌خوردم. در این جا هم به مملکت و کشور پهناور و منطقه وسیع می‌گویند قریه، ده؛ به اعتبار مردم بی‌دینش، مردم جاهلش، مردم بداخلاقش، مردم بدکارش، مردم متجاوزش، در آیات بعدی می‌خوانیم که عاقبت این مردم به کجا کشید، به کجا رسید.

چه زندگی پرارزشی است زندگی عاقلانه! زندگی خردمندانه، اما به شرطی که این عقل وصل به عقل انبیاء علیهم‌السلام باشد، عقلی که وصل به خداست، یعنی به منبع همه خوبی‌ها، به مبدأ همه ارزش‌ها. کسی بخواهد خدا را بفهمد، نمی‌گویم برود به دنبال دو هزار آیه قرآن که خدا را معرفی می‌کند، یک بار عمیق این دعای جوشن کبیر را بفهمد. عقل انبیا، قلب انبیا به این مبدأ ارزش‌ها و کمالات وصل بود، گیرنده فیوضات کامل بودند، اگر عقل ما هم به نبوت وصل بشود، ما که می‌گویم یعنی انسان‌های زمین قطعاً در حد گنجایش خودمان از آن فیوضات بهره می‌گیریم.

اصحاب القرية

اما آیات مربوط به آن کشور را بشنوید ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾^۲؛ با مراجعه به تفاسیر روشن می‌شود که منظور از این قریه، منطقه انتاکیه است که در جغرافیای شامات است و از بهترین مناطق سرسبز با آب و هوای معتدل، نزدیک به دریا و وفور نعمت، اما می‌گویند ده، یعنی تحقیر می‌کند، به پستی یاد می‌کند. ادامه همین آیات می‌بینید از یک ده حدود دوازده خانواری تعبیر به شهر می‌کند «مدینه»، به اعتبار عاقلی، فهمیده‌ای،

۱. بلد: ۲.

۲. یس: ۱۳.

خردمندی، آن هم کاسب با شغل نجاری، اما در بیان عظمت این نجار چه کار می‌کند قرآن! «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ»؛ اصحاب در این جا یعنی ملت و جامعه. ملت این ده را، این قریه را، داستان‌شان را بیان کن و برای اهل مکه و هر ملتی که مثل اهل مکه هستند که الان ملت مثل اهل مکه فراوان هستند، نود درصد مردم کره زمین روش و منش و اخلاق و گنه‌کاری‌شان مثل مردم مکه است، مردم مکه از هیچ گناهی دریغ نداشتند. اگر شما کتاب‌های مربوط به مردم قبل از بعثت را بخوانید می‌بینید همه گناهی که الان در اروپا و آمریکا رواج دارد، در آن منطقه رواج داشت، همه گناهان.

ارسال سه نبی برای اصحاب القریه

﴿اذْجَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾؛ خیلی جالب است می‌گوید -عدد برای آیه بعد است- برای این ده و مردم این ده، سه پیغمبر ﷺ فرستادم، این چه رحمتی است که خداوند متعال با قدرت عقل و وحی و عمل و منش سه پیغمبر ﷺ می‌خواهد جامعه‌ای را از جهنم درآورد و به بهشت ببرد و این چه حماقتی است که ملتی به این سه پیغمبر ﷺ گفتند ما لحظه‌ای نمی‌خواهیم حرف شما را گوش دهیم. باطن قضیه این است که نمی‌خواهیم از جهنم درآییم و برویم به بهشت. درست است که در آیه اسم بهشت و جهنم نیست ولی انبیا برای چه چیزی به این منطقه آمدند؟ آمدند تا مردمی که خودشان را دوزخی کرده بودند را نجات دهند، اهل سعادت دنیا و آخرت کنند. ﴿اِذْ اَرْسَلْنَا الْيٰهْرٰثِيْنَ﴾^۱؛ ابتدا دو عقل کامل متصل به خودم را برای این مردم فرستادم، ﴿فَعَزَّزْنَا بِتَالِثِ﴾^۲؛ با رفتن این دو نفر به منطقه، پیغمبر دیگری را فرستادم که سومین پیغمبر بود که مددکار آن دو نفر باشد، برای نجات آن ملت. به ذهن می‌رسد

۱. یس: ۱۳.

۲. یس: ۱۴.

۳. یس: ۱۴.

خداوند متعال می‌خواهد بگوید اگر یکی کم بود من هم کم نگذاشتم و دو نفر فرستادم، اگر دو نفر کم بود سه تا فرستادم. قرآن نمی‌گوید پیامبران چند سال بین آنها بودند ولی معمولاً مدت انبیا در بین ملت‌ها طولانی بود، با تحمل همه نوع شکنجه، زجر، تحقیر، ناسزا و تهمت، اما نمی‌گفتند خسته شدیم، نمی‌گفتند کسل شدیم، نمی‌گفتند بودن ما به چه درد می‌خورد، گوش نمی‌دهند و می‌ایستادند، شوق هم داشتند برای اینکه اتمام حجت کنند، گفتند ما را خدا فرستاده «إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»؛ خودمان نیامدیم. آن وجود مقدسی که شما را خلق کرده، ما را فرستاده است. شما اهل دوزخ هستید، شما اهل بد اخلاقی هستید، شما اهل گناه هستید، ما آمدیم شما را نجات بدهیم، اگر عاقلانه رفتار کرده بودند حس می‌کردند که مطالب آن‌ها، حرف‌هایشان، پیشنهادهایشان علمی است، منطقی است، انسانی است، الهی است، اخلاقی است، حکیمانه است، این‌ها اوصاف سخنان انبیاء الهی است.

انکار نبوت

کل این ملت، زن و مردشان، جوان و پیرشان به این سه پیغمبر علیهم‌السلام گفتند: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا»؛ هیچ امتیازی در شما نیست. این لجبازی است، این حماقت است، از این حرف‌ها الان هم می‌زنند. در همین دهه‌ه عاشورا، چند نوع پیامک آوردند به من نشان دادند، این‌ها ادامه دهنده همان جامعه انتاکیه هستند، ادامه مکه‌ای‌ها هستند، اما فارسی هستند، ایران زندگی می‌کنند. قلبم درد می‌گیرد اگر برای تان بخوانم که دو نفر هزار و چهارصد سال پیش بر سر صندلی دعوا داشتند، اسم یکی یزید بوده و دیگری حسین علیه‌السلام، اسلحه کشیدند و یکی شکست خورد. چه وضعی است در این مملکت! غم و کتل و سینه و زنجیر و گریه و اطعام طعام! من صاحبان این پیامک‌ها را با معاویه مقایسه کردم که می‌گفت یکی برای من و یکی برای علی، من چه چیزم کم است از علی ابن ابیطالب علیه‌السلام؟! این فرهنگ را پر کرد تا این که امیرالمومنین علیه‌السلام روی منبر مسجد کوفه فرمود الدهر انزلنی ثم انزلنی ثم



انزلی آن قدر مردم این روزگار من را پایین آوردند تا این نقطه که وقتی دور هم می‌نشینند حتی يقال معاویه و علی علیه السلام می‌گویند این دو با هم دعوا دارند معاویه و علی علیه السلام به ما چه ارتباطی دارد! امیرالمومنین علیه السلام و معاویه را یک وزن می‌کنند، می‌گویند حسین ابن علی علیه السلام طالب صندلی بوده، یزید هم طالب صندلی بوده، با هم درگیر شدند و یکی کشته شد. امام شناس بدبخت! امام تمام هستی زیر نگین وجودش است، نیاز به صندلی ندارد، گذشتگان بدبخت شما به وسیله بنی امیه با صورت به جهنم می‌رفتند، ابی‌عبدالله علیه السلام قصد نجاتشان را داشت، آن‌ها نجات پیدا نکردند، ولی بعد از حادثه کربلا میلیون‌ها نفر نجات پیدا کردند. بیچاره ایرانی نفهم، همین تلویزیون خودمان نشان داد که بچه‌های آلمان، پدر و مادر و اجداد آلمانی، تاسوعا و عاشورا با زبان آلمانی با لباس، تعزیه می‌خواندند، زار زار گریه می‌کردند. بدبخت، آلمانی مسیحی شیعه شده است، حسین علیه السلام را شناخته، یزید را شناخته است، با پول خودشان جلسه برقرار کردند و تعزیه می‌خوانند، شام و نهار می‌دهند، آرزو می‌کنند قیامت حسین ابن علی علیه السلام گوشه چشمی بیندازد. شماها اس ام اس پخش می‌کنید حسین علیه السلام بر سر صندلی دعوا داشته؟! کدام صندلی؟!

پروردگار عالم که کرسی کرامت و اصالت و شرافت و عظمت را به ابی‌عبدالله علیه السلام داده است، نیازمند بوده یزید را از روی آن صندلی بلند کند و خودش بنشیند؟! این فکری که خدا در قرآن می‌گوید الان هم وجود دارد، در همه دنیا، در ایران هم هست. چه بسا بعضی از شهوت‌رانان بی‌خبر که مدتی اهل مسجد و نماز و جلسه و گریه بودند، الان رها کرده باشند و بگویند ما از عمرمان لذت نبردیم؛ باید زودتر به مسیر زندگی اروپایی و امریکایی و اسرائیلی می‌رفتیم.

ارتجاع

کسی بود در محل ما که شبهای احیا در احیای امام جماعت محله ما خیلی خوب جلسه را اداره می‌کرد، در تاریکی می‌خواند، بیش از احیای امام جماعت، مردم برای خواندن او گریه می‌کردند، خودش هم گریه می‌کرد، مدت زیادی بود که او را ندیده بودم، کسی به من گفت

مغازه لوازم منزل دارد، رفتم دیدم خیلی امروزی است، گفتم چرا این گونه شدی؟ گفت چهل سال گول خوردم، از مسجد آمدن و نماز خواندن و احیا، گفتم می‌خواهم خوش باشم، آزاد باشم. کمی با او حرف زدم، دیدم فایده‌ای ندارد، آمدم بیرون و رفتم پیش یکی از دوستانم که با او رفیق بود، گفتم دلم برایش سوخت، گفت دلت برایش نسوزد، زن و دو دخترش هم کاملاً از حجاب آمدند بیرون، برگشت به جاهلیت، ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^۱؛ مدتی دیندار می‌شوید بعد بی‌دین می‌شوید، چه ضرری به خدا می‌زنید! با خودتان و زن و بچه‌تان بازی کردید، ﴿وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾^۲؛ دست زن و بچه و داماد و عروستان را هم گرفتید با خودتان بردید جهنم.

آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند انبیا و ائمه چه امتیازی به ما دارند؟! ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾^۳؛ امتیاز ندارند، سپس می‌گفتند: ﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾^۴؛ این دیگر حرف خیلی عجیبی است، از عالم الهی هیچ رابطه‌ای با شما گرفته نشده، ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾^۵؛ هر سه دروغگو هستید، جهل به عقل می‌گویید، باطل به حق می‌گویید، ظلمت به نور می‌گویید هر سه دروغگو هستید که می‌گویید ما فرستاده خدا هستیم، کدام خدا، کدام فرستاده؟!

رسالت انبیا

این سه پیغمبر علیهم‌السلام به مردم گفتند هیچ کسی نمی‌داند که ما پیغمبر علیهم‌السلام هستیم، ﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾^۶؛ آن کس که ما را فرستاده است برای نجات شما، می‌داند که ما

۱. آل عمران: ۱۴۴.

۲. ابراهیم: ۲۸.

۳. یس: ۱۵.

۴. یس: ۱۵.

۵. یس: ۱۵.

۶. یس: ۱۶.



پیغمبر هستید. ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛^۱ بر عهده ما رساندن پیام‌های روشن و آشکار خدا به شماست، بر عهده ماست که بگوییم چه کارهایی حرام است و چه کارهایی حلال، چه اخلاقی خوب است و چه اخلاقی بد، بر عهده ماست که بگوییم با زن و بچه‌تان و با بستگان، چگونه رفتار کنید، همه این‌ها را هم از ناحیه وحی می‌گوییم.

انبیا از دید کافران، منشأ نحوست

جواب جاهلان: ﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ﴾^۲؛ ما هر سه نفر شما را نحس می‌دانیم، این‌جا بمانید زندگی ما خراب می‌شود. از این‌گونه آدم‌ها باز هم هستند، همه جای دنیا، در کشور ما هم هستند.

شیخ عباس قمی و ملا عباس تربتی

پسر مرحوم آقا شیخ عباس قمی برایم می‌گفت، همسایه دیوار به دیوار بودیم در حدود ده سال، شما آقا شیخ عباس را از طریق مفاتیح می‌شناسید و ما از طریق شصت و نه کتاب علمی و تاریخی. آقا شیخ عباس آدم فوق العاده‌ای بود خیلی الهی بود، خیلی خدمتگزار بود، خیلی خالص بود، خیلی از خود گذشته بود. سالی او را در مسجد گوهرشاد مشهد برای منبر دعوت کرده بودند، شبستان نهاروندی پر می‌شد، مردم مشهد عجیب از منبرش استقبال کردند. شب چهاردهم منبرش در بین جمعیت چشمش به آقا شیخ ملا عباس تربتی افتاد، پدر مرحوم راشد که شبهای جمعه سخنرانیش را از رادیو گوش می‌دادید که بعد از انقلاب قطع کردند. آن قدر دنبال کردم تا این که رادیو هفته‌ای یک روز سخنرانیش را می‌گذارد. آیت الله العظمی بروجردی یا حاج آقا حسین قمی فرموده بودند اگر آخوند ملا عباس آن قدر زاهد نبود، به تنهایی برای گرداندن دنیا کافی بود، به این اندازه این انسان

۱. یس: ۱۷.

۲. یس: ۱۸.

نور داشت. از بالای منبر چشمش می‌افتد به آخوند ملا عباس، رو به مردم می‌گوید ادامه دادن منبر من شرعی نیست، چون در همه چیز بهتر از من آمده است، از روی منبر می‌گوید: آخوند من دیگر وظیفه ندارم منبر را ادامه بدهم، من باید مستمع شما باشم، پیغمبر ﷺ گفته است درخواست برادر مومن‌تان را بپذیرید، شما مخ دین هستید، شما برو به منبر. ایشان هم بلند شد آمد و تا شب آخر ماه رمضان منبر رفت، آقا شیخ عباس هم جلوی منبر می‌نشست برای استفاده کردن، این گونه بودند.

نحوست آخوندها

حاج میرزا علی آقا پسرش می‌گفت تهران تا مشهد خاکی بود، جاده بدی بود، من ده سال این جاده خاکی را رفته بودم، ماشین هم خیلی کم بود. تاجری پولدار و تهرانی زمان رضاخان ماشینی خریده بود، اولین بار به زن و بچه‌اش گفته بود با این ماشین برویم مشهد. اگر یادتان باشد ماشین‌ها هم بزرگ بودند، دج بود، شورلت بود و جادار. در آن گرمای کویر بین شاهرود و سبزوار که چهل فرسخ است می‌بیند شیخی روی خاک‌ها نشسته و چیزی می‌نویسد، ترمز می‌کند می‌آید پایین، می‌گوید آقا جا نداری؟ می‌گوید چرا خانه‌ام مشهد است، می‌گوید اینجا چه کار می‌کنی؟ می‌گوید روایات اهل بیت علیهم‌السلام را می‌نویسم تا وقتم حرام نشود، چرا اینجا؟ گفت با یکی از اتوبوس‌های سیمی مسافر بودم، خراب شد، ترمز کرد، راننده نگاهی در ماشین کرد و چشمش به من افتاد، گفت از نحسی این آخوند است که ماشین خراب شده است، پرتم کرد پایین. الان هم می‌گویند آخوندها نحس هستند، این ادامه حرف همان مردم انتاکیه و مردم مکه است. دو تا پیچ گران شده، دو تا تیر آهن گران شده، میلگرد و عمله و بنا گران شده می‌گویند از نحسی این آخوندهاست. ﴿إِنَّا نَطِيرُ نَائِكُمْ﴾^۱ ما به شما فال بد می‌زنیم، وجودتان نحس است.

تهدید شدن انبیا

﴿لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا﴾؛^۱ اگر دست از این حرف‌های تان برندارید، ﴿لَنَرْجُمَنَّكُمْ﴾^۲؛ رجم تان می‌کنیم مثل کسی که زناى محصنه کند، در چاله می‌گذارند سنگباران می‌کنند تا بمیرد. گفتند رجم می‌کنیم ﴿وَلَمَسَّنَا مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳؛ زنده زنده می‌سوزانیم.

پاسخ انبیا

انبیا گفتند: ﴿قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ﴾^۴؛ شما اخلاقتان نحس است، اعمالتان نحس است. شما به انواع کثافت‌کاری‌ها دچار هستید، ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾^۵؛ شما در تمام برنامه‌های زندگی، مردم متجاوزى هستید. ما آمدیم شما را از ظلم و تجاوز نجات دهیم، جامعه‌ای عادل شوید، جامعه‌ای با اخلاق شوید، جامعه‌ای بدون آلودگی شوید، جامعه‌ای با محبتی شوید. آیات بعد می‌گوید انسان عاقلی که عقلش را به عقل این سه پیامبر وصل کرده بود، از آخر این منطقه که در یک دهی زندگی می‌کرد با دوازده خانوار که خداوند به احترام او، ده او را می‌گوید شهر، او آمد در بین این مردم. چهارده پانزده آیه است که فردا شب به خواست خدا برای تان می‌خوانم، فقط می‌خوانم ببینید عقلش چه قدر زیبا کار می‌کرد؛ چه قدر حرف‌های پر قیمتی زده، البته او را آن قدر کتک زدند که افتاد و آن قدر به او لگد زدند تا شهید شد و خداوند متعال جواب آن ملت را چه گونه داد، آیات آن را هم برای تان می‌خوانم. واقعا باید دعا کرد خداوند متعال به حقیقت ابی‌عبدالله علیه السلام بهره ما را از عقل متصل به انبیاء علیهم السلام کامل فرما.

۱. یس: ۱۸.

۲. یس: ۱۸.

۳. یس: ۱۸.

۴. یس: ۱۹.

۵. یس: ۱۹.

روضه

بعضی از مصائب کربلا را سختم است بخوانم، کم طاقت شده‌ام، اما نوکر این خانه هستم، جاروکش در این خانه هستم، همه افتخارم همین است. به خدا قسم نه به بیست سال درس خواندن قم، نه به صد و سی جلد کتابی که نوشتم، نه به نمازهایم، نه به روزه‌هایم، نه به درس‌هایی که در قم دادم و دارم می‌دهم، به خدا قسم به هیچ کدام تکیه و اعتماد ندارم، همه اعتمادم به ابی‌عبدالله علیه‌السلام است، همه اطمینانم به ابی‌عبدالله علیه‌السلام است، همه تکیه‌ام به ابی‌عبدالله علیه‌السلام است، همه امیدم به این دو قطره اشک ناقابل است، همه امیدم به بقیه کارهایم اصلاً امید ندارم.

ای خفته خوش به بستر خون! دیده باز کن، احوال ما بین و سپس خوابِ ناز کن. ای وارثِ سریرِ امامت! به پای خیز، بر کشتگان بی‌کفنِ خود، نماز کن. طفلانِ خود به ورطه بحر بلا نگر، دستی به دست‌گیری ایشان، دراز کن. برخیز، صبح شام شد، ای میر کاروان! ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن. یا دستِ ما بگیر و از این دشتِ پُر هراس، بار دگر روانه به سوی حجاز کن. حسین من می‌پسندی که ما را شمر و خولی ببرد.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، اللهم اهلک أعدائنا، اللهم انصر قائدنا و اید و احفظ امام زماننا و اجعل عاقبة أمرنا خیرا».



جلسہ پنجم

عقل، بہترین نعمت الہی

عقل، عامل محبوبیت انسان نزد خداوند

امام صادق علیه السلام درباره عقل که مورد بحث هر شب است، می‌فرماید وقتی این نعمت برای انسان آفریده شد، خداوند به او خطاب کرد در بین همه آفریدگان محبوب‌تر از تو نیافریدم، معنای کلام این است که آن قدر خدا برای انسان ارزش قائل است که محبوب‌ترین نعمت خود را در ظرف وجود او قرار داده است. قدردانی از عقل که بخشی از آن را در جلسات قبل عرض کردم، ظرف او را هم که انسان است محبوب‌ترین خلق خدا می‌کند و بهترین آفریده او، دلیلش هم آیه هفتم سوره بینه است، ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؛ از همه موجودات زنده من بهتر هستند. این جا کلمه خیر از نظر ادبی افعال و تفضیل است، معنای آن خوب نیست بلکه خوب‌تر است، معنایش به نیست بهتر است.

بعضی از صفات عاقلان

البته فکر نمی‌کنم تا پایان جلسه این سخن جمع شود، چرا که من باید آیه سی‌ام و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم سوره مبارکه رعد را برای تان توضیح دهم که در این آیات پروردگار ویژگی‌های عاقلان و خردمندان را بیان کرده است. بعضی از ویژگی‌هایی که در این سه آیه است، در کل قرآن به تنهایی ذکر شده است و می‌گویند هر کسی این ویژگی



در او است، محبوب من است. بعضی‌هایش را برای نمونه قرائت می‌کنم، ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾؛^۱ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾؛^۲ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۳ ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾.^۴

مساوات بین زنان و مردان در مقامات الهی

البته مطابق ضرب‌المثل ایرانی خودمان که با یک گل بهار نمی‌شود، خردمندی که مورد توجه پروردگار است آن مرد و زنی هستند، چون در این زمینه خدا خانم‌ها را جدا نکرده است، مرد و زن در سوره نحل، مرد و زن در سوره مبارکه احزاب، ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ﴾؛^۵ یعنی خانم‌ها در مقامات الهی و انسانی اگر قدر خودشان را بدانند با مردان مساوی هستند، تفاوت مرد و زن فقط جسمی است، این تفاوت هم لازمه طبیعت خلقتشان بود، اگر این ویژگی‌ها را زن نداشت یعنی شیر نمی‌داد، ظرف پرورش انسان در رحم نبود، در نتیجه زن و مرد خلق می‌شدند و هر دو جدا زندگی می‌کردند و بعد می‌مردند و تمام می‌شد. این تفاوت‌ها نه عامل تحقیر است، نه عامل کمبود شخصیت است، نه زن بودن عامل این است که مرد به عنوان زن بودن به او حمله کند. تمام بی‌حرمتی‌هایی که در دنیا به زن می‌شود یادگار ملت‌های جاهلی جدای از نبوت انبیاست. اگر فرصت داشتیم برای شما ثابت می‌کردم خدمتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جنس زن کرده است، قبل و بعد از خودش سابقه نداشته، ولی متأسفانه چه قدر زنان نمک شناس زندگی می‌کنند که به اهداف پیغمبر صلی الله علیه و آله پشت پا زدند، به حجاب قرآنش پشت پا زدند، به حرمت زنا پشت پا زدند، به حرمت روابط نامشروعی که اعلام کرد پشت پا زدند،

۱. توبه: ۱۰۸.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

۳. بقره: ۱۹۵.

۴. آل عمران: ۷۶.

۵. احزاب: ۳۵.



به برقراری ازدواج پشت پا زدند. الان آمار طلاق در مملکت ما نزدیک به آمار ازدواج است، این پشت پا زدن به پیغمبر ﷺ و زحمات اوست. در حدود اردیبهشت، من در یک استان پرجمعیتی منبر می‌رفتم، رئیس دادگستری آن استان خیلی مرد بزرگواری بود، باسواد و وزین، می‌آمد شب‌ها پای منبر، ایشان به من فرمودند دلسوزانه به مردم مسأله حفظ خانواده را بگویید. می‌گفتند فروردین و اردیبهشت ما در شهرمان بیست و پنج هزار طلاق توافقی ثبت کردیم. این‌ها پشت پا زدن مرد و زن به پیغمبر ﷺ است یقیناً.

سفارش به جوانان هنگام عقد

من وقتی این جوان‌ها را می‌آورند عقد بخوانم، گاهی تهران نیستم، می‌گویند می‌آییم آن‌جا که هستید، می‌گویم اگر زحمت‌تان نیست تشریف بیاورید. پنجاه سال است من عقد می‌خوانم برای پسران و دختران، برای بچه‌های آن‌ها هم عقد خواندم یعنی دو نسل. هیچ کدام‌شان هم به طلاق منجر نشده است. نمی‌دانم چند هزار نفر هستند. وقتی عقد را می‌خوانم می‌گویم سه مسأله را در زندگی رعایت کنید بنای خانواده فرو نمی‌ریزد، چون می‌دانم بیشتر علت‌های طلاق واهی است، چیزهایی را علم می‌کنند، مثلاً می‌گویند مادرت، خواهرت، پدرت، به من بی‌اعتنایی کردند، به من احترام نگذاشتند، تو به حرف من گوش ندادی. مردها اشتباهاتی هم دارند نسبت به خانم‌ها، خانم‌ها هم اشتباهاتی نسبت به مردها دارند. گاهی مرد خیلی مومن نیست ولی در مواردی به دین تکیه می‌کند و می‌گوید خانم دین گفته بی‌اجازه من از خانه حرام است بروی بیرون، او نیاز دارد بیاید به مسجد فقه یاد بگیرد، حلال و حرام یاد بگیرد، بیاید خدا را عبادت بکند. اگر زن نیاز به تحصیل و فهم دین داشته باشد هر چند از طریق منبر، چه کسی می‌گوید حرام است؟! اگر حقی از شوهر ضایع نمی‌شود که آن حق همان حق زن و شوهری است، چرا زن نتواند برود دیدن پدر و مادرش چرا؟! ظرائف مسائل را نمی‌دانند، به این دختر و پسر جوان می‌گویم اگر سه مسأله را رعایت کنید طلاق از هزار فرسخی شما رد نمی‌شود:

الف) کم توقعی

یک، نسبت به همدیگر کم توقع باشید که این الان کم شده است، گاهی توقعی برای شما می‌آید، یا زن نمی‌تواند تامین کند یا مرد نمی‌تواند تامین کند، این پر توقعی که جزو بد اخلاقی‌هاست عامل کینه و کم شدن محبت می‌شود.

ب) گذشت

دو، نسبت به همدیگر پرگذشت باشید، هیچکدام ما معصوم نیستیم. گاهی در خانه اشتباه می‌کنیم، از کوره در می‌رویم، تلخ می‌شویم، اما شما بیایید این دعوی که در اوقات تلخی و بد اخلاقی سر بلند می‌کند این را یک طرفه کنید. اگر مرد شروع کرد به داد و بی‌داد کردن و تلخی، به آن عروس خانم می‌گویم بگذار یک طرفه باشد، هیچ عکس‌العملی نشان نده. این خواسته دین ماست، خوب که داد کشید و حرف زد تمام می‌شود، چون نهایتاً ما یک ساعت می‌توانیم سخنرانی با نشاط کنیم، بعد از آن خسته می‌شویم. شوهرت که خسته شد، دیگر نتوانست ادامه بدهد، بگو که علی جان، تقی جان، جمشید جان، هر اسمی که دارد، برایت شربت آلبیمو درست کنم یا یک لیوان شیر بیاورم؟ یا اگر میوه می‌خواهی میوه شسته بیاورم؟ خنده‌اش می‌گیرد تمام می‌شود. اگر مردها هم زن‌های شان این اوقات تلخی را شروع کردند از کوره در نروند، صبر کنند، خانمی که خسته شد اگر اهل چای است استکان هم نه یک لیوان بزرگ چای برایش بیاورند، اگر عاشق یک نوع میوه است اگر در خانه است میوه را بیاورند.

ازدواج تلخی‌ها با هم و تولید بدی

زمانی در تهران من هشت نه ساله بودم شاید کمتر، ماه رمضان از اصفهان منبری دعوت کرده بودند در مهمترین مسجد تهران. این منبری مجتهد جامع الشرایط بود، می‌توانست رساله بدهد، ولی آمده بود در منبر، گفته بود وظیفه من مرجع تقلید شدن نیست، خدا به من زبانی داده و خوب می‌توانم حرف بزنم، باید منبر بروم، اگر مرجع بشوم روز قیامت اهل



نجات نیستیم. خوشا به حال عاقلان که خوب می‌فهمند! عقل نعمت عجیبی است! خیلی منبرش شلوغ بود، -خدا رحمت کند- پدرم برای این که من زیر دست و پا نروم، من را روی دوشش سوار می‌کرد می‌برد پای منبر. یکی از حرف‌هایی که روی منبر می‌زد این بود، اولین حرفی که در اوقات تلخی بین زن و شوهر و بین رفقا و بین دوستان و گاهی بین مسجدی‌ها و گاهی بین هیئت‌ها -این را یقین بدانید شیطان ما را با شراب و قمار و زنا جهنم نمی‌برد، ما را با مسجد و امام حسین علیه السلام و هیئت می‌برد به جهنم. او می‌داند چگونه ما را ببرد- که از دهان آدم تلخ بیرون می‌آید نر است، طرف هم که تلخ می‌شود و جوابش را می‌دهد اولین حرف او ماده است. بعد می‌گفت این نر و ماده در هوا درجا ازدواج می‌کنند و دو سه هزار حرام‌زاده به دنیا می‌آید، حرام‌زاده هم فحش است و فحش خواهر و مادر است، تهمت و غیبت و تحقیر است. نکنید! دین‌داری فقط به نماز و روزه نیست، دین‌داری اصل جامع است.

معرفی کتاب کافی

روایتی از اصول کافی برای تان بگویم، این کتاب واقعا جزو معجزات اهل بیت علیهم السلام است، تا آدم یک دوره این کتاب اصول کافی را نخواند نمی‌فهمد دین یعنی چی و نمی‌فهمد که ائمه علیهم السلام ما در تمام زوایای زندگی چیزی را فروگذار نکردند. الله اکبر از این کتاب! بخش اصولش فقط حدود چهار هزار روایت دارد، دو جلد عربی، شش جلد دیگر هم دارد، آن‌ها هم عربی است، مجموعا شانزده هزار روایت دارد، که شش جلد فقه زندگی کردن است. این دو جلد، اصول اعتقادی و اخلاقی و عملی و روانی و علمی است. حدود شصت سال پیش در این تهران یک نفر این کتاب را ترجمه کرده است. من مترجمش را دیده بودم، عالم بزرگی بود. ولی ترجمه‌اش دو عیب دارد، یکی این که خیلی زیاد از بایگانی مغز خودش روایات را ترجمه کرده است، شاید نزدیک به چهار هزار مورد قابل نقد باشد. یکی هم انشایش سنگین است، اگر به جوان دانشگاهی بدهند، در بعضی موارد فارسی‌هایش را نمی‌فهمد.

ترجمه اصول کافی توسط استاد انصاریان

پارسال قبل از دهه عاشورا در قم به من پیشنهاد کردند این کتاب را ترجمه کنم، مصرّ شدم که کار من نیست، این علم ائمه علیهم السلام است، این عقل ائمه علیهم السلام است، فهمش برای من طلبه سخت است. قبول نکردند گفتند شما چون قرآن و نهج البلاغه و صحیفه و مفاتیح را ترجمه کرده‌اید، این خدمت را به این ملت شیعه فارسی‌زبان ایران، افغانستان، پاکستان و دو سه کشور دیگر کنید. تمام کارهای من تعطیل شد، روز اول ماه صفر ترجمه را شروع کردم، هفت ماه تمام، گاهی روزی دوازده ساعت کار طول می‌کشید، البته چاپ نشده است، دادم به سه ویراستار بسیار قوی که اگر من اشتباهی در ترجمه دارم یا در انشا فارسی تصفیه کنند. در این چهار هزار روایت فقط یک روایت را نوشتم این مردود است، چون با قرآن و روایات دیگر نمی‌سازد، ببینید چه قدر این کتاب قوی و اصیل است. تمام روایات مبهم و پیچیده و مشکل را هم توضیح دادم، در دو خط، سه خط که برای کسی شک و شبهه‌ای ایجاد نشود.

تجسم عبادت در کنار بد خلقی

برادرانم و خواهرانم، امام باقر علیه السلام می‌فرماید مرد و زن بد اخلاق - خوب عنایت کنید - مرد و زن تند، مرد و زن حسود، مرد و زن از خود راضی، مرد و زن متکبر، مرد و زنی که با هم‌دیگر شیرینی ندارند، فقط مرد و زن را نمی‌گوید، مقصود زن و شوهر نیست، مرد و زن یعنی جامعه، آن‌هایی که بد اخلاق هستند، بد اخلاقی از نظر ائمه علیهم السلام ما این‌هایی بود که گفتم تلخی، تندی، از کوره در رفتن، عصبانیت، حسادت، حرص و بخل، می‌فرماید این گونه مرد و زن‌ها - که من روایت را تفسیر می‌کنم - کربلا می‌روند، مکه می‌روند، نماز جماعت می‌روند، روزه ماه رمضان را می‌گیرند، این تلخی‌ها و تندی‌ها و بد اخلاقی‌های‌شان در ایمان‌شان و اعمال‌شان این اثر را دارد مثل این است که غسل خالص از کندو بیرون آورده را با سرکه تند قاطی کنند و عین دوغ به هم بزنند، این سرکه با غسل قاطی شده، غسل خالص را که واقعا دست بشر در آن دخالت نداشته، زنبور در کوه تولید کرده، چند



روز قبل پرسیدم گفتند کیلویی صد و پنجاه هزار تومان است، الآن گران تر هم می گویند، من برای شخص مریضی می خواستم، با انصاف بودند، امام باقر علیه السلام می گوید این عسل خالص کیلویی صد و پنجاه هزار تومان را با سرکه تلخ و تند قاطی کنند در بازار چند می خرند؟ هیچ، کیلویی یک ریال هم نمی خرند، امام باقر علیه السلام می گوید در بازار قیامت اعمال خوب قاطی شده با این همه بدخلقی ها را چند می خواهید به خدا بفروشید!

این خیلی حرف مهمی است که اولین حرف آدم عصبانی که از دهانش در می آید نر است، طرف که جوابش را می دهد ماده است، درجا ازدواج می کنند و دو سه هزار حرام زاده به دنیا می آید. می گویم از هم پرگذشت باشید، اگر عصبانی شده، آسمان که به زمین نیامده. سی سال پیش در منبری گفتم خیلی عاشق پلوی دون دون هستی؟ خانواده ات جورى بوده که پلو را آب کش می کردند، دون دون درست می کردند، مادرت بسیار هنرمند بوده در پخت برنج، طبعت عادت کرده، یک شب برنج کمی شل شده، دانه دانه نیست، این اصلا دعوا ندارد، داد زدن ندارد، به حاج خانم بگویی بی هنر این چیست پختی! اصلا چیزی نگو، خیلی راحت در دلت بگو الهی به نیت آش این را می خوریم. بخور تمام می شود و می رود، ما خودمان این قدر از این آش ها در خانه مان خوردیم. اگر رفتی خانه و دیدی کم آب است و سفت شده، هر لقمه اش را باید دو بار خورشت بریزی و باز هم به طبعت نمی آید، کاری ندارد، طبعت را برگردان، در دلت بگو الهی امشب این پلوی حاج خانم را به نیت کوفته تبریزی می خوریم، طوری نمی شود، پرگذشت باشیم.

اولی چی شد؟ کم توقع باشیم، شوهر پول ندارد گلوبند خاصی که می خواهی بخرد، یک بار که می گوید ندارم، بگو باشد خدا بزرگ است اگر دارا شدی و دلت خواست برایم بخر، نه این که خواهرم دو برابرش را دارد، من فردا شب عروسی پسر دختر خاله مامان بزرگم دعوت دارم، باید بخری، چه بایدی! پروردگار عالم می گوید تمام این دنیای مادی تان که خودم خلق کردم، در اختیار تان گذاشتم، به اندازه بال مگسی نزد من نمی آرزد، چه خبر است! این چه رسمی است! که در هر عروسی، ممکن است در هفته سه مجلس عروسی اتفاق بیفتد، حتما باید سه تا لباس مختلف دوخته بشود، چرا؟ اینها رسوم لعنتی است.



ج) احترام به خانواده همسر

سوم؛ می‌گویم الان که من این دختر خانم را برای عقد کردم، پدر و مادرش، خواهر و برادرش، مادرش، مادر بزرگش، عمویش، داییش می‌شوند نسب تو، از نظر قرآنی با این عقد نسبت پیدا می‌کنید و آقا داماد! این عروس خانم هم تمام بستگان نزدیک تو نسبتش می‌شوند، بر شما واجب است، می‌خواهید به عنوان بزرگتر که یک لا اله الا الله بیشتر از تو گفته، وقت داشته، به عنوان محترمین خانواده، به عنوان نسب شما، دختر خانم! به نسبی که از شوهرت پیدا کردی احترام کن، مهمانی‌های‌شان را برو، دعوتشان را اجابت کن، افطارهای‌شان را برو، شما آقا پسر همین کار را بکن. اگر یکی از این خانواده بی‌دین است، خیلی مقدس‌بازی در نیاور، می‌گویی افطارش حرام است، اولاً یقین به حرمتش که نداری، برو و بخور، خیلی می‌خواهی احتیاط کنی، قیمتش را حساب کن، صد هزار تومان با خانمت خوردی، بیست تومان خمسش را بگذار کنار، گردن من برو و بخور. ثانیاً نیت کن خدایا! امشب می‌روم خانه کسی که دینش ضعیف است، با یک دنیا محبت با او حرف بزنم، بلکه از گناهش، از بی‌تقوایی، از ضعف ایمانش دست بردارد، آدم خوبی بشود، اصلاً به عنوان امر به معروف و نهی از منکر برو خانه‌اش. چه قدر خانواده در تهران هستند که داماد ده سال است پدر زن و مادر زنش را ندیده، عروس بیست سال است مادر شوهر و پدر شوهرش را ندیده، می‌گویند دعوتشان کردند می‌گویند من از مادرت خوشم نمی‌آید، تو کی هستی که خوش نمی‌آید از بندگان پروردگار! مگر خدا به تو ضمانت داده مادر شوهرت حضرت مریم علیها السلام باشد. عوامل طلاق در مملکت ما بیهوده است، بی‌ریشه است، شیطانی است. البته بعضی ازدواج‌ها ناباب است که نهایتاً باید به طلاق برسد، بچه برای خانواده متدین است، در پارک یا در دانشگاه دختری بندش شده، پدر و مادر هم زار می‌زنند که این به درد ما نمی‌خورد. دختر محجبه عاشق پسر بی‌دین شده، ازدواج می‌کنند بعد هم عشق فروکش می‌کند و از هم نفرت پیدا می‌کنند، طلاق جا دارد چون کفو هم نیستند. الان محور بیشتر زندگی‌ها هوای نفس و بداخلاقی است نه عقل، عقل این کاره نیست، عقل محبوب‌ترین آفریده حق است. انسان با غنیمت دانستن عقل که غنیمت



دانستنش این است که عقل را به نبوت و به امامت پیوند بدهد، می‌شود محبوب‌ترین آفریده خدا.

روضه

این هفتاد و دو نفری که کربلا شهید شدند، شما که حوصله خواندن ندارید من هشت جلد کتاب معرفی می‌کنم درباره عنصر شجاعت که سه جلدش درباره اصحاب است، سه جلد درباره ابی‌عبدالله علیه السلام است و یک جلد هفتصد صفحه‌ای درباره مسلم ابن عقیل است. این کتاب هفتاد سال پیش با وضو و بعد از نماز شب تا اذان صبح نوشته شده است، بیست سال طول کشیده. من که خودم در ایران کتاب‌شناس هستم و کارم این است و خودم صد و سی جلد کتاب نوشتم، در حادثه کربلا بهتر از این کتاب را ندیدم، قصه نیست تاریخ هم نیست، شخصیت‌شناسی است، یک جلد هم من به آن اضافه کردم بعد از هفتاد سال، فهرست عام که شما هر لغتی در ذهنت باشد در این فهرست بینی سریع پیدا می‌کنی. به خدا قسم انسان این کتاب را که می‌خواند در برابر عقل بچه ده ساله آن‌ها تا هشتاد و دو ساله‌شان مبهوت می‌شود که چه قدر می‌فهمیدند. آن‌ها بدن کشتند؟! خیر، به عقل در عالم حمله کردند، به روح حمله کردند، به کل خیر حمله کردند. گناه‌شان بدن‌کشی نبود، اگر بدن‌کشی بود یزید به ام‌کلثوم گفت دیه قتل هزار دینار است، هفتاد و دو نفر کشتم، هفتاد و دو هزار مثقال طلا می‌دهم، بگیرد و بروید. احمق نمی‌دانست داستان کربلا بدن‌کشی نبود، ام‌کلثوم به او گفت یاوه‌گو اگر فرضاً مالک کل آسمان‌ها و زمین بودی، آسمان و زمین را به عنوان دیه به نام ما می‌کردی جبران خون فرق اکبر ما را نمی‌گرفت. تو خیال کردی این‌ها آدم‌های کمی بودند، هزار دینار قیمتشان بود؟! عقل چه قدر قیمت دارد. حرفم تمام، مگر این حرف تمام شدنی است، لا اله الا الله باز امشب می‌خواهم مصیبتی را بخوانم که سخته است، فشار به من می‌آورد. اول مقدمه این مصیبت را بگویم، زینب کبری علیها السلام خطاب به سر مبارک در کوفه گفت جدم، پدرم، مادرم، برادرم تمام حادثه کربلا را به من گفته بودند، اما تنها چیزی را که به من خبر ندادند این بود که روزی بیاید

جایگاه عقل در اسلام

و سر بریده‌ات را بالای نیزه بینم. به نوک نیزه چون خورشید تابان، نمایان شد سر شاه شهیدان. همه هستی به راه دوست داده، رخس بر روی خاکستر نهاده. نگاهش گاهی در آسمان بود، گهی چشمش به سوی خواهران بود. ز ابرو بودش تا زینب اشارت، همی می‌داد خواهر را بشارت. که من بر عهد خود بس استوارم، به پیمان تو هم امیدوارم. تو پیمان شکیبایی بستی، چه شد پیشانی از محمل شکستی.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و والدی و والدینا اللهم اید قائدنا و احفظ و انصر امام زماننا اللهم بحق الحسین اهلک اعدائنا اللهم اغفر لموتانا اللهم ارحم شهدائنا و اشف مجروحینا اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا برحمتک یا ارحم الراحمین».



جلسه ششم

آسیب‌شناسی عقل

مقدمه

خداوند مهربان به فرموده حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام غیر از عقلی که به انسان عنایت فرموده، عقل بیرونی هم برای او قرار داده است. این عقل درونی بنا بر تجربه کاری بشر در طول تاریخ و بنا بر معارف الهیه، عقل جزئی است. نور عقل آن قدر قوی نیست که تمام زوایای پنهان حقایق را به انسان نشان دهد، اگر چنین نوری داشت یقیناً نیاز به بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و امامت امامان نبود. بهترین دلیل بر جزیی بودن این نور، همین وجود انبیا و ائمه و کتاب‌های الهی است. اگر انسان از آن عقل بیرونی استفاده کند، عقل خودش دچار دو خطای بزرگ نمی‌شود، اما اگر استفاده نکند دچار شدنش به این دو خطای بزرگ مسلم است، چنان که از زمان قابیل تا الآن عقول جدای از انبیا و وحی این دو خطا را مرتکب شده‌اند.

حس گرایی، خطای عقل

خطای اول عقل این است که می‌گوید آنچه را که درک نمی‌کند نمی‌فهمد؛ این دروغ خیلی شاخدار است، معنایش این است که تمام جهان هستی محدود به محسوسات است، یعنی همان که لمس می‌کنم، همان که می‌چشم، همان که می‌بویم، همان که مزه می‌کنم، چیز دیگری وجود ندارد. نود درصد از ملت‌های جهان دچار این حس‌گرایی بودند.



حس گرایی و نقصان عقل بنی اسرائیل

من در این سی جلد تفسیر قرآنی که می‌نویسم که بخش عمده‌ای از آن انجام گرفته است، به نکته‌ای برتی اولین بار در آیات سوره مبارکه بقره برخورد کردم، و آن این بود که بنی اسرائیل در زمان موسی ابن عمران علیه السلام، در هر زمینه‌ای با حضرت حرف زدند گفتند یا موسی، یک بار یا کلیم الله، یا نبی الله، یا رسول الله نگفتند، به خاطر حس گرایی بنی اسرائیل بود. این قدر هم حس گرایی‌شان قوی بود، بعد از آن که موسی آنان را از بلاهای فرعونیان نجات داد، به موسی گفتند **﴿لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾**^۱؛ اگر خدا را به ما نشان بدهی که با چشم ببینیم قبول می‌کنیم هست، اگر نه ما را رها کن. قرآن مجید می‌گوید موسی ابن عمران علیه السلام آزار قلبی و روحی بسیار از بنی اسرائیل کشید تا جایی که بعد از آن همه خدمت ناله زد و گفت: **﴿لِرَبِّدُونِي﴾**^۲؛ چرا این قدر من را اذیت می‌کنید؟ چرا این قدر به من رنج و آزار می‌دهید؟ به خاطر همین حس گرایی‌شان بود. حس گرایی خیلی خطرناک است. قرآن مجید می‌گوید با چشم خودشان دیدند که دشمن و تمام جنودش در نیل غرق شدند، این را دیدند. به چشم خودشان دیدند که من آب را تقسیم به دوازده جاده کردم، دوازده کوچه در آب باز کردم که دیوار این کوچه‌ها آب بود و از میان دوازده کوچه آن‌ها را بردم بیرون و نجات‌شان دادم. بعد از این معجزه عظیم الهی پروردگار می‌فرماید به جمعیتی رسیدند که گوساله پرست بودند، تمام‌شان دامان موسی را گرفتند و گفتند: **﴿يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾**^۳؛ خدایی مثل این گوساله که ببینیم برای ما درست کن. شما ببینید موسی ابن عمران چه کشیده است!

۱. بقره: ۵۵.

۲. صف: ۵.

۳. أعراف: ۱۳۸.



تلاش غرب در ترویج حس‌گرایی

دویست سال است که اروپا تلاش می‌کند تا جمعیت کره زمین را به حس‌گرا تبدیل کند، چرا؟ علتش این است که می‌بیند تا مردمی در کره زمین ایمان به غیب، ایمان به قیامت، ایمان به حقایق پشت پرده، ایمان به دین، ایمان به عبادت دارند این‌ها نمی‌توانند بر جهان تسلط پیدا کنند، مزاحم دارند. برای حس‌گرا کردن ما میلیاردها از جیششان در دنیا خرج می‌کنند. شب‌ها ملت‌های اروپا تعدادشان -من با چشم دیدم- دختر، پسر، زن، مرد، پیرزن و پیرمرد در خیابان‌ها و پارک‌ها می‌خوابند، با آشغال شکم‌شان را سیر می‌کنند، اما پول‌شان را خرج می‌کنند برای حاکم کردن حس‌گرایی و به هم زدن تمام قواعد معنوی.

حس‌گرایی و داروین^۱

مهار فرهنگ‌شان دست سه نفر است و هر سه مرده‌اند. من مطالب هر سه را خوانده‌ام. یکی داروین است که بشر را از کرامت در اروپا انداخت؛ اتریشی و یهودی بود و به انسان غربی قبولاند که تو موجود مستقل باشخصیتی نیستی، در گذشته دور میمون بودی، براساس قوانین تبدیل انواع که قانون دروغی است، ولی به غرب قبولاند که با رشد کردن دیگر نیازی به دم نبود، کل بدنت پشم لازم نداشت، کم کم دم آفریده نشد، کل پشم‌های بدنت هم آفریده نشد، از تحرکات زیاد هم افتادی و روی دو پا راه می‌روی. ریشه تو

۱. چارلز رابرت داروین، زاده ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ انگلستان- درگذشته ۱۹ آوریل ۱۸۸۲، انگلستان. زیست‌شناس و زمین‌شناس انگلیسی بود که بیش از هر چیز برای یافته‌هایش در زمینه دانش فرگشت شناخته می‌شود او این نظریه را مطرح کرد که همه گونه‌ها دارای نسبی مشترک هستند؛ این نظریه امروزه توسط دانشمندان پذیرفته شده‌است و یکی از مفاهیم بنیادی دانش به شمار می‌آید. داروین نظریه خود مبنی بر این که این تبارزایش فرگشت نتیجه فرآیندی به نام انتخاب طبیعی بوده‌است که در آن، تلاش برای بقا تاثیر مشابه‌ای بر روی اصلاح‌نژاد‌گزینی در زادگیری‌گزینی دارد را نخستین‌بار در مقاله‌ای مشترک با آلفرد راسل والاس مطرح نمود. از داروین به عنوان یکی از مهم‌ترین انسان‌های تاریخ بشر یاد می‌شود.



حیوان است و چیز دیگری نیست. میمون می‌داند چیست؟ همانی است که قرآن مجید می‌گوید عده‌ای از لجبازان بنی‌اسرائیل را که خیلی پلید شده بودند، نجس شده بودند به عذاب مسخ گرفتار کردم، خطاب کردم ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۱؛ آن قدر از شما خوشم نمی‌آید که از شکل آدمیزاد درآیید و شکل بوزینه شوید، سه روز بعد هم مردند. می‌گوید این ریشه‌ی تو است. دنبال چه می‌گردی؟ حیوان چه می‌خواهد؟ پر کردن شکم می‌خواهد، رضای شهوت می‌خواهد و استراحت و آخرش هم مردن، دنبال چه هستی؟ اما قرآن وقتی ریشه‌ی انسان را بیان می‌کند می‌گوید خداوند به فرشتگان فرمود ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲؛ من می‌خواهم موجود جدیدی را بیافرینم که نایب مناب من در کره‌ی زمین باشد، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ﴾^۳؛ وقتی جسم معتدل و آراسته‌ای برایش آفریدم، ﴿وَوَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۴؛ حیات در او دمیدم، ﴿فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۵؛ شما فرشتگان در برابر عظمت شخصیت او سجده کنید. اگر من این حرف راست خداوند را قبول کنم چه اثراتی در زندگی و رشد و کمال دارد و حرف دروغ داروین را باور بکنم چه اثراتی در زندگی دارد؟ وقتی بگویم اصلم حیوان است، آن هم نه حیوانی مثل گوسفند و گاو که منفعت دارند، گوسفند خیلی منفعت دارد، حداقل می‌گفتی بشر تو از نسل گوسفند آفریده شدی، پوست به درد بخوری، پشم به درد بخوری، روده‌ی به درد بخوری، کلیه‌ی به درد بخوری، جگر سیاه و سفید به درد بخوری، مقدار شیری که می‌دهد صد نوع فرآورده از آن بیرون می‌آید. به دنبال حیوان مفید هم نرفته، سراغ حیوان بازیگر، کثیف، رقاص و بی‌ارزش رفته است. با سرمایه‌ی عظیم صهیونیست‌های اروپا و آمریکا کتاب‌های او را تا سطح دانشگاه‌های جهان کشاندند.

۱. بقره: ۶۵

۲. بقره: ۳۰

۳. حجر: ۲۹

۴. حجر: ۲۹

۵. حجر: ۲۹



حس‌گرایی و فروید^۱

دانشمند دیگرشان فروید است که آن هم اتریشی و یهودی است. او را به عنوان روانکاو بی‌نظیر جا انداختند. تمام حرف‌های فروید این است که انسان با تمام هویتش مساوی با گزینه جنسی است، هیچ چیز دیگری نیست. گفت تمام محدودیت‌هایی که برای‌تان درست کردند، این حلال است و این حرام، ازدواج با دخترت حرام است، ازدواج با خواهر حرام است، ازدواج با مادر حرام است، ازدواج پسر با پسر حرام است، می‌گوید سرت را کلاه گذاشتند، تو را محدود کردند، محرومیت کردند، در کتاب‌هایش این قدر عریضه محرومیت کشیده، چنان دلش به حال بشر سوخته که این بشر میلیون‌ها سال است به وسیله دین و اخلاق دچار محرومیت، بیچارگی، سختی، مزیقه و تنگی شده است؛ گفت پس گزینه باید آزاد باشد. صهیونیست‌ها میلیاردی کتاب‌های او را چاپ کردند. هم به سطح دانشگاه‌ها بردند، هم در سطح جامعه عملی کردند، قانونی هم کردند. شما همه اروپا و آمریکا را بگردید هیچ کس نمی‌گوید زنا حرام است، زنا قانون است. به جنس زن می‌گویند کارت بهداشتی بگیر و در زمان خودفروشی نشان بده، مانعی ندارد مالیتش را هم بده. وکلای ملت‌های اروپایی و آمریکایی در مجالس نشستند - وکلای درس‌خوانده دانشگاه دیده دانشمند - قانونی کردند که ازدواج هم‌جنس با هم‌جنس هیچ مانعی ندارد، زن با زن، مرد با مرد، دختر با دختر، جوان با جوان. جدیداً هم دارند خسته می‌شوند از ازدواج هم‌جنس با هم‌جنس و ازدواج با غیر انسان را قانونی کردند، ازدواج مرد با سگ ماده، دختر با سگ نر و رواج هم دادند. این حس‌گرایی است، اسم این را شما چه می‌گذارید، تمدن؟ علم و تکنولوژی؟ دانش؟ یا زباله‌دان.

حس‌گرایی و دورکین

نفر سومشان هم دورکین است. کتابی نوشت که همین صهیونیست‌ها آن را تا سطح دانشگاه‌ها کشاندند، اقتصاد جهان را صددرصد ربایی کردند، اقتصاد بانکی - ربایی، یعنی

۱. زیگموند فروید، زاده ۶ مه ۱۸۵۶ - درگذشت ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹، عصب‌شناس برجسته اتریشی و

بنیان‌گذار دانش روانکاوی، به‌عنوان یک روش درمانی در روانشناسی بود.

می‌دانستند اگر سفره کره زمین را نجس کنند و حرام کنند، راحت مردم از خدا برمی‌گردند، از عبادت برمی‌گردند، از نورانیت برمی‌گردند. شما یک جمله فقط در قرآن دقت کنید، یک جمله در سوره مومنون، ارزش لقمه پاک؛ پروردگار می‌گوید البته آیه این گونه نظام داده شده است، «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ!» ای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، اما این‌ها که همه یک جا جمع نبودند، پس معنای آیه چیست؟ معنای آیه این است که از زمان آدم به تک تک این‌ها گفتند تا پیغمبر ﷺ، معنایش این نیست که همه را یک جا جمع کردم و گفتم «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ»، یعنی یک حقیقتی است که در بین همه انبیا جریان دادم، «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ!»؛ لقمه پاک، دلپذیر و حلال بخورید، «وَأَعْمَلُوا صَالِحًا!»؛ بعد من را عبادت کنید، با لقمه نجس عبادت ارزش ندارد. اما می‌بینید در دنیا اقتصاد ربایی، اقتصاد رشوه‌ای، اقتصاد اختلاسی، اقتصاد جیب‌بری، اقتصاد غارت‌گری، چه قدر رواج دارد! معنای حرف دورکین چیست؟ معنایش این است، همان که رفیق من گفت شما بوزینه هستید، همان که رفیق من گفت شما شهوت محض هستید، مثل بقیه حیوانات هر نجاستی را بخورید مانعی ندارد، حیوان‌ها هم می‌خورند؛ این است به هم ریختگی کره زمین، این است جدایی عقل از خداوند متعال و انبیا ﷺ و ائمه ﷺ و وحی. این جدایی می‌گوید من هر چیزی را که درک نمی‌کنم و نمی‌فهمم پس وجود ندارد؛ چه دروغی!

برداشت و قرائت‌های مختلف از دین

خطر دیگر همان چیزی بود که چند سال پیش در مملکت ما خیلی اوج گرفت، الان فروکش کرده. یکی از بدترین خطراتی بود که وارد کشور ما کردند، موجش الان کم شده است، هر کسی هر نوع قرائت و فهمی که از دین دارد همان دین است. من این خطر را برای‌تان توضیح بدهم. می‌دانید که در لغت عرب مفرد داریم، تثنيه داریم و جمع هم داریم؛

۱. مؤمنون: ۵۱.

۲. مؤمنون: ۵۱.

رجل مفرد است، رجلان تثنيه است، یعنی دو تا مرد، رجال جمع است یعنی از سه به بالا، ده تا مرد سی مرد، یک میلیون مرد، دو میلیون مرد. اما دو کلمه در قرآن مفرد است، این هم جزو معجزات قرآن است، من وقتی که این موج در کشور به وجود آمد، بیشتر به معجزه بودن قرآن پی بردم، خیلی هم رواج پیدا کرد، در دولتی‌ها، در دانشگاهی‌ها، در مردم که هر قرائتی از دین دارید همان دین است. خطر این برای عقل خیلی سنگین است. دو کلمه در قرآن مفرد است؛ از سوره حمد تا من الجنة و الناس، شما این دو کلمه را تثنيه نمی‌بینید، جمع هم نمی‌بینید، یکی کلمه دین است، شما در کل قرآن دینین یعنی دو دین یا ادیان نمی‌بینید. همه جا در قرآن کلمه دین مفرد است، ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ﴾^۱؛ این یک جا، ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲؛ این یک جا، ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ﴾^۳؛ تنها آیه‌ای است که خداوند پنج پیغمبر اولوالعزم را اسم برده و می‌گوید من برای شما پیغمبرانم یک دین مقرر کردم، به حضرت نوح عليه السلام و به تو یا رسول الله صلى الله عليه وآله و به ابراهیم عليه السلام و به موسی عليه السلام و به عیسی عليه السلام سفارش کردم همین یک دین را به پا بدارید، نه آن که از قرائت خودتان می‌فهمید، آن که من به عنوان دین نظام دادم، نه آن که تو می‌فهمی.

یکی هم کلمه نور است. کلمه نور در همه جای قرآن مفرد است، انوار نداریم، نورین هم نداریم؛ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ﴾^۴، ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾^۵، ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۶، ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۷، این نور همان دین است، مفرد

۱. ماعون: ۱.

۲. آل عمران: ۱۹.

۳. شوری: ۱۳.

۴. نور: ۳۵.

۵. نور: ۳۵.

۶. نور: ۴۰.

۷. بقره: ۲۵۷.

است. هر چه خودتان از دین فهمیدید دین همان است، یعنی خداوند در ایران هفتاد و پنج میلیون دین دارد، در عراق شصت میلیون دین دارد، در پاکستان صد و سی میلیون دین دارد، در امارات ده میلیون دین دارد، در عربستان هشت میلیون دین دارد، یعنی آن یک دین بنا بر برداشت شخصی می‌شود به تعداد انسان‌ها. اروپایی‌ها هم همین را می‌گویند، می‌گویند قرائت ما از کلیسا و تورات و انجیل این است، معنایش این است که خدا در کره زمین هفت میلیارد دین دارد، کدامش درست است؟ می‌گوید همانی که تو فهمیدی درست است، اگر شخص کناریت غیر از این را فهمیده، برای او هم درست است.

نقصان عقل

این اشتباه دوم عقل جزئی بود؛ یک: هر چه را من درک نمی‌کنم نیست، ای پررو؛ دو: هر چه را من می‌فهمم همین درست است، ای مغرور متکبر. اما وقتی عقل به عقل انبیا علیهم‌السلام، به عقل کلی پروردگار یعنی به قرآن، و به عقل امیرالمومنین علیه‌السلام به عقل ابی‌عبدالله علیه‌السلام، به عقل امام صادق علیه‌السلام پیوند بخورد، ما چه می‌فهمیم از دین و حقایق؟ همانی که انبیا علیهم‌السلام فهمیدند، همانی که ائمه علیهم‌السلام فهمیدند. آن فهم به ما آرامش می‌دهد، ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ کدام الله؟ آن الله که قرآن و انبیا و ائمه می‌گویند. آن که از لغت الله می‌فهمم، آن مخلوق ذهن خودم است، آن بت است، آن خدا نیست؛ باید بروم خطبه اول نهج‌البلاغه را ببینم، خدا او است؛ جوشن کبیر را ببینم، خدا او است؛ اول دعای کمیل را ببینم، خدا او است؛ عرفه ابی‌عبدالله علیه‌السلام را ببینم، خدا اوست؛ ابوحمزه را ببینم، خدا اوست؛ آن خدا کلیددار است، آن خدا همه کاره است، آن خدا تکیه‌گاه است، آن خدا آدم را از جهنم مصون می‌کند، آن خدا راه آدم را به سوی بهشت باز می‌کند، آن خدا حیات طیبه به انسان می‌دهد. اما این که من الآن قیامت را نمی‌بینم، درک نمی‌کنم، پس قبولش ندارم، تو مگر چقدر می‌فهمی؟! تو عقلت جزئی است، تو باید برای فهم قیامت بروی به سراغ



هزار آیه قرآن، حرف آن را ببینی که می‌خواهد قیامت را برپا بکند؛ تو باید سخنان ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام را ببینی؛ انسان باید مسأله قیامت را در نهج البلاغه ببینی. وقتی قیامت را دیدی نه نگاه بد می‌کنی، نه حرف بد می‌زنی، نه تحقیر می‌کنی، نه تجاوز می‌کنی، نه مال کسی را می‌بری، نه ظلم می‌کنی، نه حقی را پایمال می‌کنی.

رشد عقل در کنار باور به معاد

هیچ ترمزی در این عالم بعد از توحید برای انسان قوی‌تر از باور به قیامت نیست، هیچ ترمزی! آدم همین یک آیه را در قرآن باور کند، همین یکی را از هزار و اندی آیه درباره قیامت، همین تک آیه در سوره انبیا، این ذکر اهل دل بوده، ذکر عرفای پیرو اهل بیت علیهم السلام بوده، نه عرفای خانقاهی، عارفانی مثل کمیل، سلمان، مقداد، اویس، این نمونه آیاتی بوده برادران - که ائمه علیهم السلام ما هر وقت به قرائت این آیات می‌رسیدند، صدای گریه‌شان تا کوچه می‌رفت، هیچ هم ملاحظه نمی‌کردند در کوچه چه کسی دارد راه می‌رود، ناله می‌زدند، اشک می‌ریختند، «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱؛ ما ترازوهای عدالت‌مان را قیامت برپا می‌کنیم. یک ترازو هم نیست، موازین جمع وزن است، میزان یک ترازو است، موازین، ترازوهای قیامت چیست؟ همین قمپان‌هاست یا ترازوهای بقال‌هاست یا ترازوهای طلافروش‌ها، هیچ کدام از این‌ها نیست؛ ترازوی قیامت قرآن است که مردم را با آن می‌سنجند، ترازوی قیامت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، ترازوی قیامت امیرالمومنین علیه السلام است، «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ»^۲، این‌هاست ترازوهای خدا. «وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ»^۳؛ اگر عمل شما به اندازه وزن ارزن باشد، «أَتَيْنَا»؛ این را وارد

۱. انبیاء: ۴۷.

۲. المزار (لشهادت الأول) ص ۴۷.

۳. «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكُنَّا بِهَا حَسِيبِينَ».

(انبیاء: ۴۷)

قیامت می‌کنیم، با این ترازوها تطبیق می‌کنیم که این عمل درست است یا نادرست. آن‌ها نشان می‌دهند، خودم که می‌دانم اما می‌خواهم جلوی چشم خودت هم نشانت بدهم که این ترازو نشان می‌دهد که این عمل حق است یا باطل، درست است یا نادرست، عمل بهیستی است یا عمل دوزخی، «وَكْفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ»؛ برای شما کافی است که روز قیامت حسابگر و ارزیاب اعمال شما شخص خودم باشم. همین یک آیه را از قیامت آدم حفظ کند، بنویسد و در جیش بگذارد؛ تابلو کند در مغازه‌اش، در اتاقش، دائم آدم متذکر باشد. این نتیجه‌ی عالی اتصال عقل انسانی به عقل الهی انبیاء ائمه، و وحی است.

روضه

سه تا وداع کرد، هر سه هم دل را آتش می‌زند. ما هم راستش -برادران و خواهران- عمق مصائب کربلا برایمان قابل حس نیست، چون طرف‌های این مصیبت مرد و زن‌شان عظیم‌ترین مردان و زنان عالم بودند. خیلی درد دارد، آدم با چه زبانی معنا کند بعضی حرف‌ها را واقعا! امام هشتم علیه السلام می‌فرماید کربلا ما را خوار کردند، می‌دانید چه چیزی می‌کشد آدم را؟ که شخصیت عظیمی مثل زینب کبری علیها السلام یا وقتی پسر حضرت مجتبی علیه السلام آمد خواستگاری حضرت سکینه، امام حسین علیه السلام فرمود من آن دختر دیگرم فاطمه را حاضر هستم به تو بدهم. سکینه آن وقت دوازده سالش بود، گفت شوهرش نمی‌دهم عموجان، برادرزاده‌جان، برای این که این دختر در دوازده سالگی به مقام انسلاخ رسیده است، یعنی غیر از خدا در او دیده نمی‌شود؛ آن وقت دنبال این‌ها کنند، با تازیانه بزنند، با کعب نی بزنند، با یک حرصی گوشواره‌هایشان را بگیرند، با گوش بکشند، لا اله الا الله! این را حضرت رضا علیه السلام می‌گوید. یک خداحافظی هم با همه کردند، علیکن منی السلام؛ فرمودند خداحافظ همه، که هشتاد و چهار نفر بودند؛ صدای ناله همه با هم بلند شد. یک خداحافظی با حضرت سکینه کرد، یک خداحافظی هم با زینب کبری علیها السلام. امام حسین علیه السلام داشت می‌رفت، به قول ما ایرانی‌ها زینب کبری علیها السلام زبان گرفته بود: کجا رفتی که رفت از دیده‌ام دل، به دنبال غمت منزل به منزل. کجا رفتی که خونم خورد هجران،



کجا رفتی که کارم گشت مشکل. به دریایی فکندی خویشان را، کز آن موجی نمی آید به ساحل. وقتی ابی عبدالله علیه السلام را ندید می گفت: الا ای همنشین من کجایی؟ نمی پرسی چرا حال من و دل. دیگر ندید ابی عبدالله علیه السلام را، اما وقتی حضرت را دید مجبور شد سه تا سوال کند: ا أنت أخی؟ من درست آمدم؟ تو برادر من هستی؟ و ابن امی؟ تو پسر فاطمه مادر من هستی؟ و ابن والدی؟ تو پسر امیرالمومنین علیه السلام پدر من هستی؟

دعا

«اللهم أحینا حیات محمد و آل محمد و أمتنا ممات محمد و آل محمد و لا تفرغ بیننا و بین محمد و آل محمد و ارزقنا فی الدنیا زیارت محمد و آل محمد و فی الآخرة شفاعة محمد و آل محمد».

جلسہ، مقم

ہویت مستکم، آسیب شناسی عقل،

داستان اصحاب القرۃ

کلام، نشان‌دهندهٔ هویت مستکرم

مسئلهٔ مهمی که به آن از قدیم توجه شده و بعد هم به صورت قاعده به فلسفه راه پیدا کرد و تقریباً اغلب فلاسفهٔ مهم جهان قبول دارند، این است که کلام صفت متکلم است. به نظر می‌رسد اگر این عبارت ساده شود این می‌شود که هویت و شخصیت و کرامت انسان کلام اوست، کلام اوست که نشان می‌دهد کیست، چه هویتی دارد و چه شخصیتی. این حرف درستی هست؛ امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید کسی بخواد خدا را بفهمد یا حتی ببیند، قرآنش را نگاه کند. قرآن مجید نشان‌دهندهٔ شخصیت و هویت متکلم قرآن است، تعبیر حضرت این است که پروردگار در قرآنش تجلی دارد. کسی را می‌خواهد که این تجلی را بفهمد، لمس کند، درک کند. خود امیرالمومنین علیه السلام را کسی بخواد بفهمد که حضرت دارای چه شخصیتی است، باید به یازده هزار کلام حکیمانه‌اش مراجعه کند، این یازده هزار حدیثی است که حفظ شده و باقی مانده است؛ معلوم نیست چه مقدار حفظ نشده و از دست رفته است. بر روی این یازده هزار کلمه کارهای خوبی هم شده است، کارهای مختلفی شده، مفصل‌ترین آن کار عالم کم نظیر و بزرگ عصر صفویه، آقا جمال‌الدین خوانساری^۱ است که بعضی از بزرگان می‌گویند ایشان از نظر علمی و دقت و

۱. محمد بن حسین بن جمال‌الدین خوانساری معروف به آقا جمال خوانساری (درگذشت ۱۱۲۵ق)، از شاگردان مجلسی اول و از علمای شیعه در قرن دوازدهم قمری بود. از وی آثاری در علوم مختلف از جمله فقه و کلام بر جای مانده است، کتاب شرح غررالحکم اثر او است. آقا محمداکمل اصفهانی (پدر وحید بهبهانی) و ملا رفیع مشهدی از شاگردان او بوده‌اند.

ظرافت از شیخ بهائی جلوتر بوده است؛ این یازده هزار کلام را در حد فهم عموم مردم در شش جلد شرح کرده است.

قیمت انسان وابسته است به آن چه ارزش می‌داند

یکی از این جملات قصار - این را من نمی‌گویم، بلکه شخصیت‌های عظیمی مثل سید رضی^۱ یا جاهز می‌فرمایند، سخن‌شناس کم نظیر عرب، کتابی هم دارد که صد کلمه از کلمات قصار امیرالمومنین^{علیه السلام} در آن است. انسان مسلطی بوده است، ورزیده بوده. می‌گویند گاهی یک کلمه‌اش کافی است که با همین کلمه امیرالمومنین^{علیه السلام} از نظر کرامت و هویت و شخصیت و عقل شناخته بشود - این جمله است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ»^۲؛ واقعا معجزه است، تا کسی به ظرافت‌های کلام عرب و به مقداری از حقایق آشنا نباشد، درک نمی‌کند امیرالمومنین^{علیه السلام} در ترکیب‌بندی چه کار کرده است! می‌گوید ارزش هر انسانی آن است که انسان آن را آراسته می‌کند. اگر هیچ عامل آراستگی در انسان وجود ندارد، آن انسان با آن هیکل و وزنش با پر کاه مساوی است. اگر بخواهیم انسان را قیمت گذاری کنیم، راهش این است که ببینیم چه مقدار از ارزش‌ها در او طلوع کرده و به او آراستگی باطن داده است. این یازده هزار کلمه نشان نمی‌دهد که گوینده این کلمات از عقل کامل برخوردار بوده؟! اگر این یازده هزار کلمه نشان ندهد پس دلیل بر عقل کامل چیست؟! چه کسی عقلش کامل است؟!

۱. محمد بن حسین بن موسی معروف به سید رضی (۳۵۹ق-۴۰۶ق) از علمای شیعه، و برادر سید مرتضی. سید رضی منصب‌های مهمی از جمله نقابت، قضاوت در دیوان مظالم و امیرالحاج در دوره آل بویه داشت. او از بزرگ‌ترین شاعران طالبیان بود که دیوان اشعاری از وی بر جای مانده است. سید رضی آثاری در کلام و تفسیر همچون خصائص الاثمه و تلخیص البیان دارد. مهم‌ترین اثر او گردآوری نهج البلاغه است. او همچنین دارالعلمی تأسیس کرد که به باور برخی نخستین مدرسه علوم دینی بوده است. محمد طبری، ابوعلی فارسی، قاضی سیرافی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ابن نباته، ابن جنی، شیخ مفید و سهل بن دیباجی از استادان وی بودند.

۲. الخصال ج ۲ ص ۴۲۰.



کیفیت فعالیت‌های حوزه علمی قم

برادران و خواهرانی که دانشگاه رفته‌اند می‌دانند تمام بنای علم دکارت^۱، فیلسوف مشهور غرب روی این میناست که چون من هستم پس فکر می‌کنم؛ تمام دانش فلسفه غرب بعد از دکارت روی این پایه است، هستم پس فکر می‌کنم. همین را طلبه‌های قم ویرانش کردند گفتند اشتباه است، همین طلبه‌های قم خودمان، قم خیلی قوی است. تنها شهری که در این عالم پاسخگوی کل وسوسه‌ها و شبهات کرة زمین است قم است. چهارصد و سی چهل سال قبل مرحوم مجلسی^۲ در جلد شصتم بحار الأنوار، نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام می‌فرماید روزی می‌رسد که علوم ما از شهری به نام قم به تمام دنیا پخش می‌شود، تا جایی که پستونشینان دورترین نقاط کرة زمین از علوم ما با خبر می‌شوند. فکر می‌کنید قم را پول نفت، گاز یا مالیاتی دولتی می‌چرخاند؟! این چهل هزار طلبه که نود درصدشان واقعا خوب درس می‌خوانند، چون من قم هستم، با همه صنایع طلبگی ارتباط دارم، هم درس دارم، هم در نهادهای طلبگی و علمی برای سخنرانی دعوت می‌کنند؛ قم با پول قرآن اداره می‌شود، با سهم امام، که چه قدر می‌دهند مردم؟! از صد درصد کسانی که سهم امام به آن‌ها تعلق می‌گیرد، سی درصد هم در کشور پول نمی‌دهند. کسانی هم که نمی‌دهند وقتی به

۱. رنه دکارت؛ زاده ۳۱ مارس ۱۵۹۶ در دکارت، اندره-لوار فرانسه و درگذشته ۱۱ فوریه ۱۶۵۰ در استکهلم سوئد، ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی معروف در عصر رنسانس بود.

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پر حجم حدیثی به نام بحار الأنوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت. او با تربیت شاگردان و آثار پر تعداد خود که بسیاری از آنها را به زبان فارسی و برای استفاده عموم مردم نگاشت، بر فرهنگ شیعی و روش‌های علمی علمای پس از خود تاثیر گذاشت. وی به دلیل همکاری با حکومت صفویان و نقش بارز سیاسی و اجتماعی‌اش در آن دوران از شهرت زیادی برخوردار است. وی منتقد صوفیه بود و با تصوف خانقاهی مخالفت می‌ورزید و در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی به مقام «شیخ الاسلام» رسید و در دوران سلطان حسین صفوی صاحب نفوذ بود.

آن‌ها می‌گویی بده، می‌گویند به این گردن کلفت‌ها بدهم که بخورند، خودم می‌خورم؛ خودت بخور. ما مامور نداریم که از جیبت درآورند، در بین ما گردن کلفت وجود ندارد، ما نه چاقوکش و نه قداره کش داریم، گردن کلفت نداریم، همه اهل نماز جماعت، خیلی‌ها اهل نماز شب، اهل مطالعه، اهل نوشتن، اهل جنگ فرهنگی. به شما بگویم هیچ روزگاری مثل بعد از انقلاب وضع اقتصادی طلبه‌های قم بدتر از این زمان نبوده است، هیچ روزگاری. مراجعی که حقوق می‌دهند، هفت هشت مرجع، من از زمان طلبگیم حقوقی نمی‌گیرم و نگرفتم، ولی کل پولی که این هفت هشت نفر می‌دهند، تمامش به سیصد هزار تومان نمی‌رسد با پول آب و برق و گاز و تلفن و رفت و آمد و خوراک و زن و بچه و بعضی‌ها هم کرایه خانه؛ ولی ماندند، بارک الله به این‌ها، مرد هستند مرد، آقا هستند. ایستادند و برای دین جان می‌کنند؛ اما به کسی که خانه سه میلیاردی دارد، ماشین یک میلیاردی، کارخانه هزار میلیاردی، می‌گویی سهم امامت را بده، می‌گویند من این پول‌ها را ندارم به این گردن کلفت‌ها بدهم؛ کدام گردن کلفت؟! از زمان آقا شیخ عبدالکریم حائری^۱ تا الآن چه قدر به ما پول دادید؟ و ما چه قدر بازده داشتیم؟ ما در این صد سال یک مطهری به شما دادیم، کافی است، یک علامه طباطبایی برای دویست سال کافی است، ما با این پول‌ها آقای گلپایگانی را تحویل‌تان دادیم، آقا نجفی را تحویل دادیم، مفسر تحویل دادیم، نویسنده تحویل دادیم، مبلغ تحویل دادیم، محقق تحویل دادیم، چه قدر مگر به ما پول دادید؟ اگر آدم عاقل باشد می‌بیند چندرغازی که می‌دهد به قم، طلای بیست و دو عیار تحویل می‌گیرد، نمی‌گویم طلای بیست و چهار عیار چون دیگر باید بروم سراغ مقام عصمت؛ نه، بیست و چهار عیار نمی‌توانیم ولی بیست و دو عیار که می‌دهیم.

۱. عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) معروف به آیت الله مؤسس از مراجع تقلید شیعه، بنیانگذار و زعيم حوزه علمیه قم از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۵ش بود. حائری سال‌های طولانی در حوزه علمیه کربلا، سامرا و نجف تحصیل کرد. او در سال ۱۳۳۳ق/۱۲۹۳ش برای همیشه به ایران بازگشت و در ابتدا به اداره حوزه علمیه اراک مشغول شد. آیت‌الله حائری در سال ۱۳۴۰ق (۱۳۰۱ش) به دعوت عالمان قم، به آن شهر رفت و با شکل دادن به حوزه علمیه قم و بر عهده گرفتن ریاست آن، در قم ماندگار شد.



مناظره استاد انصاریان با شبکه‌های وهابی

از چهار دانشمند متخصص مناظره، تمام دنیا به وحشت است؛ به خاطر این که مکتب اهل بیت علیهم‌السلام عقل کامل است و وصل به عقل بی‌نهایت جهان است. چهار پنج هفته شب‌های جمعه قوی‌ترین کانال‌های وهابیت عکس و صدایم را می‌گذاشتند و بعد می‌گفتند اگر دین‌تان حق است با ما مناظره کن، اگر حرف‌تان درست است با ما مباحثه کن. من تخصصی در مناظره ندارم، تعارف که ندارد، مناظره دانش بسیار قوی است؛ در قم طلبه‌ای داریم بیست و چهار پنج ساله، نه یک نفر نه دو نفر نه ده نفر که کمر ادیان کره زمین را شکسته‌اند. من اعلام کردم فلان شب جمعه می‌آیم به شرط این که بزرگ‌ترین عالم‌تان را بیاورید، شما در ماهواره خودتان ما هم در ماهواره ولایت، روبرو بشویم و همه دنیا شما را ببینند من را هم ببینند، من می‌گویم شما هم بگویید، دو شماره تلفن هم برای‌تان می‌گذاریم، هر چه می‌خواهید بپرسید. شب جمعه شد، برنامه ساعت ده شروع شد، تا پنج دقیقه به دوازده یعنی یک ساعت و پنجاه و پنج دقیقه، آن‌ها ابتدای کار سه نفر را آوردند، البته نه صفحه به صفحه، جرأت نکردند، ولی روی صفحه کانال خودشان ما هم کانال جهانی ولایت. از پشت اتاق به ما گزارش می‌دادند که این سه نفر آماده هستند برای جواب دادن به شما، شما شروع کن؛ من ده دقیقه که صحبت کردم از پشت استدیو خبر دادند که آن سه نفر کانال را رها کردند و رفتند قرآن گذاشتند، بیست بار مجری ولایت اعلام کرد ما دو شماره تلفن گذاشتیم تا تلفن بزنی، نیامدند. سیصد چهارصد تا از سنی و شیعه به کانال تلفن زدند، تشکر می‌کردند، تقدیر می‌کردند. از هم کیش‌های خودشان به آن‌ها تلفن می‌زدند که جواب ایشان را بدهید ولی قرآن پخش می‌شد. فردای آن شب همه سایت‌ها نوشتند که شبکه جهانی کلمه از دست یک آخوند شیعه در رفت، از خودشان آن قدر فشار آوردند که آبروی ما رفت، آبروی دین‌مان رفت، ایشان با کتاب‌های خودمان ثابت کرد که دین ما مبتنی بر کفر است، چرا جوابش را نمی‌دهید؟ دو هفته بعد چون تحت فشار بودند گفتند می‌آییم جواب می‌دهیم، شب دوشنبه ما منتظر بودیم که آخوندهای آن‌ها بیایند و

جواب حرف‌های ما را بدهند، یکی از آن‌ها آمد، ضبط هم شده، گفت این قدر به ما فشار می‌آورد که جواب این آقا را بدهیم ولی علمای بزرگ ما فتوا دادند که بحث کردن و مناظره حرام است، ما حرفی نداریم. دوباره مردم فشار آوردند تا بالاخره گفتند شب جمعه می‌آییم و جواب می‌دهیم. شب جمعه آمدند، به تمام هم‌کیشان‌شان از دورترین نقاط عربستان تا عراق و پاکستان و هند و آفریقا و هر جا این طایفه زندگی می‌کنند اعلام کردند این شیطان‌ها که خدا در قرآن می‌گوید دشمن شماست، حرفش را گوش ندهید، یکی از آن شیطان‌ها همین شیخ است، عکس من را گذاشتند و گفتند به او گوش ندهید، علم آن‌ها حرام است. این پول‌ها را مردم به این گردن کلفت‌ها در قم می‌دهند؟! آن کسی که دارد از حریم صدیقۀ کبری علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دفاع می‌کند، گردن کلفت است؟! مفت‌خور است!؟

آسیب‌های عقل

سخن دلیل بر عقل است یا دلیل بر جهل؟ چه کسی عاقل است؟ چه کسی عقلش عقل کامل است که من این عقل جزئی‌ام را به او گره بزنم؟ امیرالمومنین علیه السلام به چه دلیل؟ کلماتش؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله به چه دلیل؟ سخنانش، حضرت حسین علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام و نهایتاً پروردگار به دلیل قرآنش. اگر عقل من جدای از این‌ها زندگی کند، صددرصد بنا به تجربه تاریخ بشر دچار همان دو خطری می‌شود که دیشب گفتم، می‌گوید عقلم نمی‌فهمد پس نیست، چون من نمی‌فهمم پس وجود ندارد؛ من قیامت را نمی‌فهمم پس قیامت وجود ندارد؛ خدا را درک نمی‌کنم پس خدا وجود ندارد؛ بهشت را حس نمی‌کنم پس بهشتی نیست؛ جهنم را نمی‌فهمم پس جهنمی نیست؛ عقل جزئی شیپور استقلال زده و منکر حقایق می‌شود و صاحبش می‌شود نجس. نجاسات چند تا است؟ دوازده تا، یکی از آن کافر. خطر دیگر هم این است که می‌گوید هست ولی آنی که من می‌فهمم، در حالی که این هم خطر است، از کجا ثابت می‌کنی آن که فهمیدی درست است، تازه ما حرفمان شروع می‌شود آن چه که می‌گویی فهم من



درست است نه آن که انبیا فهمیدند، نه آن که ائمه فهمیدند، این که ادعاست، دلیل درست بودن فهمت چیست؟ دلیل ندارند؛ نود درصد مردم جهان از زمان قایل تا الآن جاهلانه زندگی کردند و با اشتباهات دریافتی، زندگی‌شان را هم براساس همین اشتباهات نظام دادند. اشتباه می‌گویند عالم خدا ندارد، بی‌خدا زندگی می‌کنند، می‌گویند قیامت وجود ندارد، بی‌قیامت زندگی می‌کنند، لذا مقید نیستند به کرامات، به اصالت، به شرافت، به حقیقت، به انسانیت، به اخلاق مقید نیستند.

ادامه داستان اصحاب القرية

برویم به سراغ قرآن، من دو شب قبل با توفیق خدا ملتی را از قرآن گفتم. کشوری پهناور در تفاسیر به نام انتاکیه، در مناطق شامات، آباد، شلوغ و متراکم که همه بی‌عقل زندگی می‌کردند، بدون عقل منفصل، فقط با عقل جزئی زندگی می‌کردند. شنیدید خدا فرمود سه پیغمبر برای‌شان فرستادم، با آن‌ها درگیر شدند، تهمت زدند، گفتند وجود شما نحس است، اگر تبلیغات‌تان را تعطیل نکنید سنگ‌باران می‌شوید یا زنده زنده شما را می‌سوزانیم. این چه لجبازی است؟! عده‌ای آمدند بین شما، می‌گویند مال هم‌دیگر را نخورید، می‌گویند تجاوز نکنید، می‌گویند حق هم‌دیگر را نبرید، می‌گویند خدا شما را آفریده است پس بت نپرستید، عبادت و اطاعت کنید، خدمت به خلق کنید، زنا نکنید، شراب نخورید. این‌ها وجودشان نحس است؟! ولی قرآن می‌گوید آن‌ها می‌گفتند که شما نحس هستید، اگر شما از شهر ما بروید ما زندگی بهتری پیدا می‌کنیم، ﴿إِنَّا نَطِيرُ نَابِكُمْ﴾؛ شما شوم هستید، خیلی عجیب است که با برکت‌ترین انسان‌ها را می‌گفتند شوم، بدیمن! به خاطر بی‌ارزشی این مردم خدا اسم کشورشان را در قرآن قریه و ده گذاشته است، بر سرشان زده، ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾.^۲

۱. یس: ۱۸.

۲. یس: ۱۳.

مومن دل‌سوز انتاکیه

تفسیر قرآن دارد و از ائمه‌ی علیهم‌السلام ما هم نقل شده است که مرد عاقل و پخته‌ای از دورترین نقطه شهر یعنی ده می‌آید، ولی خداوند به احترام این مرد اسم مکانش را مدینه گذاشته است، دوازده خانوار در آن زندگی می‌کردند، نجار بود. کلمات خداوند را در حق این آدم عاقل ببینید چه قدر زیباست! ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾؛ روی دلسوزی، روی عقل، روی فکر، روی اندیشه، روی پاکی آمد بین این ملت، چه کسی؟ رجل؛ عرفای الهی می‌گویند رجل به معنای یک مرد نیست، لغتش به معنای مرد است ولی می‌گویند حقیقتش به معنای یک وجود فاعل است که عقل او، روح او و باطن قلبش دارای فعالیت مثبت است، قوه فاعلیه انسانیت. انسانی که خداوند متعال با این کلمه از او تعریف می‌کند، می‌گوید قوه فاعلی دارد، می‌گوید عقل متحرک دارد، قلب زنده دارد، روان بزرگی دارد. یسعی؛ شما همین لغت را در آیات دیگر قرآن می‌بینید، ﴿وَأَنْ كَيْسَ لِلِإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾؛ فکر نمی‌کنم معنای یسعی در این جا به معنای دویدن باشد، که مردی از منتهی الیه شهر می‌دوید. یسعی یعنی همه وجودش را گذاشته بود برای کوشیدن و فعالیت که این ملت جهنمی را نجات بدهد، یعنی او مرد بی تفاوتی نبود، انسان زنده‌ای بود، آدم دلسوزی بود، اگر زنده و دلسوز نبود همان گوشه ده نجاریش را می‌کرد و می‌رفت خانه و پلو و مرغ و گوشتی می‌خورد و زیر کرسی استراحت می‌کرد و می‌گفت به ما چه ربطی دارد مردم می‌روند جهنم! به من چه ربطی دارد که در شهر انسان‌ها می‌روند به جهنم! به من چه، زن و بچه‌ام می‌روند جهنم! این‌ها آدم‌های مرده‌ای هستند، قوه فاعله آدم زنده، آدم متحرک، آدم دلسوز، آدم با محبت، آدم مهرورز آمده از منتهی الیه ده که خدا به احترام او اسمش را گذاشته شهر، می‌داند مردم به راحتی حرف گوش نمی‌دهند،

۱. یس: ۲۰.

۲. نجم: ۲۹.



می‌داند او را می‌زنند، تحقیرش می‌کنند، ناسزا می‌گویند، وقتی به آن سه پیغمبر علیهم‌السلام هیچ احترامی نگذارند به او احترام می‌گذارند؟! این را می‌داند ولی می‌آید.

دل‌سوزی برای نزدیکان از طریق غیر زبانی

چه قدر خوب است مردم دلشان برای هم‌دیگر بسوزد! چه قدر خوب است شوهر برای زن و بچه، زن برای شوهر و بچه‌هایش، بچه‌ها برای پدر و مادر، پدر و مادر برای بچه‌ها، مردم برای مردم، مردم برای اهل محله دلشان بسوزد! دغدغه داشته باشند، راحت نباشند که چرا فقط ما فیض از خدا ببریم، برویم زمینه‌سازی کنیم و بقیه هم فیض ببرند. ممکن است کسی بگوید اگر حرف بزنی روی برمی‌تابند، نامه با محبت بنویس، دویست تا را تکثیر کن و بفرست در خانه قوم و خویش، امضا هم نمی‌خواهد، من این کار را کردم و جواب هم می‌دهد؛ من حتی برای این دخترهای بی‌حجاب در خیلی از شهرها، ده هزار، بیست هزار نامه عاطفی نوشتم، ضررهای بی‌حجابی را برای دانشجو، برای جوان، برای مرد زن دار، خیلی عاطفی روی کاغذ گل‌دار، ده هزار نامه دادم و در شهر پخش کردند، جواب داده است. لازم نیست آدم فقط با زبان بگوید با قلم هم می‌شود گفت، با عمل هم می‌شود گفت، اسلام هر در رحمتی را به روی انسان باز کرده است.

دل‌سوزانه، بی‌خستگی، پرتلاش، همه در کلمه یسعی است، در جمله یسعی است چه قدر هم با محبت «قَالَ يَا قَوْمِ» گفت! مردم من، ملت، جامعه، انسان‌ها، «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»، به این فرستادگان خدا گوش دهید، شما که می‌توانید حرف‌های اینها را ارزیابی کنید، این‌ها که حرف‌های بی‌ربطی نمی‌زنند، حرف‌های نادرستی نمی‌زنند. گاهی حرف‌ها خیلی زیبا است، تکان‌دهنده، عالی، پرقیمت، پرنور، اثرگذار؛ گفت به حرفشان گوش بدهید «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛ بعد دلیلی در آیه بعد بر درستی کار این سه پیغمبر علیهم‌السلام آورده است، خیلی دلیل جالب، طبیعی و عاطفی است که حجت بر آن مردم و بر آن ملت تمام باشد، خیلی زیباست، فقط یک کلمه، آدم عاقل پرحرف نیست، کم حرف می‌زند و حرف خیلی خوب می‌زند، تا ببینیم آیات بعد چه می‌گوید.

ای خدا! به حقیقت خودت و به حقیقت آل محمد علیهم السلام و به حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله، فهم قرآن را به ما و زن و بچه‌ها و نسل ما بچشان. در تمام دنیا و آخرت لقمه‌ای خوشمزه‌تر از قرآن پیدا نمی‌کنید، لقمه‌ای مری‌گرت‌تر از قرآن پیدا نمی‌کنید، قرآن هدایت‌گر عجیبی است، قرآن انرژی خدا به صورت کلام در بین عبادش است، خیلی حرف است! خیلی الله اکبر از تربیت قرآن!

روضه

شما می‌دانید وجود مبارک قمر بنی هاشم علیه السلام کل عمر تکلیفش چند سال بوده؟ از وقتی که دین بر او واجب شده تا روز عاشورا هجده سال است. هجده سال که زمان کمی است، در این زمان کم، چه کار کرده که رسیده به نقطه‌ای که زین العابدین علیه السلام می‌گوید جمیع شهدای اولین و آخرین در قیامت حسرت عمومی را می‌خورند. می‌دانید یعنی چی؟ عمومی من یک نفر است ولی کل شهدای اولین و آخرین عالم زیر مجموعه ارزش‌های عمومی من هستند. من که نمی‌فهمم زین العابدین علیه السلام چه می‌گوید، اگر قیامت نگاه‌مان دارند، پرده را بزنند کنار، بگویند این قمر بنی هاشم علیه السلام که می‌شنیدی و گریه برایش می‌کردی این است؛ و الا این‌جا که ما نمی‌فهمیم چیست! امام صادق علیه السلام می‌گوید بعضی‌ها هشتاد سال‌شان است ولی آدم‌های کم‌حیایی هستند، چون هشتاد سال نمک خدا را خوردند و نمکدان شکستند، اما ایشان هجده سال، به خدا آدم ماتش می‌برد! من هفت هشت سال پیش تحلیلی از شخصیت داشتیم، از زمان آدم تا روز عاشورا راجع به شخصیت ایشان، شیخ مفید^۱ این جمله را نقل می‌کند - می‌گوییم من به خدا نمی‌فهمم - ولی عصر تاسوعا

۱. محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ق یا ۳۳۸ق - ۴۱۳ق) متکلم و فقیه امامیه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری بود. درباره شیخ مفید گفته شده او با تدوین علم اصول فقه، روشی جدید در اجتهاد فقهی ارائه داد که راه میانه‌ای بود در برابر دو روش عقل‌گرایی افراطی و اکتفا کردن به روایات بدون توجه به عقل. شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه مشهورترین استادان شیخ مفید بودند. شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی و نجاشی نزد او درس خوانده‌اند. المقتبّه در علم فقه، اوائل المقالات در دانش کلام و الإرشاد در شرح حال امامان شیعه معروف‌ترین آثار شیخ مفید است.



ابی‌عبدالله علیه السلام امام معصوم، پنجاه و هفت ساله، به این انسانی که فقط هجده سال مکلف بود گفت: بنفسی أنت، جان من به قربان تو، این یعنی چی؟ برای ما قابل درک است؟ قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق، در روز حشر رتبه او آرزو کنند. عباس نامدار که شاهان روزگار، از خاک کوی او طلب آبرو کنند. میراب آب بود و لب تشنه جان سپرد، می‌خواست آب کوثرش اندر گلو کنند. بی‌دست ماند و داد خدا دست خود به او، آنان که منکرند بگو روبرو کنند. گر دست او نه دست خدایی است پس چرا، از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند. درگاه او چو قبله ارباب حاجت است، باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علينا اللهم بحق الحسین اهلک اعدائنا» این دعاهاى خالص و دلسوزانه ما آن هم با اشک بر ابی‌عبدالله علیه‌داعش واقعا مستجاب می‌شود دارند داغون می‌شوند به خواست خدا «اللهم بحق الحسین اهلک اعدائنا و اشف مرضانا و انصر قاعدنا اید و احفظ امام زماننا برحمتک یا ارحم الرحمین».

جلسه هشتم

تکبر مانع از عظمت است

تکبر مانع از پذیرش حق

در قبول کردن حق در هر شأنی از شئونش، فهم و عقل و انصاف و تواضع، مخصوصا بنا بر فرموده قرآن مجید تواضع قلبی، ﴿إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱ نقش دارد؛ خیلی جالب است که قرآن مجید می‌فرماید -چنان که از مفهوم آیه استفاده می‌شود- نپذیرفتن حق محصول کبر قلب است نه کبر بدن؛ کبر قلب حال است و کبر بدن شکل، برای تمام مردم دنیا روشن است که تواضع بدنی به چیست و کبر بدنی به چه چیزی. گاهی آدم به بدنش شکلی می‌دهد که در نشستن یا در راه رفتن به دیگران نشان بدهد که من کسی هستم، بزرگ هستم، این کبر است اما کبر خیلی مهمی نیست، ولی آن کبری که مانع بین انسان و حق است کبر قلب است؛ علت کبر قلب هم خود بزرگ بینی است.

چگونگی ایجاد تکبر در قلب

اختیار قلب که دست ما نیست، ما هستیم که قلب را تغذیه می‌کنیم. بعضی انسان‌ها درباره خودشان فکری می‌کنند و سر از حالت خانی، اربابی، شاهی و منیت درمی‌آورند و دل با این وضع تغذیه می‌شود، در نتیجه قلب متکبر می‌شود. اما بعضی‌ها -نه مثل شماها- آدم‌های فهمیده‌ای هستند، یقین دارند که هیچ کلیدی در این عالم دست‌شان نیست؛ واقعا چه کلیدی دست ماست؟!

۱. بقره: ۴۵.



نمرود و فرعون و ادعای ربوبیت

نمرود می‌گفت من رب هستم نه خالق، بعضی‌ها این اشتباه را دارند، اما اگر آدم در لغات قرآن دقت کند اشتباه نمی‌کند، فرعون نمی‌گفت أنا خالقکم می‌گفت أنا ربکم، من مالک شما هستم، هر چه من می‌گویم هر چه من بخواهم، هر چه من نقشه بکشم باید همان شود، شما کاره‌ای نیستید؛ این معنای رب است. آن قدر هم بیشعور نبود که به ملت مصر بگوید من خالق تان هستم، کسی باور نمی‌کرد که تو کجای ظرف وجود مادر بودی که در رحم، انسان بسازی. نمی‌گفت خالق، بلکه می‌گفت رب؛ من کلیددار تان هستم، ارباب تان هستم، مالک شما هستم، اعتقادات، افکار و اراده‌ها باید تعطیل باشد هر چه عقیده و فکر و اراده من است باید در جریان باشد، این معنی رب است. می‌گفت ربّ اعلی هم هستم، رب برتر، یعنی ربّ پایین‌تر از من هم دارید، سپهدهای من، وزرای من، وکلای من، استاندارهای من، آن‌ها هم رب شما هستند، اما ربّ بالا من هستم، ﴿رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۱.

انبیا و دوری از تکبر

ما یقین داریم کلیددار هیچ چیزی نیستیم، قرآن خیلی زیبا بیان می‌کند که شما کاره‌ای نیستید، حتی از قول انبیا هم نقل می‌کند: ﴿لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾^۲، ما اصلاً مالک چیزی نیستیم، نه قدرت داریم که سودی به خودمان برسانیم و نه توان داریم ضرری به خودمان بزنیم؛ خداوند متعال اختیاری به ما داده برای این که کار خوب کنیم، گاهی هم آن اختیار را انحرافش می‌دهیم و کار بد می‌کنیم. مالک آن کار خوب هم نیستیم، فاعل کار خوب هستیم نه مالک کار خوب، فاعل کار بد هستیم نه مالک کار بد. این مطالب خیلی ظریف است، شما هم چون دریافته‌تان قوی است من در بیانش راحت هستم و الا در خیلی از مجالس و مساجد وقتی به این گونه مسائل اشاره می‌شود من از منبر که پایین

۱. نازعات: ۲۴.

۲. أعراف: ۱۸۸.



می‌آیم بعضی‌ها می‌گویند که ما منبر امشب را متوجه نشدیم، حق دارند؛ مقداری علم، سواد، فهم و رشد عقلی به فهم مطالب کمک می‌کند. نمرود می‌گفت من کلیددار هستم. حضرت ابراهیم علیه السلام به نمرود گفت - در سوره بقره است - مالک من و رب من ﴿يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾؛ هر روز خدای من، رب من خورشید را از مشرق زمین طلوع می‌دهد اگر تو کلیددار هستی فردا صبح خورشید را از مغرب دریاور؛ چه جواب بدهد؟

عاقبت پادشاه متکبر

بخشید من گاهی این گونه حرف می‌زنم، برای کوبیدن کبر قلبی متکبران است که البته هیچ کدام در این مسجد نیستید. کسی خیلی خودش را قبول داشت، خیلی منیت داشت، خیلی خودباور بود و به سلطنت هم رسید - اگر تمثیل هم باشد تمثیل قشنگی است، شاید حقیقت داشته باشد، شاید اتفاق افتاده باشد، از این کارها در مملکت خدا زیاد اتفاق افتاده است و ما با خبر نشدیم - یکی از فرشتگان گفت خدایا لباس کبریاپی و عظمت و استقلال در وجود به شخص تو می‌آید، این شخص در کره زمین چه می‌گوید؟! به قول ما من از اخلاق این بندهات خیلی دل خور هستم، این دل خوری ما را حل کن. خطاب رسید مانعی ندارد، این اشاره از جانب مالک حقیقی عالم است، بدن این شاه قدرت حفظ دستشویی کوچک اعلی حضرت را از دست داد، دچار بیماری سلسله البول شد، نمی‌توانست خودش را نگه دارد، پروردگار قدرت حفظ را تعطیل کرد که دستشویی کوچکش را نتواند نگه دارد. تمام دکترهای پایتخت آمدند و داروهای لازم را دادند ولی نشد. خداوند متعال به این فرشته فرمود به صورت یک طبیب دوره‌گرد دریا، می‌آیند به دنبال تو و تو را به دربار می‌برند و گرد فلان گیاه را به شاه بده که دستشویی‌اش بند بیاید، ویزیت را هم گران بگیر. به صورت یک حکیم‌باشی قدیم داشت راه می‌رفت، یکی از درباری‌ها هدایت شد به این حکیم‌باشی، گفت کجایی هستی؟ گفت من برای مملکت شما نیستم رهگذر هستم، گفت شاه ما نمی‌تواند دستشویی‌اش را نگه دارد، گفت دارویش نزد من است، گفت تمام

طیب‌های مهم پایتخت نتوانستند، گفت دارویش نزد آن‌ها نیست. آبروریزی است دیگر، خیلی آبروریزی است که شاه نمی‌تواند از اتاق بیرون بیاید، نمی‌تواند روی تخت بنشیند، بخواهند به او کیسه ببندند، خیلی خرابکاری است، البته آن وقت کیسه هم نبود، باید مثل بچه‌های قدیم کهنه می‌بستند. شاه گفت طیب ما را معالجه کن، گفت نصف حکومت و سلطنت و کشور را می‌گیرم و علاجت می‌کنم، گفت مگر یک دستشویی چه قدر ویزیتش است، گفت اگر نمی‌خواهید دارویش را نمی‌دهم، گفت بنویسید و نصف کشور را بدهید، می‌خواهم چه کار کنم. گرد را ریخت در لیوان آب و گفت بخور، بند آمد و خداحافظی کرد و رفت. یک ساعت دیگر، دو ساعت دیگر، سه ساعت دیگر، پنج ساعت دیگر، سلسله البول شاه شد حبس البول، بند آمد، فشار هم دارد؛ گفت دکتر را پیدا کنید، دوباره گشتند، او هم آن اطراف پرسه می‌زد چون فرشته بود، آب و غذا که نمی‌خواست. او را نزد شاه آوردند، گفت تو بندش آوردی، راهش بینداز، دارم می‌میرم، گفت ویزیتش گران است، نصف دیگر مملکت را می‌گیرم، گفت من جانم دارد درمی‌آید، بنویسید من شاهی نمی‌خواهم، این شاه بشود. دوا را به او داد و درست شد. شاه به دکتر گفت تو چه کاره هستی؟ گفت هیچ کاره! من کاره‌ای نیستم، ولی می‌خواهم به تو بگویم جناب اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاهنشاه خدایگان که دستشویی‌ات رها می‌شود نمی‌توانی جلوی‌اش را بگیری، بسته می‌شود نمی‌توانی باز کنی، چرا این قدر سینه سپر می‌کنی؟! منم منم برای چیست؟!

رابطه عقل و دوری از تکبر

اما برادران و خواهران! دارندگان عقل کامل را ببینید، وقتی خودشان را می‌خواهند معرفی کنند چگونه معرفی می‌کنند. این یکی از زیباترین معرفی‌نامه‌هایی است که عقلی مثل امیرالمومنین علیه السلام از خودش بروز داده است، در میانه دعای کمیل، «وَ اَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمَسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»؛ این انسان است، این هویت واقعی است، ای کاش تمام مردان و زنان دنیا همین چند کلمه را می‌فهمیدند و باور می‌کردند.



تواضع امام حسین در گودی قتل‌گاه در برابر خداوند

روایتی از حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام نقل می‌کنند که فکر کنم هشت سال من در یکی از جلسات دهه ماه صفر، صبح‌ها این روایت را تفسیر می‌کنم، پیاده هم می‌شود، فکر کنم پنج شش جلد بشود، این روایت دو خط است بیشتر هم نیست دو خط که می‌گویم یعنی دو خط اما حضرت در این روایت غوغا کرده است. کسی از حضرت علیه السلام در کوچه می‌پرسد حالتان چگونه است؟ من کاری به جواب‌های امام در آن دو خط ندارم، به آن جمله آخرش کار دارم که آن ذات جگر آدم را می‌سوزاند، حضرت در انتهای حرف‌هایش فرمود: انا افقر الفقراء الیه؛ از تمام تهی‌دستان عالم پیش او تهی‌دست‌تر من هستم، اصلاً چیز قابل‌ذکری ندارم بگویم. این چه حال عالی است! اگر آدم چنین حالی را داشته باشد زن و بچه کنار آدم راحت هستند. تواضع نور است، فروتنی نور است، خود ندانستن نور است، خود به حساب نیاموردن نور است. این قدر به زن و بچه خوش می‌گذرد! اما اگر آدم بخواهد قیافه سلطنت و حکومت و اربابی بگیرد، بگوید شماها کارهای نیستید و حرف نزنید و هر چه من می‌گویم، این مثل زهر ریختن اژدها در کاسه زن و بچه است. دائم زهر ریختن در کاسه دیگران است.

تکبر ابلیس در برابر خداوند

یک شعر خیلی زیبایی سعدی دارد که مفصل است، چهار پنج خطش را می‌خوانم، همه‌اش را حفظ هستم، از کلاس هفتم دبیرستان این شعر را حفظ کردم، تقریباً کلاس هفتم، چه قدر قشنگ است! سعدی منبری بود، منبری خوبی در شیراز بود، سی سال هم درس خواندندش طول کشید نه در شیراز، تقریباً در محدوده آسیای صغیر، تجربه زیادی اندوخته بود، خیلی از بزرگان را دیده بود. وقتی برمی‌گردد شیراز، سال اول گلستان را به وجود می‌آورد، سال دوم بوستان را، که بوستانش ترکیبی از مثنویات و قصاید و طلیات و بدایع و غزلیات قدیم است، تقریباً پنج شش فصل است که مجموعاً شده است بوستان. این شعر نزدیک به سی خطی است - از اشعار عالی اوست - این چهار خط را می‌خوانم، ز خاک



آفریدت خداوند پاک، ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾^۱؛ پس ای بنده افتادگی کن چو خاک. حریص و جهان‌سوز و سرکش مباش، ز خاک آفریدندت آتش مباش. این نصیحت بسیار جالبی است، همان آیات قرآن است که خداوند به ابلیس گفت چرا تکبر کردی؟ گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲؛ اصلاً جنس من جنس عادی است، جنس وجود آدم از خاک است، ما کجا و این کجا! نمی‌ارزد به انسان سجده کنم. چو گردن کشید آتش هولناک، یعنی ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ﴾^۳؛ به بیچارگی تن بینداخت خاک. چو آن سرفرازی نمود این کمی، از آن دیو کردند از این آدمی.

تواضع آدم و حوا در برابر خداوند

پدر و مادرمان را نگاه کنید، دوتایی، چون آیه تشبیه است، ضمائرش برای هر دو است؛ پدر انسان خلیفه الله بوده، ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۴ بوده ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۵ بوده، ﴿إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾^۶ بوده، هم‌نشین فرشتگان بوده، اولین جایی که به او دادند بهشت بوده است، بعد بر اثر حادثه‌ای که ما اصلاً عمقش را نمی‌دانیم، فلسفه‌اش را هم نمی‌دانیم از بهشت بیرونش کردند، ﴿فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾^۷؛ وقتی به کره زمین می‌آید هیچ کسی نبود، خاک بود و سنگلاخ بود. می‌گویند اولین جایی که آمدند برای زندگی، حدود همین

۱. ص: ۷۱.

۲. ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ الْأَسْبَدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾. (أعراف: ۱۲).

۳. أعراف: ۱۲.

۴. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. (بقره: ۳۱).

۵. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَخَلَقْنَا لَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ رِزْقًا هُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾. (إسراء: ۷۰).

۶. ﴿فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا قَالُوا يَا أَبَتِئذْ كَرَّمْتَنَا بِالنَّارِ وَخَلَقْتَنَا بِالطِّينِ يَا أَبَتِئذْ كَرَّمْتَنَا بِالنَّارِ وَخَلَقْتَنَا بِالطِّينِ﴾. (بقره: ۳۸).

۷. ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى

حين﴾. (بقره: ۳۶).



مسجدالحرام بوده است که آن زمان هیچ چیزی نبوده، فقط یک تکه تپه و دره و خاک بوده است. چند سال است از داستان آدم و ابلیس گذشته است؟ هیچ کس نمی‌داند؛ چون مجلات علمی برایم می‌آید، راجع به هوا و فضا و دریاها و جنگل‌ها و پرندگان و چرندگان، این‌ها را هم می‌خوانم، با ابزار علمی می‌گویند ۱۵ میلیون سال است که بشر بر روی کره زمین آمده است. همان وقتی که پدر و مادرمان از همه مقامات افتاد و آمد در این خاک و خل‌ها، نه عصبانی شد، نه از کوره در رفت. حالی که داشت این بود که خداوند در سوره اعراف می‌فرماید، «قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»^۱؛ چقدر فروتن! خدایا ما زن و شوهر، حق خودمان را پایمال کردیم، این حرف خیلی مهمی است که آدم هیچ نقص و کمبود و عیب و شرّ و ضرری را از خدا نداند، چون واقعا از او نیست. آقا! با خدا چه کار داری؟ سراغ خدا می‌روی که ای خدا این چه وضعی است؟ این چه بساطی است؟ به جای رفتن دنبال او، بروم به سراغ خودم بینم عیب از کجاست که این گونه شده است؟ او که یک پارچه عشق است، یک پارچه رحمت است، یک پارچه وُدّ است، یک پارچه رأفت و احسان است، محسن است، به او چه ارتباطی دارد؟! همین که بفهمم در مشکلات به سراغ چه کسی بروم خیلی مهم است. قرآن خیلی پر نکته است، وقتی انسان آیات را تحلیل می‌کند می‌فهمد قرآن معجزه است، «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»^۲، خودمان این بلا را بر سر خودمان آوردیم. تواضع و ادب این زن و شوهر را ببینید که به خدا نمی‌گویند ما بلایی بر سر خودمان آوردیم و تمام شد، ما این بلا را ایجاد کردیم، تو با رحمت ما را بیامرز و به ما رحم کن؛ این گونه هم با خدا حرف نزدند، بارک الله به آن پدر و مادرت! ای کاش این کره زمین آدم‌هایش وارث‌های خوبی برای آن پدر و مادر بودند که نیستند، بیشترشان بد وارث آدم و حوا هستند. گفتند «وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا»^۳؛ اگر ما را نیامرزی اختیار با خودت است،

۱. «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (اعراف: ۲۳).

۲. اعراف: ۲۳.

۳. اعراف: ۲۳.

یعنی می‌توانی نیامرزی، می‌توانی اعلام کنی نمی‌آمزم، تو مالک و همه‌کاره هستی ﴿إِنَّ لَكَ تَغْفِرَ لَنَا﴾؛ اگر ما را نیامرزی ﴿وَوَرَّحَمَنَا﴾؛ به ما رحم نکنی، ﴿لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ ما می‌رویم جزو گروه خسارت دیدگان عالم، چه قدر فروتنی است! چه قدر ادب است! خدا چه کار کرد؟ خدای ما چه خدایی است! قدر هیچ کس در این عالم مجهول‌تر از خداوند نیست. خدای ما در سوره بقره جواب آدم را داده، ﴿فَتَلَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛^۴ این توضیحی که من می‌دهم از کتابی است برای اوایل قرن چهارم، چون من برای منبرهایم از کتاب‌های قرن سوم تا الآن را مطالعه کردم، آن مقداری که توانستم.

عاقبت آدم و ابلیس

﴿تَلَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾^۵؛ این غیر از ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۶ است این کلمات در آن «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» نبوده است، اگر بود که دیگر خدا این آیه را نازل نمی‌کرد. اقرار کردی که حق خودت و خانمت را با هم پایمال کردید، در به روی‌تان بسته نیست، بن بست ندارید؛ آدم بگو به من یا حمید ای خدای ستوده، به حق آن که هم اسم تو است، یا عالی به حق علی، یا فاطر به حق فاطمه، یا محسن به حق الحسن، یا قدیم الإحسان، به کنار اسم ابی‌عبدالله علیه‌السلام چی را گذاشته! «یا قدیم الإحسان به حق الحسن»^۷؛ من می‌بخشمت، رحم می‌کنم، «فَتَابَ عَلَيْهِ»؛ من با این کلمات به آدم رو کردم، رو آوردم؛

۱. أعراف: ۲۳.

۲. أعراف: ۲۳.

۳. أعراف: ۲۳.

۴. بقره: ۳۷.

۵. بقره: ۳۷.

۶. بقره: ۳۱.

۷. بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۲۴۵.



«إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». پانزده میلیون سال گذشته است، آدم توبه کرد و قبول شد، پانزده میلیون سال گذشته است، ابلیس که می‌داند با کارش جهنمی است ولی عذرخواهی نکرد، این کبر است، کار آدم تواضع قلبی است، کار ابلیس کبر باطنی است. پانزده میلیون سال است که خود خداوند لعنتت کرده، انبیاء علیهم‌السلام لعنتت کردند، ائمه علیهم‌السلام لعنت کردند، هر روز در کره زمین حتی در فیلم‌های خارجی هنرپیشه‌ها با هم درگیر می‌شوند و می‌گویند ای خدای من لعنت بر شیطان! این همه انسان دارند لعنت می‌کنند. پانزده میلیون سال است، یک بار بگو غلط کردم، ببخش من را، پرونده ما را ببند، نمی‌کند. موسی ابن عمران علیه‌السلام به پروردگار گفت این ابلیس قابل آمرزش است؟ خطاب رسید بله قابل آمرزش است، گفت خدایا چگونه؟! فرمود بگو برود به قبر آدم سجده کند، من می‌بخشم، موسی ابلیس را دید و گفت من از خدا شنیدم که گفته است تو را می‌بخشد اگر به قبر آدم سجده کند. ابلیس گفت موسی من به زنده‌اش سجده نکردم، الآن به جنازه و مرده‌اش سجده کنیم؟! برو بابا حوصله داری؛ این کبر است.

کبر، علت نابودی اصحاب القرية

خانم‌ها، آقایان و برادران، مبادا! حقی را رد کنید، اگر حق با دیگران است انصاف بدهید، حق را بپردازید؛ کبر در مقابل هر نوع حقی چه حق خدا باشد، چه دلیل باشد، چه برهان باشد، چه قرآن باشد، چه نبوت باشد، چه امامت باشد، چه این که این حق حلالی باشد یا حرامی، قانونی باشد، ارثی باشد، مالی باشد، تکبر نکنید، خیلی بد آدم گیر می‌کند؛ فروتنی دل نعمت بسیار بزرگی است. من دهاتی نجار بیایم سخنان سه پیغمبر را در منطقه انتاکیه گوش دهم، فکر کنم و ببینم تمام این حرف‌ها درست است، حکیمانه است، علم است، عقل است، برهان است، چراغ است، راهنما است و راحت قبول کنم، این نتیجه عقل و فهم و تواضع قلب است. کبر قلب خیلی خطرناک است، همه چیز را تلخ می‌کند، همه چیز را، دنیای آدم را، آخرت آدم را، زن و بچه آدم را، رفیق‌های آدم را تلخ می‌کند؛ اما تواضع و فروتنی دل چه قدر عالی است!



تکبر مانع از رشد

غربی‌ها آدم‌های بی‌دینی هستند، گاهی کارهای خوبی هم دارند، چون بد مطلق وجود ندارد، خوب مطلق هم وجود ندارد، خوب مطلق فقط انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام هستند. از این‌ها که بگذریم هر چه خوبی در عالم است مطلق نیست، هر چه بدی هم در عالم است مطلق نیست، نسبی است. من در نوشته‌هایم در کتاب‌هایی که می‌نویسم این کار را از خارجی‌ها یاد گرفتم، ریشه‌اش هم در تواضع قلبی است؛ حدود چهارده پانزده سال پیش، فهمیدم یک استاد هر چند استاد ممتاز دانشگاه، پرفسور در رشته خودش، وقتی کتاب قوی می‌نویسد خودش قبل از چاپ بیست تا، سی تا، پنجاه تا این دست نوشته‌اش را می‌دهد فتوکپی می‌کنند، زیرا کس می‌کنند، جلد می‌کنند و می‌دهد به بیست تا پنجاه نفر متخصص این رشته، آن‌ها کامل ببینند، پول هم می‌دهد تا ایرادهايش را بگیرند، عیب‌هایش را بگیرند، کتاب را کاملا پخته کنند. من گاهی کتاب نوشتم که کتاب خوبی بوده، چند بار هم چاپ شده، بعضی از کتاب‌ها تا حالا سی و دو بار چاپ شده اما به چهار نفر متخصص دادم، تعارف می‌کردند، می‌گفتند ما کتاب شما را ببینیم، می‌گوییم تمام علم که پیش یک نفر نیست، تمام عقل که پیش یک نفر نیست، ما هم اشتباه داریم، روح ما هم کم دارد، عقلمان، قلبمان، عقل پنج نفر روی هم جمع شود و این اشتباهات را بگیرند چه عیبی دارد؛ مسیحی دارد این کار را می‌کند ما چرا این کار را نکنیم! سعدی می‌گوید: تواضع سر رفعت افزا زدت، تکبر به خاک اندر اندازدت.

من نرسیدم این آیات را بخوانم اما آخرین آیه مربوط به آیاتی که شروع کردم به خواندن، کبر کل مردم انتاکیه را بیان می‌کند که خداوند با افتضاحی آن‌ها را نابود کرد، یعنی با تحقیر سنگین همه را نابود کرد؛ متکبر را باید با اسلحه تحقیر نابودش کنند، وقتی دیگر علاج ندارد.

خدایا به حقیقت ابی‌عبدالله علیه‌السلام - ما بخیل که نیستیم - به ما، به زن و بچه‌های مان، به نوه‌های مان، به نسلمان، به دوستان مان، به مردم کشورمان تا روز قیامت لذت فهم حقایق مخصوصا قرآن را بچشان. برای عقل هیچ لذتی در این عالم مثل فهم حقایق نیست، آدم



کلمه‌ای از قرآن را بفهمد، آدم همین آیه را بفهمد که ﴿عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾^۱؛ بندگان من شما مالک نیستید، عبد هستید، مملوک هستید، در اختیار کسی دیگر هستید، بندگان من قدرت بر هیچ کاری در این عالم ندارید، ﴿لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾^۲، شما اختیاری دارید که کاری انجام دهید اما مالک کارتان هم نیستید؛ همین آیه را خدا به ما بفهماند آن وقت می‌شود تواضع کرد. اگر کسی در خانه تلخ است، با زن و بچه‌اش متکبر بوده، احساس ربّ بودن می‌کرده، مالک بودن، ارباب بودن، اعلیٰ حضرت بودن، امشب برود به زن و بچه‌اش بگوید من اشتباه کردم، من مملوک هستم، من مالک نیستم، من مربوب هستم، من رب نیستم، من رعیت هستم، من اعلیٰ حضرت نیستم، من را ببخشید، شما هم به من مشورت بدهید، حرف‌های‌تان را بزنیید، من باید حق‌تان را ادا کنم، شما حق زمان دارید، حق لباس دارید، حق خوراک دارید، حق عاطفه دارید، حق محبت دارید. اگر کبر داشتیم اندازه‌گیری کنیم چه قدر از آن‌ها کم گذاشتیم؛ زن متکبره هم بنشیند فکر کند چه قدر عاطفه و محبت از شوهر و بچه‌هایش کم گذاشته است. اگر آدم این کار را نکند در حالی که بیمار کبر باشد، در روز قیامت اهل نجات نیست.

روضه گودی قتل‌گاه

عجب تواضعی الله اکبر! هفتاد و یک بدن قطعه قطعه روبروی چشمش است، صدای گریه زن و بچه به گوشش می‌رسد، زین العابدین علیه السلام می‌گوید وقتی پدرم نفس می‌کشید از همه بدنش خون بیرون می‌زد. آن عظمتی که ابی‌عبدالله علیه السلام داشت، در آن حال این هفتاد و دو بدن قطعه قطعه، صدای گریه آن هشتاد و چهار زن و بچه، صورت مبارکش را روی خاک می‌گذارد، «إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَىٰ بَلَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ لِي سِوَاكَ» این

۱. ﴿صَبْرًا لِلَّهِ مَسَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِئَارًا رَزَقْنَا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (نحل: ۷۵).

۲. نحل: ۷۵.



جمله‌اش آدم را می‌کشد، «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِثِينَ»، گفت الهما، ملکا، داورا، پادشاه، ذوالکرما، یاورا، در رخت ای شاهد زیبایی من، شمع صفت سوخت سراپای من، گر ارنی گوی به طور آدم، خواستیم تا به حضور آدم، ای سر من در هوس روی تو، بر سر نی ره سپر کوی تو، بالله اگر تشنه‌ام آبم تویی، بحر من و موج و حبابم تویی، تشنه به معراج شهود آدم، بر لب دریای وجود آدم، راه تو پویند یتیمان من، کوی تو جوید سر و سامان من، نقش همه جلوه نقاش شد، سرّ هو الله ز من فاش شد، آینه بشکست و رخ یار ماند، ای عجب این دل شد و دلدار ماند. در این مناجات گرم بود که صدایی را شنید، حسین من یک بار دیگر با من حرف بزن. فقط اشاره کرد به خواهر برگرد، خواهر نماند، امر امام را اطاعت کرد و رفت، اما کنار خیمه‌ها که رسید دید از وسط میدان صدای تکبیر می‌آید، وقتی برگشت میدان را نگاه کرد دید سر بریده‌اش را بالای نیزه زدند. روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار، خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و والدی والدینا و لمن وجب له حق علينا اللهم انصر قائدنا اللهم اهلك أعدائنا اللهم أید و انصر إمام زماننا اللهم اجعل عاقبة أمرنا خیرا».



جلسہ نم

رابطہ عقل با دین و دنیا

وسعت مطالب دینی درباره عقل

برای من روشن بود که سخن درباره عقل، این نعمت بی نظیر خداوند در محور آیات قرآن و روایات پایان نمی پذیرد. امروز که بعضی از آیات را می دیدم و به بعضی از روایات توجه می کردم، می گویم که درصد بسیار اندکی از آثار این نعمت در این دهه دوم بیان شده است؛ آیات و روایات در زمینه عقل دربردارنده مسائل بسیار مهمی است که تمام مکتب‌های دنیا با همه کز و فرزنان و اساتیدشان و کتاب‌هایشان خالی از آن مسائل هستند، این نشان می‌دهد که عقل را نفهمیدند و این نعمت را درک نکردند.

انسان عاقل، دین‌دار است

عقل شجره طیبه‌ای است که ثمراتش و میوه‌هایش قابل احصا نیست، شما دین خداوند را در نظر بگیرید، حقیقتی که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام تبلیغش کردند، وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ»؛ آن که برخوردار از عقل است، همان عقل خدادادی، عقلی که درست کار می‌کند، عقلی که نورافکن و لوکوموتیو وجود انسان است، او دین دارد؛ نمی‌شود انسان وصل به این نعمت باشد و بی‌دین باشد، اصلاً نمی‌شود. طبع عقل، هویت عقل، ماهیت عقل که واسطه بین انسان و حقایق عالم است و به وسیله این نیروی الهی انسان واقعیات را می‌فهمد، اوست که دین

۱. «مَنْ كَانَ عَاقِلًا، كَانَ لَهُ دِينٌ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ، دَخَلَ الْجَنَّةَ». (کافی ط-دارالحدیث ج ۱ ص ۲۷).



را می‌پذیرد، چرا؟ چون آن دین واقعی خدا، آن که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ این هماهنگ با عقل است، این همراه با عقل است، این رفیق با عقل است، لذا شما در طول تاریخ در کتابهای تاریخی یا در قرآن یا در روایات، هر عاقلی را خدا، انبیا یا ائمه معرفی کردند می‌بینید که دین‌دار بوده است؛ ما عاقل بی‌دین نداریم، انسان بی‌دین طبق ارزیابی قرآن - آیه را می‌خوانم اگر دقت بفرمایید - آدم بی‌دین اندکی علم مادی دارد و از علم معنوی هم که محصول عقل و دین است کامل بی‌خبر است.

تفاوت بین تعقل و علم

به امام صادق علیه السلام گفته می‌شد فلانی خیلی عاقل است، حضرت می‌فرمودند نه فلانی خیلی روباه و مکار است، روباهی و مکاری را با عقل اشتباه گرفتید، تفکیکش هم برای مردم کار مشکلی است، ولی برای ائمه و انبیا کار مشکلی نبود. ارزیابی پروردگار از بی‌دین‌ها «یعلمون» است و نه «یقولون»، بین این دو کلمه خیلی فرق وجود دارد. «یعلمون» متکی به مغز مادی و طبیعی است. در فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام این عقل تحت عنوان عقل مطبوع است، یعنی آن مقدار درکی که در رحم مادر، خداوند متعال در حال خلقت انسان به انسان عنایت کرده است، ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲؛ نه «مِنَ الدُّنْيَا»، یعنی دنیا را هم کامل نفهمیدند، چون نگفته است «یعلمون ظاهر الدنیا»، بلکه گفته «یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا».

معنای علم به زندگی دنیوی

حیات دنیا یعنی چی؟ یعنی بنده با ابزارهای مادی، پیچ‌گوشتی‌ها، آچارها، ماشین برق، اتومبیل، موتورها، نون، گوشت، آب، میوه، لبنیات، ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۳؛ به

۱. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا تَبِعْتَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾. (آل عمران: ۱۹).

۲. ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُرَّعَنَ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾. (روم: ۷).

۳. روم: ۷.



تناسب همین «یعلمون» به کسی بگو پنیر را تعریف کن، صد نوع پنیر ایرانی را می‌گوید، پنیر فرانسوی، پنیر کپک گرفته هلندی که با حرص به گران‌ترین قیمت می‌خرند و می‌خورند، آن‌ها بهترین پنیرشان پنیر کپک زده است، قشنگ می‌فهمد و تشریح می‌کند. بگو فرش، می‌گوید تبریز را بگویم؟ نیم زری نائین را بگویم؟ ابریشم‌های قم را بگویم؟ کدام را بگویم؟ کرمان را بگویم. بگو پارچه، می‌گوید بافت پاکستان را بگویم؟ بافت سوئیس را بگویم؟ بافت لندن را بگویم؟ بافت ایران را بگویم؟ کدام را می‌خواهی؟ در ابزارها هم همین طور، بگو بربرینگ، می‌گوید آلمانی بگویم؟ چینی بگویم؟ هندی بگویم؟ کدام را بگویم؟ اما قرآن مجید می‌گوید بگو خدا، آخرت، نبوت، امامت، حلال و حرام، می‌گوید ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾؛ در ب دلم بسته است، این دری وری‌هایی که تو می‌گویی هیچ کدام را نمی‌فهمم، این ارزیابی پروردگار است از چه کسی؟ از آن کسی که دین ندارد، به فرموده امام صادق علیه السلام چون عقلش خاموش است دین ندارد، اگر چراغ عقلش کار می‌کرد انسان دین‌داری بود، «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ»^۱.

عبادت ابوذری با تفکر

کتاب کافی شریف که ده جلد است دو جلدش اصول است، شش جلد بنا بر تقسیم‌بندی مرحوم کلینی فروع است، یک جلد هم روضه است یعنی باغ، نه ذکر مصیبت، یعنی هر گلی از گل‌های معنوی که می‌خواهی در این یک جلد از کتاب می‌توانی پیدا کنی، این روایت را من آن‌جا دیدم؛ خدمت امام صادق علیه السلام هر کسی نظری راجع به ابوذری داد، امام فقط گوش می‌داد، نظرهای جالبی دادند، یکی می‌گفت بنده عالی‌ای بود، یکی می‌گفت نماز فراوانی داشت، یکی می‌گفت صریح الهجه بود، یکی می‌گفت در امر به معروف آدم قوی‌ای بود، یکی می‌گفت آدم نترسی بود. حرف‌ها تمام شد، شخص دیگری حرفی نداشت بزند، به حضرت عرض کردند شما راجع به ابوذری نظری ندارید؟ فرمودند چرا، نظر را ببینید آن هم در

۱. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾. (بقره: ۸۸).

۲. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۷.

کتاب شریف کافی که اواخر قرن سوم نوشته شده است یعنی فقط هفتاد هشتاد سال با زمان امام حسن عسکری علیه السلام فاصله داشته است؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ الْخَصْلَتَيْنِ التَّفَكُّرُ وَ الْإِعْتِبَارُ»؛ بیشترین بندگی ابوذر نسبت به پروردگار تعقل کردن بود، فکر کردن در حقایق، به کارگیری عقل بود، این یکی از بیشترین کارش بود، بیشترین کار دیگرش هم عبرت گرفتن و درس گرفتن و پند گرفتن از جریانات و حوادث بود، خیلی زیبا از دل جریانات مثبت و منفی برای خودش درس درمی آورد. این آدم عاقل است، آن وقت تعبیر امیرالمومنین علیه السلام راجع به ابوذر را ببینید، نمی دانم این تعبیر را حضرت در حق شخص دیگری هم دارند یا نه، چون پیدا نکردم می گویم نمی دانم، نمی گویم ندارند، قضاوت کار مشکلی است، صبح زود امام امیرالمومنین علیه السلام دو امام دیگر را صدا زد، وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله الحسین علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام فرمودند برویم به دروازه مدینه می خواهند عمومی تان را تبعید کنند. ابوذر قوم و خویش امیرالمومنین علیه السلام بود؟ نه، امیرالمومنین علیه السلام مکه به دنیا آمده است و ابوذر در ربهضه، هیچ نسبتی با هم ندارند، قوم و خویشی با هم ندارند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امیرالمومنین علیه السلام عقد اخوت بستند، اما امیرالمومنین علیه السلام به حسن و حسین علیه السلام می گوید داداشم را دارند تبعید می کنند، عمومی شما را؛ این قرابت و قوم و خویشی، چه قوم و خویشی است؟ قوم و خویشی عقلی. قرابت نسبی که نیست، سببی هم که نیست، عقلش با علی و حسن و حسین علیه السلام نزدیک است.

ثمره دین داری

دین داری ثمره عقل است، الان برویم به سراغ منافع دین داری. این جا دیگر -والله- پنجاه ماه رمضان می خواهد و به قول حافظ آسوده شبی باید و خوش مهتابی که دور هم دیگر بنشینیم، هفتاد هشتاد سال هیچ کاری هم نکنیم و فقط راجع به آثار دین داری در دنیا و آخرت حرف بزنیم، پرونده بسیار گسترده ای است. من یک آیه راجع به دین داری بگویم



که در سوره مبارکه نحل است، «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛ این دین است اما اثر دین «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» در دنیا، «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ در آخرت؛ این دو اثر دین داری است. خود این دو اثر، سر از هزاران اثر دیگر درمی آورد، همه این‌ها هم ریشه در به کارگیری عقل دارد.

چگونگی پاداش دین داری

داستان عجیبی است، من یادم نمی‌آید در این مسجد در محضر شما عزیزان نمونه این جمله را «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را توضیح داده‌ام یا نه، یادم نمی‌آید، اگر توضیح هم داده باشم بار دیگر توضیح می‌دهم، «وَذَكَرٌ»؛ قرآن می‌گوید دوباره بگو، «إِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ دوباره گویی و سه‌باره گویی برای مردم مومن منفعت و سود دارد. خداوند متعال می‌فرماید دین دار واقعی وقتی وارد قیامت می‌شود، می‌خواهم پاداشش را بدهم، «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ»؛ چطور پاداش می‌دهم؟ «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ توضیحش این است: شما ده هزار متر زمین داری کنار میدان تجریش، متری چند؟ پنج میلیون شش میلیون، بیست هزار متر زمین داری در خیابان میرداماد پایین‌تر از تجریش، متری چند؟ پنج میلیون هفت میلیون، همین طور زمین داری زمین داری تا آخرین زمینت که پنج هزار متر است در باقرآباد شاه عبدالعظیم، متری پانصد هزار تومان. گران‌ترین زمینت متری هفت میلیون است، ارزان‌ترین هم پانصد هزار تومان؛ شخصی می‌آید دفتر شما و می‌گوید شنیدم شما دو میلیون متر زمین داری از متری هفت میلیون تا متری پانصد هزار تومان، بنده عاقل هستم، پول هم دارم و علاقه دارم کل زمین‌تان را به متری هفت میلیون تومان زمین تجریش بخرم، یعنی شما چندین میلیون متر زمین داری و من به زمین‌ها کاری ندارم، من کل را می‌خرم به هفت میلیون تومان، آن پانصد هزار تومانی انتهایی باقرآباد هم هفت میلیون، عاقل هم هستم، به من نگویی بی عقل هستی، دلم می‌خواهد ملاک قیمت، گران‌ترین مترهاژ

۱. نحل: ۹۷.

۲. ذاریات: ۵۵.



زمینت باشد. آیه می‌گوید در روز قیامت وقتی دین‌دار می‌آید تمام روزه‌های هفتاد ساله‌اش، نمازهای هفتاد ساله‌اش، کارهای خیر هفتاد ساله‌اش، حج و عمره هفتاد ساله‌اش، زیارت‌های هفتاد ساله‌اش، گریه‌های هفتاد ساله‌اش، آن‌ها را حساب می‌کنم، گران‌ترینش کدام است؟ هفتاد سال نماز خوانده و فقط یک نماز دو رکعت دارد که می‌شود ده میلیون، بقیه نمازها دو هزار تومان تا پنج هزار تومان است، من به احترام این دین‌دار هفتاد سال نمازش را ده میلیون می‌خرم. یک روزه دارد در بیست و یک ماه رمضان، ارزشش صد میلیون، بقیه روزه‌هایش هم دو هزار تومانی و پنج هزار تومانی و ده هزار تومانی، ولی من کل روزه‌های هفتاد ساله‌اش را دانه‌ای صد میلیون می‌خرم. این معنای «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی پاداشش به قیمت بهترین عملش که در تمام عمرش انجام داده است.

عقل و دست‌یابی به دنیا و آخرت

این یکی از آثار دین بود، آن وقت شما برگردید به حرف حضرت صادق علیه السلام: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ»^۱؛ در این دو جمله چه خبر است! امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعًا»^۲؛ آن که عقل دارد از دنیا و آخرتش هیچ کم گذاشته نمی‌شود، تمام دنیای خوب را به دست می‌آورد؛ دنیای معاویه کل دنیای بدی بود، دنیای او با ما کل دنیای بدی است، دنیای این گنده! عربستان بسیار دنیای بد و خبیثی است، اما آدمی هم هست که در محله‌ای زندگی می‌کند، خانه‌ای معمولی دارد با دو تا فرش کهنه و چهار متر موکت، وقتی به خانه‌اش می‌روی می‌بینی که نور خداوند طلوع کرده است، وقتی خودش را می‌بینی جلوه‌ای از عیسی ابن مریم علیه السلام است، این همه خوبی دنیا را دارد، «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»^۳ یعنی چی؟ یعنی به من کاخ نیاوران بده، یعنی پول من را میلیاردی کن.

۱. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۱ ص ۲۷.

۲. «وَعَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ وَ لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ وَ رَأْسُ الْعَقْلِ مُعَاشَرَةُ النَّاسِ بِالْجَمِيلِ وَ بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعًا وَ مَنْ حُرِمَ مِنَ الْعَقْلِ حُرِمَ مِمَّا جَمِيعًا». (کشف الغمه فی معرفة الأئمة ج ۱ ص ۵۷۱).

۳. بقره: ۲۰۱.



معنای خیر دنیا و آخرت

شب جمعه است، شب رحمت خداست، جمله‌ای بگویم تا خوشحال شوید، در بحارالأنوار است که به حضرت صادق علیه السلام گفت: آقا! ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾^۱ یعنی چی؟ چون عمقش را من نمی‌فهمم، امام فرمود: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾^۲، یعنی خدایا در دنیا علی را به من بده و در آخرت هم من را با علی قرار بده. این کل خوبی دنیا و تمام خوبی آخرت است، «بِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعاً»؛ همه دنیای خوب را مالک اشتر داشت، همه آخرت خوب را مالک داشت، همه دنیای خوب را زید ابن سوهان داشت، همه آخرت خوب را داشت، همه دنیا و آخرت خوب را کمیل داشت، اویس داشت، سعسعه ابن سوهان داشت، قنبر داشت، رشید حجری داشت، حجر ابن عدی داشت، این‌ها عقلای رده اول عالم هستند، عاقل بودند که لگد در سینه نامحرمی مثل معاویه زدند و سرشان را برای علی علیه السلام دادند، این‌ها عاقل بودند.

پیشمانی عمرو عاص در لحظه مرگ

چیز عجیبی نوشته‌اند که عمرو عاص^۴ نخست وزیر معاویه خیلی اختلاس کرد، در کنار معاویه بی حساب پول و طلا و نقره و سندلی و حکومت و همه چیز بُرد. می‌گویند زمان

۱. بقره: ۲۰۱.

۲. بقره: ۲۰۱.

۳. کشف الغمه فی معرفة الأئمة ج ۱ ص ۵۷۱.

۴. عمرو بن عاص (درگذشت سال ۴۳ ق/ ۶۶۴ م) از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اندکی پیش از فتح مکه اسلام آورد و زندگی‌نامه‌نویسان نام او را در شمار صحابه آورده‌اند. دشمنی او با امام علی علیه السلام و فریب‌کاری‌هایش در جنگ با آن حضرت، باعث شده است تا از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان به حساب آید. گفته‌اند او در طراحی بسیاری از حیل‌های معاویه علیه امام علی علیه السلام، از جمله پیراهن عثمان دست داشته است. در جنگ صفین از فرماندهان ارشد معاویه بود و طراحی نقشه قرآن به نیزه کردن را نیز به او نسبت داده‌اند. در ماجرای حکمیت، عمرو نماینده سپاه شام بود.



مردنش - در سوره فرقان است: ﴿يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُونَ عَلَىٰ يَدَيْهِ﴾^۱؛ این گونه آدم‌ها انگشت‌های‌شان را با دندان‌های‌شان می‌جوید به خاطر حسرت - در رختخوابِ مرگش انگشت‌هایش را به دهان گذاشته بود و می‌جوید، می‌گفت از کسی مانند خودم تعجب نمی‌کنم، بالاترین شگفتی من از خودم است که چه چیزی دادم و چه چیزی گرفتم و کجا دارم می‌روم، چه بگویم! از خودم بالاترین شگفت‌زدگی را دارم که علی علیه السلام را از دست دادم، دین را از دست دادم، پیغمبر صلی الله علیه و آله را از دست دادم، رضای خداوند را از دست دادم، به جای همه اینها معاویه را گرفتم. این را خدا می‌گوید ﴿يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲ نه یعقلون، یعنی دو کلمه از امور مادی می‌دانند، یعنی چگونه صندلی بگیرد، چگونه پول بگیرد، چگونه بخورد، چگونه جیب قوم و خویش‌هایش را پر کند، اما ﴿وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۳، این‌ها نه خدا را فهمیدند، نه انبیاء را، نه ائمه را، نه دین را، نه خودشان را و نه این دنیایی که در آن زندگی می‌کردند. اگر چیزی هم دانستند فقط مربوط به شکم و شهوت و فرش و پنییر و پارچه و این‌ها بوده است.

تعریف غربی‌ها از عقل

به امام صادق علیه السلام عرض کرد یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله ما العقل؟ سوال راجع به ذات عقل بود، اما امام جواب این سوال را ندادند، چون «ما»، کلمه پرسش است، ما العقل یعنی خود عقل چیست، امام جواب ندادند، اگر جواب هم می‌دادند طرف نمی‌فهمید، چون عقل نوری از انوار حضرت ربوبی است و کسی نمی‌تواند ذات عقل را بفهمد. این خارجی‌ها در کتاب‌های‌شان عقل را ترجمه کردند به چهارده میلیارد سلول در سر، دارای بار الکتریکی

۱. ﴿يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُونَ عَلَىٰ يَدَيْهِ يُقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾. (فرقان: ۲۷).

۲. روم: ۷.

۳. روم: ۷.



که ما را اداره می‌کند. بعد از این که مردیم همه چیزش از کار می‌افتد، اصلاً آن‌ها تعریف اضافه‌ای ندارند، می‌گویند عقل یعنی ترکیبی از سلول‌های شیمیایی و فیزیکی است و چیز دیگری نیست. اما عقل نور الهی است در چراغ‌دان وجود انسان، شعاع و بخشی از عقل بی‌نهایت خداوند متعال است، در بیشتر مردم هم بنابر تصریح ائمه علیهم‌السلام تعطیل است و کار نمی‌کند، اما جهت «یعلمون» و مادی‌شان کار می‌کند، خوب هم کار می‌کند نه جهت «یعقلون». این علم مادی را به حیوانات هم می‌شود انتقال داد، الان چه قدر حیوان را تربیت علمی می‌کنند، من دیدم طبلی را می‌گذارند جلوی یک اسب، روی تخته عدد بیست و شش را می‌نویسند و می‌گویند جذر بیست و شش را بگیر، با زدن روی طبل مقدار جذر را حساب می‌کند. می‌توان به طوطی هم علم را انتقال داد، مثلاً «لا اله الا الله» را که مغز علم توحید است به طوطی انتقال داد، هر روز صبح آدم برود یک زرده تخم مرغ به طوطی بدهد و بگوید شش بار بگو «لا اله الا الله»، بالآخره خواهد گفت. علم غیر از عقل است، اشتباه نشود، این دانستن را تمام حیوانات عالم بلدند.

علم مادی حیوانات

برای من مجلات علمی فضا، حیوانات و طب می‌آید، عکس حیوانی را دیدم که از موش صحرایی بزرگ‌تر است، در کتاب‌هایم هم خیلی از این مجلات استفاده کردم؛ نوشته بود وقتی دشمن بیاید این حیوان برای دفاع از خودش قدرت دو ندارد مثل آهو، شاخ هم ندارد مثل گاو، سم هم ندارد که بزند در دهان دشمن، پایش نرم است، هیچ نیروی دفاعی که حیوانات دارند او ندارد، زهر هم ندارد، تنها نیروی دفاعی‌ای که خداوند به آن داده، دویست و بیست ولت برق است که بدنش تولید می‌کند، یک بدن گوشتالو، این کارخانه برق کجاست ما نمی‌دانیم. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی از دعاهایش این بود که خدایا حیرت من را نسبت به خودت زیاد کن، یعنی حقایق را بیشتر به من بنمایان تا من متحیرتر شوم. این حیوان دویست و بیست ولت را مصرف نمی‌کند وقتی از کنار آهو عبور کند، از کنار شیر و خرس

رد می‌شود، اما دشمن خودش را در بین حیوانات می‌شناسد، در چند هزار حیوان بیابان می‌فهمد و می‌داند این دشمن است، آن دشمن هم آماده می‌شود و خیز برمی‌دارد این را یک لقمه کند، کاملاً هم مهندسی می‌کند که از سر چند متری برق را وارد کند، مثلاً چهل سانتیمتر، دشمن می‌بیند این با دیدنش زمین‌گیر شد و خوابید، آن هم فکر می‌کند عجب لقمه چرب و نرمی، دقیقاً در چهل سانتیمتری دویست و بیست ولت برق وارد می‌کند و درجا دشمن را خشک می‌کند، رهايش می‌کند تا یک گرسنه دیگری بیاید این خشک شده را بخورد و سیر شود. نظام خلقت خیلی زیباست، ولی این علم است اما عقل ندارد، عقل داستان دیگری است.

آیه‌ای هم از سوره بقره انتخاب کرده بودم که بخوانم، از آیات عجیب قرآن است، بین صد و دویست است، شماره‌اش را برنداشته‌ام، آخر آیه این است: ﴿لَا يَأْتِي لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ خودتان می‌توانید بین صد تا حدود دویست ببینید، این آیه غوغا کرده است، درباره تکان دادن عقل، به حرکت انداختن عقل و بیدار کردن عقل است.

روضه امام حسین علیه السلام

اگر برادران و خواهران به تور کسی خوردید که دارای عقل کامل است، چون مادونش هستیم مواظب باشیم به کارهایش ایراد نگیریم، چرا هم نگوییم که چرا ابی‌عبدالله علیه السلام با هفتاد و یک نفر حاضر شد با سی هزار نفر درگیر شود، یک وقت نگوییم این کار عاقلانه نبود، آن‌هایی که کربلا بودند از عقل کامل و پخته برخوردار بودند، می‌دانستند و درک می‌کردند که چه کاری باید کنند. شما این هفتاد و دو نفر را در همان کتابی که شبی معرفی کردم به نام عنصر شجاعت ببینید، هیچ یک از آن‌ها، نه آن‌هایی که از کوفه آمدند،

۱. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَاقِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَبَّ فِيهَا مَنْ كُنَّ دَابَّةً وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِي لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (بقره: ۱۶۴).



نه آن‌هایی که از بصره آمدند، نه آن‌هایی که از مدینه آمدند، نه آن‌هایی که از مکه با حضرت آمدند، اصلاً سابقه ندارد کسی تا کشته شدنش از ابی‌عبدالله علیه السلام سوال کند که درست است هفتاد و دو نفر با سی هزار نفر درگیر شوند؟ یک نفر سوال نکرد، چون حسین علیه السلام را عقل می‌دانستند، تنها حرفی که با ابی‌عبدالله علیه السلام زدند جواب سوال بوده، امام شب عاشورا فرمود بیابان باز است، جاده باز است، کاری با شما ندارم، بلند شوید و بروید، این‌ها هدفشان من هستم و با شما کاری ندارند، سکوت مجلس را گرفت، امام هم به ستون خیمه تکیه داده بود، دید هیچ کس تکان نخورد. امام اگر نرسیده بود آن‌ها هیچ چیزی نمی‌گفتند، خیلی با ادب بودند، فدای‌شان بشوم خیلی با ادب بودند، از آن حسین‌شناس‌های درجه یک بودند، حرف‌های امام زمان علیه السلام در مورد آن شب را بخوانید، امام عصر علیه السلام آن شب را برای ما تعریف کرده که چه گذشته است؛ امام رو کرد به حبیب و فرمود من که امر کردم بروید چرا نرفتید؟ گفت ما از کنار تو برویم؟! نفس کشیدن حرام است، در روز قیامت جواب آن یک نفس را نمی‌شود داد، گفت نه، من نمی‌روم، به زهیر رو کرد: شما چرا نمی‌روی؟ امام عصر علیه السلام می‌گوید زهیر از جایش بلند شد، جوان هم بود، چهل و هفت هشت سالش بود، قوی هم بود، گفت حسین علیه السلام جان فرمودی بمانیم ما را می‌کشند، چند دفعه ما را می‌کشند؟ فرمود یک دفعه، گفت حسین علیه السلام جان فردا هزار بار من را بکشند، قطعه قطعه کنند، در آتش بریزند خاکسترم کنند، دوباره خداوند من را برگرداند، فقط می‌گویم یا حسین.

عشقبازان خداجو را صدا می‌زد حسین
باز نقشی تازه از قالوا بلی می‌زد حسین
چون قدم در راه تسلیم و رضا می‌زد حسین
آسمان عشق را رنگ خدا می‌زد حسین
بوسه بر آئینه ایزد نما می‌زد حسین
بر سر ملک دو عالم پشت پا می‌زد حسین

دل به دریای بلا در کربلا می‌زد حسین
گر چه نقش پرچمش هیبهات من الذله بود
سیر در معراج قرب حضرت معبود داشت
تا نریزد خون پاک اصغرش روی زمین
چشم در چشم علی اکبرش وقت وداع
دست سقا را چو می‌بوسید در دریای خون

خیمه‌های آل طه را چو آتش می‌زدند خیمه در جان و دل اهل ولا می‌زد حسین
سبزپوشان فلک دیدند با فریاد سرخ از حرم تا قتلگه زینب صدا می‌زد حسین
دست و پا می‌زد حسین

دعا

«اللهم أحينا حياة محمد و آل محمد و أمتنا ممت محمد و آل محمد و لا تفرق بيننا و
بين محمد و آل محمد و ارزقنا في الدنيا زيارة محمد و آل محمد و في الآخرة شفاعة
محمد و آل محمد و اجعلنا من شيعة محمد و آل محمد برحمتك».

